پروفیسوردکتورلعل زاد
لندن، فبروری 2010
t0502@hotmail.com
http://lalzadabdul.blogfa.com

# بادامهٔ بحثی پیرامون
# نامهای تاریخی وجغرافیای قدیمی
# سرزمینهای آریائیها، پارس، آریانا، ایران و خراسان
# (درمنابع قبل ازاسلام)

زرتشت: آنچه ازمن میشنوید، با خرد درست و منش پاک و روشن خویش بسنجید، ارزیابی کنید و آنگاه بپذیرید.

## مقدمه

چنانکه درمقالهٔ قبلی بنام "آریانای جعلی و افغانستان خیالی" (1) وعده شده بود و بادامهٔ مقالهٔ "بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای دیروزی آریانا، ایران، پارس و خراسان" (2)، کوشش بعمل آمده تا معلومات جامعی به اساس کهن ترین و با ارزش ترین منابع (ریگویدا، اویستا، کتیبه ها یا سنگنوشته ها، شهرستانهای ایرانشهر، هرودوت، سترابو و پتولیمی) که قدامت حدود 2000 الی 3500 ساله دارند، بدست آورده و خدمت دوستان و علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور تقدیم گردد. امیدوارم گام دیگری باشد درجهت روشنگری و تکمیل اندیشهٔ والای "ما کیستیم واینجا کجاست؟". با اغتنام وقت، منابع بعد از اسلام درمقالهٔ جداگانه مورد بررسی قرارگرفته و خدمت دوستان پیشکش خواهد شد.

دراین مقاله، بقول بارتولد (3) واژهٔ "**ایران**" بسرزمینهای بین سند، بحرهند، دجله، بحیرهٔ کسپین و بحیرهٔ ارال اطلاق شده که همان "**فلات ایران**" است؛ افغانستان امروزی نیزبنام ایران شرقی و ایران امروزی بنام ایران غربی خوانده شده است. در بررسی مسایل تاریخی و جغرافیائی در ضمن اینکه "**تاریخ را نباید بدون جغرافیه مطالعه کرد** (یا عکس آن)"، باید نکات زیررا درنظرگرفت:

* - سیرتاریخی **واژه** ها (مفاهیم، مقولات، اصطلاحات و...)؛

* - سیرتاریخی **منطقه** ها یا سرزمینها (نامها، حاکمان، وسعت، باشندگان و...)؛

* - سیرتاریخی **خانواده** ها یا اقوامی که حکومت کرده اند (**تاریخ اقوام را نباید با تاریخ کشورها اشتباه کرد**)؛

* - سیرتاریخی **کشورها** (محدودهٔ که نام مشخص، مرزهای معین و دولت یا حکومت حاکم برقلمروی خود دارد).

چون موضوعات عنوانی این مقاله بسیارگسترده، پیچیده و مستلزم پژوهش جداگانه است، سعی گردیده نکات مهم و استنتاجی از منابع فوق استخراج شده و درج مقاله

گردد که قسمت اعظم این مقاله را تشکیل داده و معلومات تکمیلی از منابع کمکی بآن افزود گردیده است. اگردوستان منابع دیگری سراغ داشته باشند (قبل از اسلام و راجع به موضوع) که مورد بررسی قرار نگرفته، یا اشتباهاتی صورت گرفته باشد، لطف نموده درمیان بگذارند. زیرا من باورکامل دارم: پژوهشی وجود ندارد که پایان حقایق یا بدون اشتباه باشد. دراین مقاله سعی بعمل آمده باساس منابع فوق، موضوعات زیراثبات گردد:

* - پیوند های زبانی و سایرعلایم باستان شناسی نشاندهندهٔ ارتباطات قبلی اقوام مختلفی اند که روزی با هم و یکجا بوده ولی در اثر مهاجرت وسایرعوامل ازهم جدا شده و زبان و فرهنگ آنها تغییر نموده است.

* - مردمانی که دراوایل هزارهٔ دوم الی اوایل هزارهٔ اول ق م از مناطق آسیای میانه وارد فلات ایران و شمال هند شده اند، خود را در ریگویدا بنام "اریا"، در اویستا بنام "اییَریا" و در کتیبه ها بنام "ارییا" نامیده اند.

* - واژه های فوق درانگلیسی "آرین" ترجمه شده اند، اما نازی ها آنرا با طرح "نژاد آرین"، به مفکورهٔ نژاد پرستی تبدیل میکنند. واژهٔ آرین در فارسی "آریائی" ترجمه شده و درتطابق با نظریات نازیها درآنزمان وارد کشورمیشود.

* - واژه های اریا (هندی)، اییَریا (ایران شرقی)، ارییا (ایران غربی) و حتی آریانا (یونانی) بیشتر مفهوم زبانی- تباری دارند: یعنی اقوامی که (تقریبا) بیک زبان صحبت میکنند (با لهجه های متفاوت).

* - محل زندگی اریاها درهند "اریا ورته" نامیده شده و نخستین سرزمین مردمان اویستائی بنام "اییَریانا ویجه" خوانده میشود که هر دو بمعنی سرزمین آریائی ها است. واژه های "آریانا"ی یونانیان و "ایران" نیاکان خود مان از همین واژه ها مشتق شده اند.

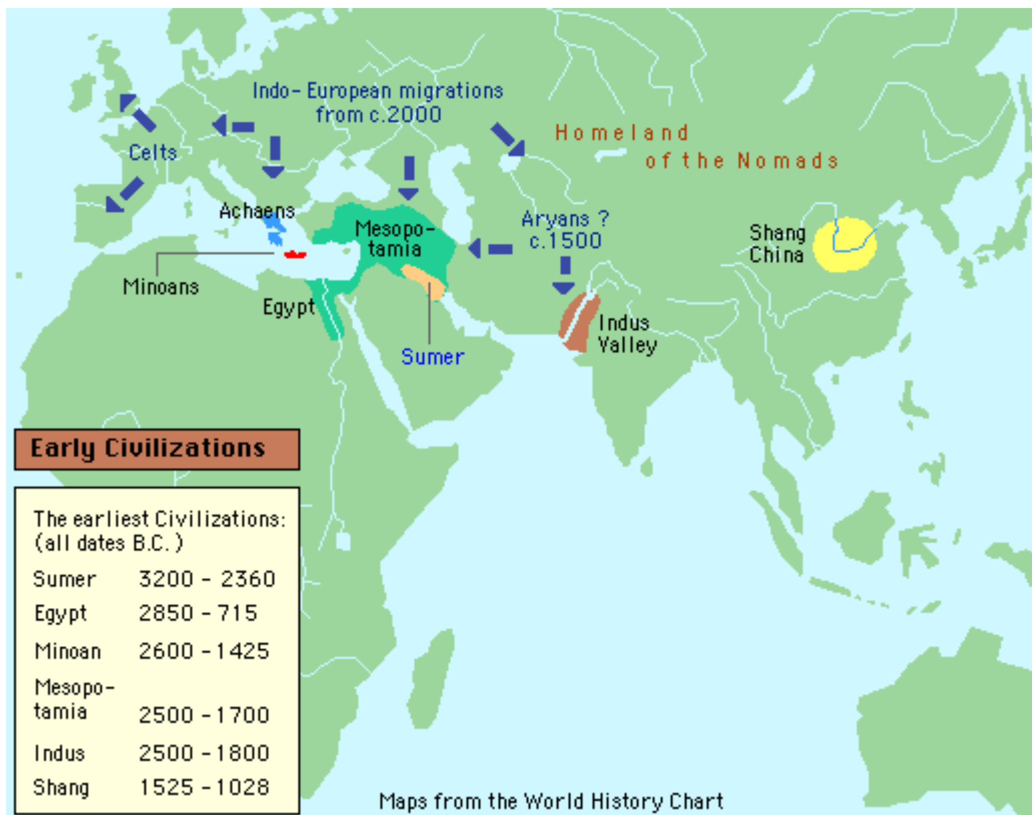
* - واژهٔ "ایران" باراول درکتیبه های اردشیراول، موسس سلسلهٔ ساسانی (نیمهٔ اول سده سوم) و واژهٔ "خراسان" درکتاب شهرستانهای ایرانشهردر زمان قباد اول (اواخرسدهٔ پنجم) دیده میشود.

+ + +

طوریکه میدانیم انسان امروزی محصول پروسهٔ طولانی تکامل، مهاجرت و سازگاری با شرایط متغییر محیطی و اقلیمی بوده است. اگر از جریان تکامل و مهاجرت انسان های اولیه درطول هزاره ها صرفنظرکنیم، انسان های امروزی پس از پایان آخرین عصریخ (حدود 10 هزارسال قبل) دردنیای مسکون فعلی مستقرمیشوند (4). فکرمیکنم امروز همه موافق باشند که انسانها (از نقطهٔ نظر بیولوژیک و حتی مذهبی) منشای واحد داشته و گسترش آنها در نتیجهٔ مهاجرت (بنا بعلل مختلف) بوده است. کشفیات روزمرهٔ باستانشناسی وسایرعلوم، دانش ما دراین زمینه را پالایش و صیقل میکند.

گذار بشریت (یا بطوردقیقترگروههای معین انسانها در ساحات معین) از مرحلهٔ بربریت به مرحلهٔ بشرمتمدن شامل سه دورهٔ فوق العاده مهم بوده است: گذار از زندگی کوچیگری به زندگی مسکونی، گذاراز شکار و ماهیگری به زراعت، و ایجاد شهرهای اولیه. این گذاربطورمستقلانه و درچند ساحه رخداده است (4).

حدود 6 هزارسال قبل، در یکتعداد ساحات شدیدا زراعتی، دهکده های مردمان دورهٔ نوسنگی به جوامع مغلق شهری تبدیل میشوند که نشانه تمدنهای اولیه و آغاز یک مرحلهٔ جدید تاریخ بشری است. این **تمدنها** بطورمستقلانه در یکتعداد ساحات وسیعا پراگنده و عمدتا در کنار رود خانه ها بوجود آمده (ولی از یکتعداد آنها تا کنون اسناد نوشتاری بدست نیامده است): وادیهای بین النهرین (دجله و فرات)؛ نیل؛ اندوس (سند)؛ ینسی، اکسوس (آمو) وغیره (شکل 1 دیده شود).




شکل 1- مراکز تمدن های اولیه (5)

انکشاف تمدن شهری با آغاز "**نوشتن**" همراه بوده و از این دوران است که امکان تحریر"**تاریخ**" بمیان میآید. اولین شهرها در بین النهرین در سال های 3500 ق م، در مصردر سالهای 3100 ق م، در وادی اندوس درسالهای 2500 ق م و در چین در سالهای 1800 ق م بوجود میآید. شبکه های آبیاری باعث تمرکز بیشتر جمعیت و ساختارهای مغلق اداری میشود. مدنیت شهری باعث انکشاف بیشتر اقتصاد و تجارت شده و رقابت در بین شهرها به انکشاف وسایل جنگی و ایجاد نخستین

امپراطوری ها در بین النهرین، مصر، شرق میانه و نقاط دیگر(از اواخر هزارهٔ سوم ق م بدینسو) میانجامد (4).

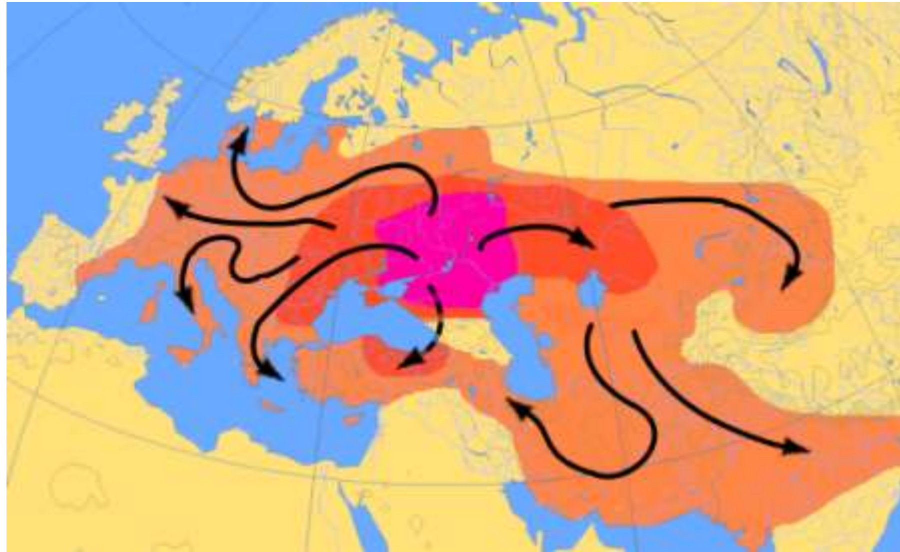
قدیمترین انواع خط در بین النهرین بشکل تصویری و میخی در سالهای 3000 و 2400 ق م، هیروغلیف مصری در3100 ق م، در وادی اندوس در 2500 ق م (هنوز رمز گشائی نشده)، در یونان بشکل ای (هنوز رمزگشائی نشده) و بی در 1800 و1500 ق م و در شانگ (چین) در 1400 ق م ایجاد میشوند. قدیمترین سند نوشته بدست آمده تا کنون، از بین النهرین (به زبان سومری) بوده و مربوط سال های 3500- 3200 ق م میباشد (4).

## هندو- اروپائی ها

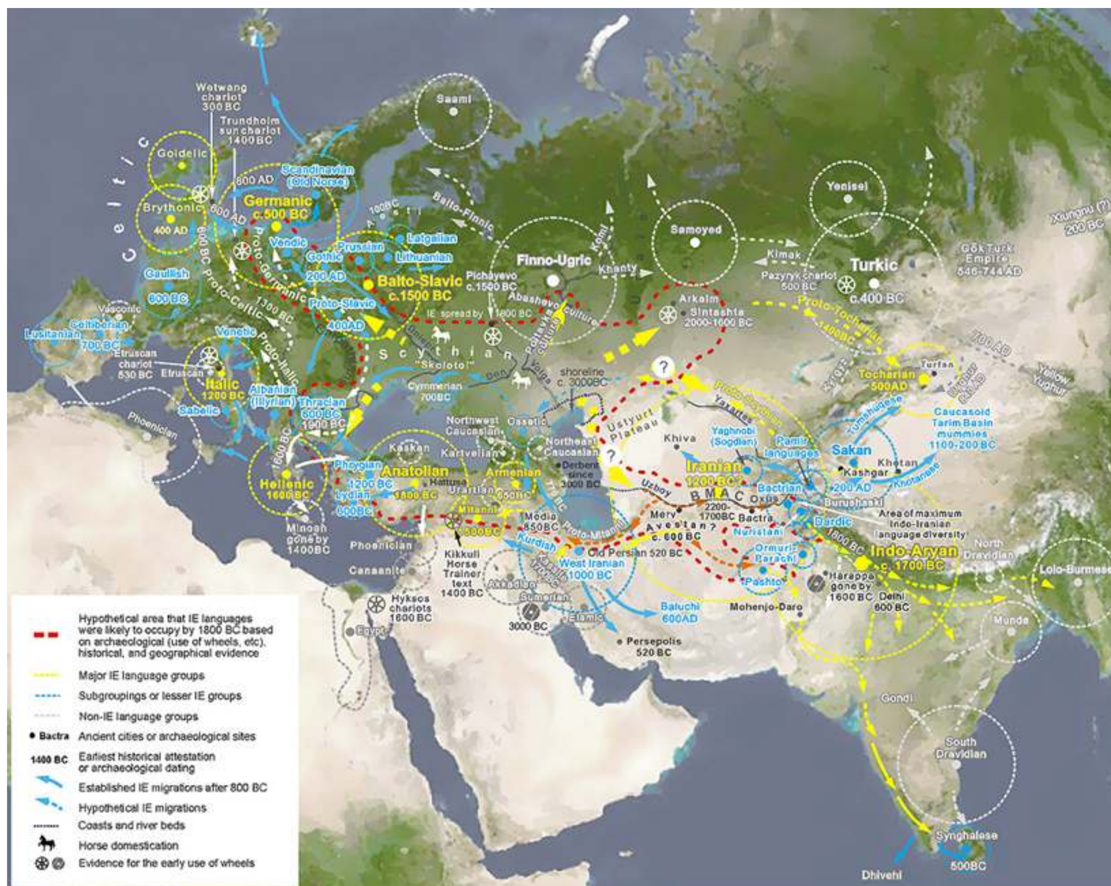
توجه به "پیوندهای زبانی" دربین مردمان اروپا و آسیا زمانی آغازمیشود که پای دانشمندان اروپائی به هند باز شده و با زبان سانسکریت آشنا میشوند. از مشابهت های بسیار میان زبان سانسکریت، زبان های یونانی و لاتینی بگمان میافتند که این زبانها باید اصل واحدی داشته باشند.

دانشمندان با درنظرداشت بقایای ساختمانها، گورستانها، ظروف و وسایل باقیمانده از **اقوامی** که درسالهای 5000 ق م در منطقهٔ میان جنوب روسیه، شرق رود خانهٔ دنیپر، شمال قفقاز و غرب کوه های اورال زندگی میکردند و **زبانی** را که با آن صحبت مینمودند بنام **"هندو- اروپائی"** نامیده اند (شکل 2 دیده شود). زبان های بسیاری از کشورهای بزرگ و مهم آسیا، اروپا و امریکا از خانوادهٔ همین زبان هندو- اروپائی است. فارسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالوی، اسپانوی، روسی، سویدی، نروژی، دنمارکی، هلندی، لتونی، لیتوانی و بسیاری زبانهای دیگر شامل این دسته است. اما دگرگونی این زبانها یکسان و همزمان نمیباشد. طورنمونه زبانهای ایرانی بسیار زود تر و زبان لیتوانی بسیار کمتر دگرگون شده اند (7،6).

پیوندهای زبانی و سایرعلایم باستان شناسی (بقایای ساختمانها، گورستانها، وسایل و آلات باقیمانده)، نظریهٔ مهاجرت مردمان هندو- اروپائی بنقاط دیگر را بوجود آورده است. این نظریه بربنیادهای مختلفی ازقبیل حوادث طبیعی، انشعاب تدریجی کشاورزان ازمالداران، رشد جمعیت، پیشرفتهای زراعتی وتکنولوژیکی (بطور خاص اهلی سازی اسپ و اختراع ارابه) وغیره استوار است. پروسهٔ مهاجرت ظاهرا بصورت مسالمت آمیز و تدریجی (و گاهی تهاجمات سریع و نظامی) در طول سده ها صورت گرفته و هزاران سال بطول انجامیده تا آنها به دور ترین نواحی (هند و بحراتلانتیک) رسیده اند (8)، شکل 3 حاوی معلومات مفیدی در اینمورد بوده و پژوهشهای بیشترادامه دارد. گروههای که درفلات ایران و هند مستقرشدند بنام هندو- ایرانی، آرین یا آریائی نامیده شده اند (9).



شکل 2 - شیمای مهاجرت هندو- اروپائیها از4000 تا 1000 ق م (ساحهٔ بنفش استقرار آنها را تا 4000 ق م، سرخ تا 2500 ق م و نارنجی تا 1000 ق م نشان میدهد) (10)




شکل 3 - نقشهٔ مهاجرت هندو- اروپائیان و توسعهٔ زبانهای هندو- اروپائی (8)

قدیمترین آثار نوشتاری زبان هندو- اروپائی مربوط به نیمۀ هزارۀ دوم ق م است. این آثار شامل خط های میخی هیتی ها در اناتولیه (1750– 1180 ق م)، میسینی های یونان (1600 – 1100 ق م) و سانسکریت ویدی هند شمالغربی (1500 – 1200 ق م) میباشند (11).

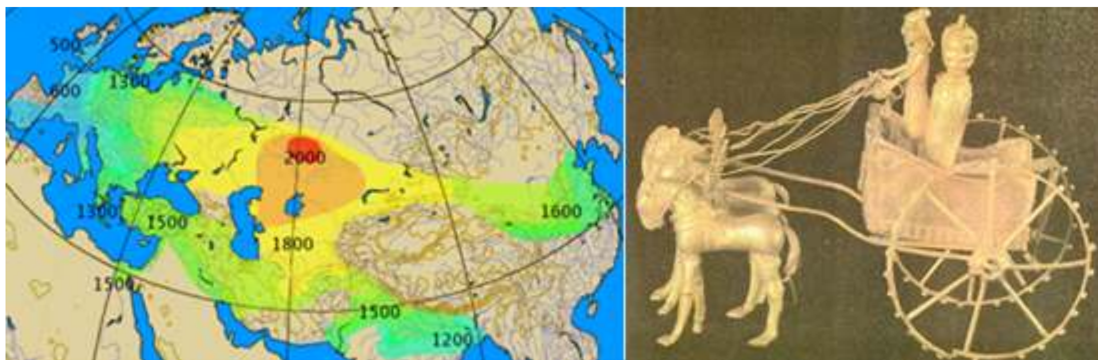
## هندو- ایرانی ها

فرهنگ اولیۀ وادی اندوس که در سالهای 2500 ق م آغاز و در حوالی سال های 1750 ق م (بنا به علل مختلفی) منقرض شده و فرهنگ بعدی ویدی که جانشین آن میشود و از آن متاثر میگردد، اساس انکشاف بعدی جوامع هندی و بخصوص سیستمهای مهم مذهبی هندوایزم، بودیزم و جینیزم را میسازد. شهرهای عمدۀ وادی اندوس در سالهای 1750 ق م متروک میشود. هندو- آریائیها درسالهای 1650 ق م به هند رسیده و در سال های 1000 ق م در جلگه های بالائی گنگا مسکون می شوند (4).

درحوالی 1500 ق م فرهنگ جدید با زبان و مراسم جدید و استعمال اسپ و ارابه های دوچرخه پدیدار میشود که بنام "تهاجم آریائی ها" از شمالغرب و اشغال وادی اندوس (سند) همراه است، قبل از اینکه بطرف شرق (گنگ) حرکت کنند (شکل 4). این ادعا توسط یکی از ویداها بنام ریگویدا تقویه میشود که آریائیها را بحیث اشغال گران شهرهای مردمان بومی با جلد سیاه ارائه میکند. صرفنظر از منشای ایشان، سانسکریت که از زبان های هندو- آریائی انکشاف میکند در شمال هند توسعه مییابد (4).

زبان **"هندو- ایرانی"** یکی ازشاخه های مهم زبان هندو- اروپائی است. اصطلاح هندو- ایرانی حامل فرهنگ اندرونو بوده و شامل قلمرو صحراهای اروپا- آسیا می باشد که هم مرز دریای اورال در غرب، تیانشان در شرق و ماورالنهر و هندوکش در جنوب است (شکل 5 دیده شود). برای مطالعۀ بیشترفرهنگ های باستانشناسی مربوط به توسعۀ هندو- ایرانیان درآسیای میانه، ایران، پاکستان و هند میتوان به ماخذ 12 مراجعه کرد.

زبان هندو- ایرانی شاید با خط میخی در حوالی 2000 ق م یا قبلتر بوجود آمده و منشای فرهنگهای ویدی و اویستائی (کهن ترین آثار زبانهای سانسکریت ویدی و گاتای اویستا) باشد که بسیار مشابه اند. گسترش این فرهنگ با معرفی اسپ و ارابه همراه بوده است (11). ماخذ 11 اثرنهایت با ارزشی دربارۀ کهن ترین تمدن ها (اندوس، هلمند و بکتریانا- مارگیانا)، مهاجرت، ظهور زبان و مردمان هندو- ایرانی، باستان شناسی و تاریخ منطقه است که بیمورد نام آنرا "افغان ها" گذاشته، ولی امیدوارم روزی ترجمه گردیده و درمعرض استفادۀ هموطنان قرارگیرد.




(ب) (الف)

شکل 4 - (الف): مجسمهٔ طلائی ارابه و اسپ از گنجینهٔ "اکسوس" درموزیم بریتانیا (13)، (ب): نقشهٔ تاریخ تخمینی توسعهٔ ارابه ها بین سال های 2000 - 500 ق م (سرخ - قدیم ترین ساحهٔ شناخته شدهٔ ارابه ها، نارنجی - ساحهٔ فرهنگ اندرونو، توسعهٔ سریع تکنولوژی، زرد - ساحهٔ صحرا های بزرگ و نیمه دشت آسیای میانه، نمونه های اول ارابه ها در این زمان در اناتولیه یافت میشود، سبز روشن - اوایل دوران توسعه در ماورای صحرا ها، سبز/سبزآبی - دورهٔ بین النهرین، معرفی به چین و احتمالا پنجاب و گنگ (ریگویدی) و اروپای شرقی و شمالی، آبی - عصرآهن، توسعهٔ عرابه به اروپای غربی با مهاجرت سیلتها)(14)




شکل 5 - فرهنگ های باستانشناسی مربوط به مهاجرت هندو- ایرانیها: فرهنگ های شمال هندوکش غالبا با مهاجرت هندو- ایرانی ها ارتباط داشته و فرهنگهای جنوب هندوکش نامزد جنبشهای هندو- آریائی ها است (12).

اصطلاح "**هندو- ایرانی**"* پس از دو شاخهٔ فرعی آن بنام های "**هندو- آریائی**"** و"**ایرانی**"*** بوجود آمده است (3) که دربر گیرندهٔ زبان های هندیان (هندو- آریائی شامل هندی، بنگالی و نیپالی) و ایرانیان (شامل فارسی، کردی، پشتو، بلوچی وغیره) میباشد (11).

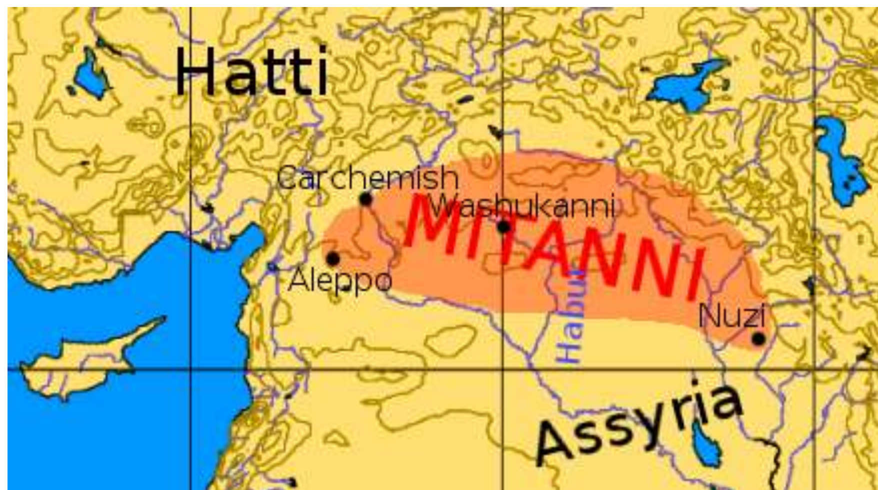
مهاجرت **هندو- آریائیها** (1700 – 1300 ق م) در اثرحوادث وعلل مختلفی چون کمبود غذا، مسکن، نامساعد بودن زمین، اقلیم وغیره بساحات مسکونی شمالغرب نیم قاره و بعدا شمال هند درقدم اول باساس شواهد زبانی، مراسم مذهب ویدی، تنظیم اجتماعی و تکنولوژی ارابه دریافت شده است. از توزیع این زبانها میتوان نتیجه گرفت که هندو- آریائیها قبل از ایرانیها آمده اند. مهاجرت **ایرانیها** به فلات باید حد اقل در اواخر هزارهٔ دوم آغاز شده باشد، چون منابع آشوریان از اواخر سدهٔ نهم ق م به سرزمین های مادها و پارسوا (میدها و پرشیای باستانی) اشاره میکند (11). فرگرد اول وندیداد وبخصوص فرگرد دوم تائید کنندهٔ مهاجرت بسوی جنوب است (9،15).

سرزمین اصلی قبایل هندو- ایرانی باحتمال زیاد خطهٔ آسیای میانه بوده و تقسیم آنها به بخش های هندو- آریائی و ایرانی ناشی از کوچ های پی در پی آنان بوده است. نخستین بار گروهی از آنها از راه ایران شرقی بسوی هند کوچ نموده (قبایل هندی) و پس از آنها قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند، به سرزمین های ایران شرقی و ایران غربی کوچ میکنند (قبایل ایرانی). مهاجرت هندو- ایرانیها درحقیقت یک واقعهٔ دراماتیک یا اولین مهاجرت مستند بزرگ و کتلوی مردمان آسیای میانه به فلات ایران وماورای آنست که درسده های بعدی توسط سکائیان، هونها، ترکها، مغولان و یوزبیکها ادامه مییابد (11). کهن ترین منابع نوشتاری هندو- ایرانی متن های خط میخی میتانیها از شرق میانه (شمال سوریه)، متنهای قدیمی ویدای هند، قسمت های ازکتاب مقدس اویستا (ایران شرقی) وکتیبه های هخامنشیان (ایران غربی) است (11):

**1. متن های میتانی** - کهن ترین سند نوشتاری دربارهٔ زبان هندو- آریائی در شمال سوریه مربوط به عهد نامهٔ بین شاه "هیتیت" (هیتی ها) و شاه "میتانی" میباشد. این نوشته های میخی حاوی یکتعداد واژه ها و نام های است که بطور آشکار هندو- ایرانی بوده و احتمالا منشای هندو- آریائی دارند. این واژه ها در بین میتانی های شمال سوریه مروج بوده است. آنها در حوالی نیمهٔ هزارهٔ دوم ق م تشکیل دهندهٔ یک قلمروی وسیع بوده و تماس های نزدیکی با هیتیهای فلات اناتولی و مصریها در وادی نیل داشتند (شکل 6 دیده شود). درآنزمان آنها با مهارت در پرورش اسپ و تولید ارابه معروف بودند. ارابه های که حالا در موزیم های مصر در قاهره وجود دارند، شاید ازمیتانیها مشتق شده باشند (11).

---

* Indo-Iranian  ** Indo-Aryan  *** Iranian




شکل 6 - سلطنت میتانی درسالهای 1500 – 1300 ق م (16)

اصطلاحات اسپ سواری در یک رهنمای تربیهٔ اسپ، تالیف "کیکولی میتانیان" دربر گیرندهٔ واژه های هندو- ایرانی و بخصوص هندو- آریائی است. بعلاوه نام های خدایان میتانی در یک متن هیتی از 1380 ق م نشاندهندهٔ رابطه با معبودان هندو- ایرانی و بخصوص خدایان هندو- آریائی است. این خدایان شامل می ایت را (میترا)، آرونا (ورونا)، اندارا (اندرا) و نساایتا (نساتیاس) میباشند(11، 16،17).

این متون فرضیهٔ سرزمین اصلی اقوام آریائی در منطقهٔ شمال دریاچه اورال و دریای سیاه را تقویه میکند، زیرا هرگاه آریائیهای هندو- ایران ازمشرق به مغرب کوچ کرده بودند، وجود چنین متونی در1400 سال قبل از میلاد در آنجا بعید بنظر میرسد (17).

معلومات در مورد میتانی نشان میدهد که ترکیبات آنها بیشتر هندو- آریائی است بعوض اینکه ایرانی باشد. اگرآنها را نتوانیم هندو- آریائی بنامیم، کمترین چیزیکه درمورد آنها میتوان گفت اینستکه هوریتها/میتانیها در تماس (مستقیم یا غیرمستقیم) با گروه های هندو- آریائی بوده و آنها دربین اشیای دیگربا تولید ارابه ها وتکتیک های وسایل جنگی ارابوی، اسپ پروری ونامهای بعضی خدایان آشنا میشوند. این نیز بدین معنی است که این تماسها زمانی برقراربوده، قبل ازاینکه هندو- آریائیها از فلات ناپدید شده و توسط امواج دوم هندو- آریائی ها (یعنی ایرانی ها) تعویض میشوند. با درنظرداشت تاریخ میتانی میتوان نتیجه گرفت که تعامل بین هوریتها/ میتانیها از یکطرف و هندو- آریائی ها ازطرف دیگردر حوالی نیمهٔ اول هزارهٔ دوم ق م صورت گرفته باشد (11).

**2. ویداها -** ویداها که در یک شکل سانسکریت قدیمی تصنیف شده، نشاندهندهٔ یک مرحلهٔ قدیمی درانکشاف چندین زبان معاصرهندی است. متنهای ویدی وبخصوص قدیمی ترین بخش آن یعنی ریگویدا(مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم ق م یا کمی بعد

تراز آن)، قدیمترین اثرقوم آریائی هند است (درحوالی 1200 ق م تصنیف شده اما احتمالا تا سدهٔ پنجم نوشته نشده است). ساحهٔ جغرافیائی آن محدود به شمالغرب نیم قارهٔ هند و تخمینا معادل شمال پاکستان امروزی است. فقط درمتنهای بعدی ویدی و بعدا ادبیات سانسکریت، تغیری در جهت جنوبشرق مرکز فرهنگی هندیها بطرف جلگه های گنگا و یامونا مشاهده میشود (11).

**3. اویستا -** اویستا مجموعهٔ متنهای عتیق و بسیاربزرگی بوده که روی 12 هزار پوست گاو در زمان هخامنشیان نوشته شده وتوسط اسکندر سوزانیده میشود. بعدا یکقسمت آن در زمان اشکانیان- ساسانیان جمع آوری گردیده، با خط جدید میخی "دین دبیری" نوشته شده (شامل 21 نسک یا نسخه)، کتاب مقدس زرتشتیان، دین رسمی ساسانیان و قدیمترین اثرجغرافیائی جهان را تشکیل میدهد. پس از استیلای اعراب قسمتهای مهمی ازآن نابود شده وآنچه امروز در دست داریم قسمت کوچکی از آن است (6). دانشوران و اویستا شناسان براساس جامعه شناسی و زبان شناسی باین نتیجه رسیده اند که زمان زندگی زرتشت در فاصلهٔ میان 1500 تا 800 ق م بوده و بیشتر حدود 1000 ق م را یاد آوری میکنند که کم و بیش با دوران کوچ آریائیان از سرزمینهای آسیای میانه به فلات ایران نیزهمزمان است.

اکثریت زبانشاسان معتقد اند، مشابهت بین زبان گاتا (کهن ترین بخش اویستا) و ریگویدا (کهن ترین بخش ویدا)، زمان زندگی زرتشت یا حداقل گاتا را نزدیک به زمان معمولی ریگویدا (1500 – 1200 ق م) یعنی سال های 1100 ق م و قبلتر ممکن میسازد (15).

زرتشت واعظی است که نام او در قدیمترین بخش اویستا یعنی گاتا ذکرشده است. زبان گاتا که بحیث زبان ایرانیان شرقی تقسیم بندی میشود، با ریگویدا رابطهٔ بسیار نزدیک داشته و بمشکل میتوان گفت که هردو متن سده های زیادی از هم فاصله داشته باشند. لذا میتوان ادعا کرد که حد اقل، زبان زرتشت بطورتقریبی با زمان ریگویدا یعنی اواخرهزارهٔ دوم ق م مطابقت میکند (11).

اویستا دربرگیرندهٔ نامهای محلات زیادی است که بیشتر در ایران شرقی موقعیت داشته و نشان دهندهٔ اینست که زرتشت در این ساحات زندگی نموده است. بطور عنعنوی نام زرتشت به بکتریا وصل است که نام قدیم مناطق شمال ایران شرقی یا بلخ است. این تشخیص قسما بر بنیاد هویت ویشتاسپ، حامی زرتشت متذکره در اویستا میباشد. این نام دوباره درمتن های پارسی قدیم دورهٔ هخامنشی دیده میشود، طورمثال در نام پدر شاه داریوش (522 – 486 ق م) و تعداد زیاد مردمان عالیمقام که بطور رسمی یا غیر آن با بکتریا رابطه داشتند.

مراسم مذهبی ترسیم شده در ریگویدا و اویستا دربرگیرندهٔ معبود مشترک میترا و مشروب مذهبی (که در ریگویدا بنام "سوما" و در اویستا بنام "هوما" یاد میشود)

میباشد. بآنهم "دیوه" خدای هندو- آریائی همریشه "دایوه"، اهریمن ایرانیان است. بعین ترتیب، "اسورا" نام گروه مشخص خدایان (اهریمن) هندو- آریائی نیز هم جنس "اهورا" یا خدای ایرانیان است که بعقیدهٔ مولفان سده های 19 و 20، تجلی خصومت مذهبی هندو- آریائیها و ایرانیها است. اختلاف بین این دو قوم آریائی هند و ایرانی در زمان نزدیک به زرتشت یا عصر او در حدود هزارهٔ اول ق.م شکل گرفته و در این دوره است که سکنهٔ ایران اهورا- پرست و غالب سکنهٔ هند دیوا- پرست میشوند. اما ظاهرا مذهب تنها ریشهٔ اختلاف نبوده و شاید یکی از علل بروز اختلاف بوده باشد. چنانچه طوریکه هرودوت میگوید مذهب ایرانیان در دورهٔ هخامنشی هیچ توافقی با مذهب اویستا ندارد بلکه برعکس در بسیاری نکات مهم بمذهب ویدائی شبیه است (17)

این قرابت زبان و مذهب این احتمال را بوجود میآورد که بعضی از سرودهای ریگویدا هنگامیکه طوایف آریائی فلات ایران را میپیمودند، موجود بوده و شاعران ویدائی و خاندان های روحانی آنها را در حافظه داشته، به هند برده و بعدا در هند به کتابت درآمده است. ایشان پس از رفتن به هند، صرفنظر از سایر اسامی، واژه های رسا (اویستا: رنا)، سراسوتی و بالهیکه را نیز به هند برده و دو رود خانه و یک ناحیه را در آنجا نامگذاری میکنند (17)

**4. کتیبه های هخامنشی -** کتیبه های هخامنشی یا زبان سنگ نوشته های شاهان هخامنشی بنام پارسی باستان نامیده میشود. پارسی باستان دومین زبان ایرانی کهن پس از زبان اویستائی (زبان رایج سرزمینهای ایران شرقی) است که با خط میخی نوشته شده از شاهان هخامنشی سده های 6 تا 4 ق م باقی مانده است. پارسی باستان با زبان اوستائی بستگی نزدیک دارد یعنی میتوان گفت که این دو زبان در حکم دو گویش از یک زبان اند. قابل ذکراست، در حالیکه پارسی باستان به زبان سنگ نوشته های شاهنشاهان هخامنشی اطلاق می شود، پارسی میانه دوران زبان های ایرانی از آغاز پادشاهی اشکانیان تا ظهور اسلام را دربر میگیرد، ولی بعضی از زبانهای این دوران تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته و بکار میرفته است. دورهٔ جدید به زبانها و گویشهای اطلاق میشود که از آغاز دورهٔ اسلامی تا کنون رواج دارد. قابل یاد آوریست، هرگاه دو شخص برای فهمیدن و فهماندن یکدیگر به مترجم محتاج نشوند، میتوان گفت که آنها همزبان اند (6).

تقسیم ایرانیان به گروه "شرقی" و "غربی" در اوایل هزارهٔ اول ق م یعنی اویستا و پارسی باستان هویدا است. متن های کهن مانند گاتا که فکر میشود توسط زرتشت تصنیف شده یکجا با فرهنگ یاز (1500 – 1100 ق م) نامزد انکشاف فرهنگ ایران شرقی محسوب میشود (شکل 5 دیده شود). پارسی باستان بشکل نوشتاری در 519 ق م با ایجاد خط پارسی باستان و روحیهٔ خط میخی آشوریها (درکتیبهٔ بیستون توسط داریوش بزرگ) در زمان هخامنشیان پدیدار میشود (11).

با درنظرداشت دوره های تاریخی، از همان ظهورنخستین اسناد ویدائی، اویستائی و هخامنشی، هندیان و ایرانیان دیگر اقوام واحد و متجانس آریائی را تشکیل نمی دهند. بعین ترتیب، گسستگی فرهنگی و زبانی میان ایران شرقی که اویستا نمایندۀ آنست و ایران غربی که کتیبه های هخامنشی (یا فارسی باستان که حدود دو قرن دوام داشته) نمایندۀ آنست، بوقوع میپیوندد. زبان های دیگری نیزبوجود میآیند که ازطریق منابع غیرمستقیم میشناسیم (مانند مادی، سکائی و غیره) (11).

## آریائی ها

واژۀ "آریائی" درگنجینۀ بزرگ ادبیات فارسی وجود نداشته، درسال 1942 م با نشر رسالۀ "آریانا" توسط کهزاد (18) و همنژاد نشان دادن "پشتونها" و"نازیها" وارد مطبوعات کشورمیشود (زیرا قبل ازآن پشتونها نژاد خود را "بنی اسرائیلی" میدانستند (11)). معادل آن اصطلاح اروپائی "آرین" و"اریا" متذکره در ریگویدا، قدیم ترین زبان هندو- ایرانیان است:

در سدۀ هجده، قدیم ترین زبان های شناخته شدۀ هندو- اروپائی مربوط به اجداد هندو- ایرانیان است. از اینرو پذیرفته میشود که این واژه نه تنها برای مردمان هندو- ایرانی بلکه به گویندگان هندو- اروپائی آن (البانی ها، ارمنی ها، یونانیها، لاتین ها، جرمن ها و...) نیز اطلاق گردد. لذا گروههای تباری متشکل از هندو- اروپائیان و اولادۀ ایشان نیزبنام **"آرین"** نامیده شده و کاربرد این واژه دراواخر سدۀ 19 و اوایل سدۀ 20 در اروپا بسیارعام میشود (3،19).

اما نازیها با اختراع **"نژاد آرین"** بحیث یک **"نژاد برتر"**، آنرا بیک مفکورۀ نژاد پرستی تبدیل میکنند تا اینکه درآتش آن (جنگ جهانی دوم) میسوزند. تعویض نام کشور پارس به "ایران" در1935 و اختراع "آریانا" برای افغانستان در1942، بازتاب های پیروی از همین مفکورۀ نژاد پرستی هتلر توسط حاکمان "پارس" و "افغان" است(1). واژۀ **"آریائی"** باراول دراین رساله(18) با تلقین روحیۀ صافی خون و **نجابت نژاد** ودرتطابق با اندیشۀ برتریخواهی و نژاد پرستی هتلر(وتاریخ سازی برای یک قوم) وارد تاریخ و ادبیات کشورما میشود که تا هنوزمردم ما در شعله های آن میسوزند. چنانچه درصفحۀ 11 این رساله میخوانیم: "..."اندرا" در جنگها به طرفداری قبیلۀ پکتها یا پارتها یعنی **"پختانه" که یکی از جنگی ترین قبایل آریائی ویدی بود**، مداخله کرده..."

کاربُرد اصطلاح "نژاد آرین" پس از شکست نازی ها دراروپا تا اندازۀ زیادی منسوخ گردیده و ازنگاه سیاسی نادرست پنداشته میشود. اما پیروان آنها هنوزهم (درداخل وخارج) برهمان دُول سابق "برتریخواهی" میکوبند و اتن میکنند!

اگر درک نژاد پرستانهٔ آریائی توسط نازیها و پیروان آنها را کناربگذاریم (که بغیر از آن چارهٔ دیگرنداریم)، **اقوام هندو- اروپائی** بعد از اینکه وارد فلات ایران وشمال هند میشوند، (به اساس سه منبع با ارزش قدیمی) خود را در ریگویدای هند بنام "**اریا**"*، در اویستای ایران شرقی بنام "**اییَریا**"** و درکتیبه های هخامنشی ایران غربی بنام "**ارییا**"*** نامیده اند (3،11،20). هر سه واژهٔ اریا، اییَریا و اریيا به یک مفهوم پنداشته شده و در منابع اروپائی "**آرین**"**** ترجمه شده اند (که بعدا توسط نازیها بار نژادی پیدا میکند).

اگر کلمهٔ "**آریائی**" را ترجمهٔ فارسی واژهٔ آرین (بدون بارنژادی آن) ومعادل واژه های اریا، ایيَريا و اريیا بمفهوم وسیع زبانی- تباری و حتی اخلاقی آن (شریف و نجیب) بپذیریم (چنانکه شایستهٔ آنهاست - زیرا فرهنگ و تمدن آفریدند)، در این صورت میتوان به حقایق تاریخی ذیل با وسعت نظربیشتر اشاره کرد (برای من، افرادیکه مشترکات زبانی- فرهنگی دارند بنام "قوم یا تبار" نامیده میشوند. "نژاد" نشاندهندهٔ ویژگیهای ظاهری افراد یعنی رنگ (جلد، چشم وموی) وساختمان چهره (جمجمه) آنها است که بهیچوجه نمیتواند امتیاز یا توهین پنداشته شود (21)، اما کسانیکه فرهنگ میسازند و تمدن میآفرینند، میتوانند و باید قابل افتخار باشند):

واژهٔ اریا که 36 بار در ریگویدا آمده و در سایر مذاهب هند از قبیل هندوایزم، جینیزم و بودیزم تکرار شده است، نشاندهندهٔ یک زبان قدیمی هندو- ایرانی (شمال هند) و متمایز کننده یک گروه (زبانی- تباری) در ادبیات مذهبی هندیان و ایرانیان است. این واژهٔ در حماسه های اولیهٔ هندیان کاملا مفهوم اخلاقی داشته و مردم بر حسب رفتار **نیک** و **زشت** ایشان بالترتیب بنامهای "**اریا**" و "**غیر اریا**" یاد میشدند که با گذشت زمان، اریا بمفهوم شریف و نجیب بکاربرده میشود (20). چنانچه در ریگویدا میخوانیم (17): اندرا{خدای آریائیها} زمین را به "آریا"ها میبخشد و... آریاها را بر"داسیو"ها{مردمان شریر یا غیرآریائی} غلبه میدهد...داسه و آریا را تشخیص میدهد و...مردم "آرین" را کمک میکند.

در ریگویدا با وجود اینکه از سرزمینهای آبائی اریا ها یا آریائی ها چیزی گفته نشده، ولی درجائیکه فرهنگ هندو- آریائی ها بنیاد نهاده شده است (یعنی مناطق شمال و مرکزهند)، بنام آریا ورته{سرزمین آریائی ها} خوانده میشود (11،22) (شکل 7 دیده شود).

اقوام ایيَریا نام نخستین سرزمین خود را در اویستا بنام "**ایيَریانه ویجه**"***** {سرزمین آریائی ها} یاد نموده و بعدا از آفرینش 15 سرزمین دیگرخبرمیدهد (15، 23-25) (شکل 8 دیده شود).

---

* Arya   ** Airya   *** Ariya   **** Aryan   ***** Airyana Vaeja

تا جائیکه من شمردم، واژهٔ "اییَریانه ویجه" حدود 13 بار و واژهٔ آریائی (بارتباط تبار، مردم و سرزمین) حدود 50 بار در اویستا ذکر شده است (در ترجمهٔ فارسی اویستا از انگلیسی، در همه جا واژهٔ اییَریانه ویجه، "ایرانویج" و آرین، "ایرانی" ترجمه شده اند که من آنرا آریائی درنظرگرفتم. در اویستا، واژهٔ توران حدود 20 بار ذکر شده، اما واژهٔ غیرآرین حدود 3 بار بکار رفته که "انیران" ترجمه شده است) (15).




شکل 7 - قلمروی تخمینی آریاورته (22)




شکل 8 - قلمروی تخمینی سرزمینهای اویستا

واژه اریبا یا آریائی را میتوان در تشخیص هویت (کتیبه نقش رستم) داریوش، شاه هخامنشی (522 – 486 ق م) نیزمشاهده کرد: "من داریوش شاه بزرگ ... پسر هیستاسپس، یک هخامنشی، یک پارسی، پسر یک پارسی، یک آریائی، از تبار آریائی". **درکتیبهٔ بیستون آریائی بمفهوم زبان بکاربرده میشود**. پس نام زبان، به گواهی بخشی ازکتیبهٔ بیستون باید با نام قوم مشترکی بنام "آریا" (در کتیبهٔ نقش رستم) تطبیق کند (شکل 9 دیده شود) (6، 11، 26).



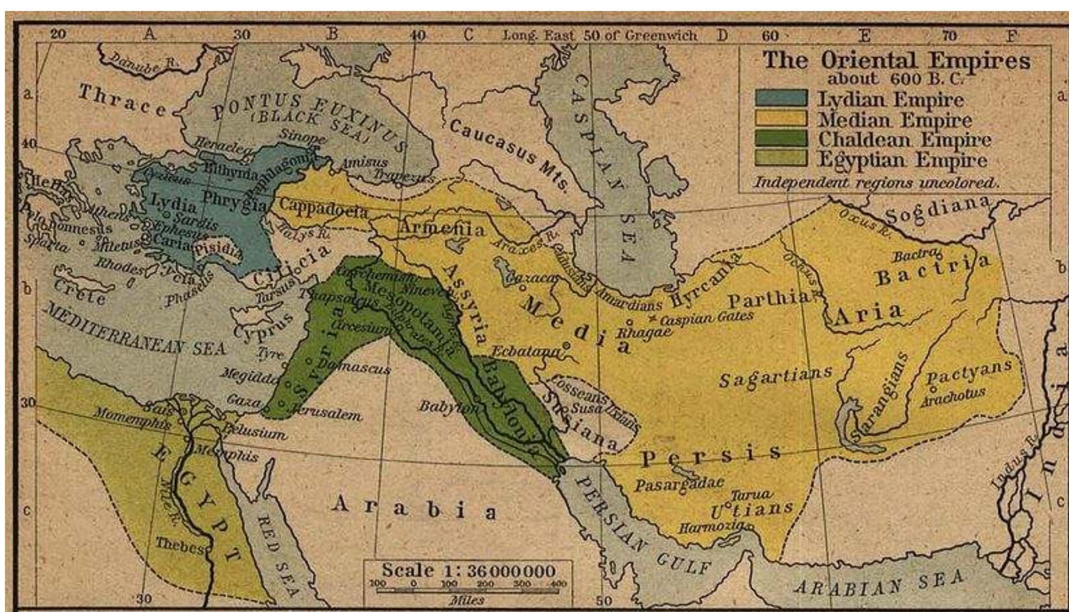
بیستون



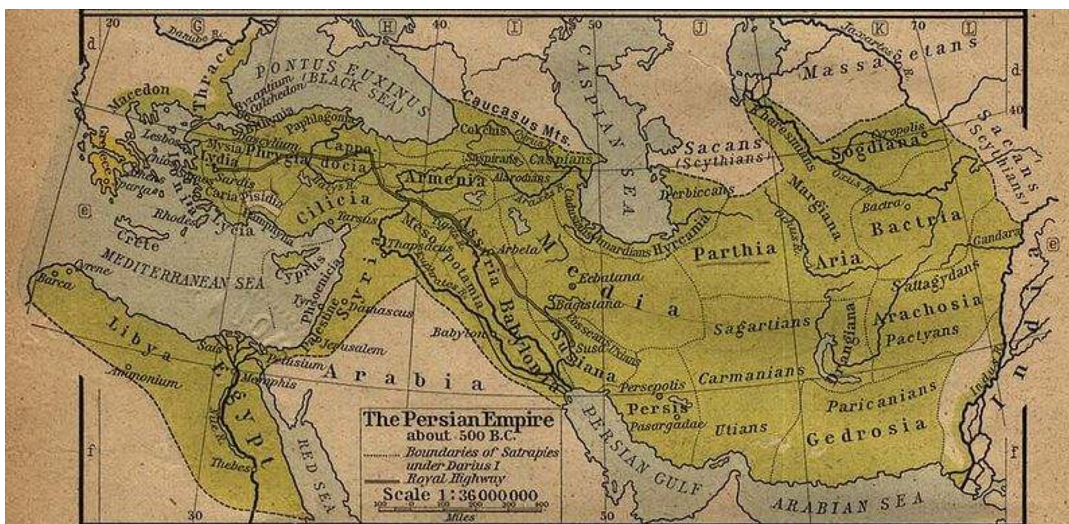
کعبهٔ زرتشت درمقابل نقش رستم

شکل 9 - واژهٔ آریائی در بیستون بمفهوم زبان و در نقش رستم بمفهوم تبار(28)

هرودوت میگوید که ماد ها را سابق براین آریائی مینامیدند. شاه ماد در سال 610 ق م دولت آشور را منقرض ساخته، نخستین دولت آریائی را در هگمتانه (همدان فعلی) تشکیل میکند. قلمروی آنها ناحیهٔ وسیعی را در بر میگیرد که از هالیس تا اکسوس وسعت دارد (11) (شکل 10دیده شود). متون آشوری حضوراولیهٔ ماد ها را درقرن نهم ق م اعلام میدارد (13). نخستین اشاره باین قوم درکتیبهٔ است (3) که گزارش حملهٔ شلمنصرسوم به سرزمین موسوم به پارسوا، درکوههای کردستان (درسال 837 م) برآن ثبت شده است (27). اما از زبان مادی تا کنون کدام اثر و یادگار مستقلی بدست نیامده است. بعدا هخامنشیان آریائی درسال های 550 ق م نخستین امپراطوری جهانی را در پرسیپولیس (شیراز فعلی) ایجاد میکنند (11) (شکل 11 دیده شود).




نقشهٔ 10 - امپراطوری مادها درحوالی 600 ق م (33)




نقشهٔ 11 - امپراطوری هخامنشی (از550 الی 330 ق م) درحوالی 500 ق م (34)

سترابو سرزمین گستردهٔ را که ایرانیان در اختیار داشتند "اریانه" میخواند، زیرا این مردمان از پارس ها و مادها تا بلخی ها و سغدی ها (درشمال) و رود سند (در جنوب) کما بیش بیک زبان سخن میگویند (مفهوم زبانی آریانا) (1، 29). بنا بگفتهٔ دکتر مهدی، درکتیبهٔ رباطک نیز (که درسال اول سلطنت کنشکا در127 م نوشته شده)، واژهٔ اریاو = آریائی (منحیث زبان) بکار رفته است (30،31، 55).

ازاینجا میتوان نتیجه گرفت که نامهای "**اریانه**" و "**ایران**" باید اشکال تلفظ یونانی (سترابو) و نیاکان خود مان (فردوسی) از واژه های اریا، ایرَیا و اریبا در زمان های بعدی باشد، زیرا واژه های اریانه و ایران در ریگویدا، اویستا و کتیبه های هخامنشی نیامده است (قرارمعلوم پس ازهخامنشی ها، واژهٔ ایران بشکل "اِران" درسکه های اشکانی و کتیبه های ساسانی دیده میشود (7، 32)).

بنا بهر دلیلی در نیمه اول هزاره اول ق م یکتعداد حاکمان سکائی شمال ایران شرقی دین زرتشتی را پذیرفته و سکائیان دیگر بطرف غرب مهاجرت میکنند، جائیکه آنها بنام سکائیان و کیمیریان مشهور میشوند. برای یونانیان قدیم، سکائیان نیز بعلت نام عمده ترین ولایت در شرق هخامنشی پارسی بنام بکتریان شناخته میشوند. گشودن دنیای ایرانیان که توسط مهاجرت سکائیان بظهورمیرسد، بدون شک باعث گسترش مذهب زرتشتی بطرف غرب میشود. ردیابی زرتشتیزم، طوریکه در دورانهای قدیم در کاپادوکیا و سرزمین های غرب یافت میشود، میتواند مربوط به زمانهای باشد که بمراتب قدیمتر از امپراطوری هخامنشی پارسی است (11).

واعظان ایرانی و احتمالا زرتشتی تصویر شده درغرب و شرق ایران از نیمه هزارهٔ اول ق م بواسطهٔ لباسهای سکائی ایشان شناخته میشوند. بعلاوه، تصاویر میترا، خدای قدیم هندو- ایرانیان که توسط رومنها در تمام امپراطوری ایشان قبول شده، نشان دهندهٔ یک خدای جوان ملبس با لباس باصطلاح کلاه فریگیان است. این کلاه چیز دیگری نیست بجز از باشلیک سکائیان مکمل با لبه های جانبی که محافظ رخسارها و دهن است. خلاصه، سهم سکائیان در فرهنگ شرق نزدیک بمراتب بیشتراز تکتیک های سوار کاری، شمشیرهای کوتاه و شلوارها میباشد. آنها ایجاد کنندهٔ وسایل گسترش زرتشتیزم و احتمالا عبادت میترا از ایران شرقی وغربی به باقیماندهٔ دنیای ایرانیان و دور دست های آنست (11).

طوریکه میدانیم اسکندر مقدونی پس از تاخت وتاز در قلمروهخامنشیان، دیرنمانده و پس ازمرگش (323 ق م) قلمرو فرمانروائی او بسرعت تجزیه ومیان سردارانش تقسیم میشود. قسمت بزرگی از قلمروی هخامنشیان به فرمان سلوکوس نیکاتر در میآید که او و بازماندگانش در تاریخ بنام سلوکیان (330 – 150 ق م) خوانده می شوند (6). یک قبیلهٔ ایرانی از مناطق خراسان، که در نوشته های هخامنشی بنام "پَرثَوَ" یا پارتیا خوانده شده اند ایشان را از این قلمرو رانده و شاهنشاهی اشکانی

را برپا میکنند که تقریبا 5 قرن (از250 ق م تا 226 م) دوام میکند. پس ازاینکه اشکانیان توانستند کنترول ایالت پارتیا درشرق بحیرۀ کسپین را بدست آورند بنام "پارتیا" مشهورشدند (238 ق م – 224 م) (13).

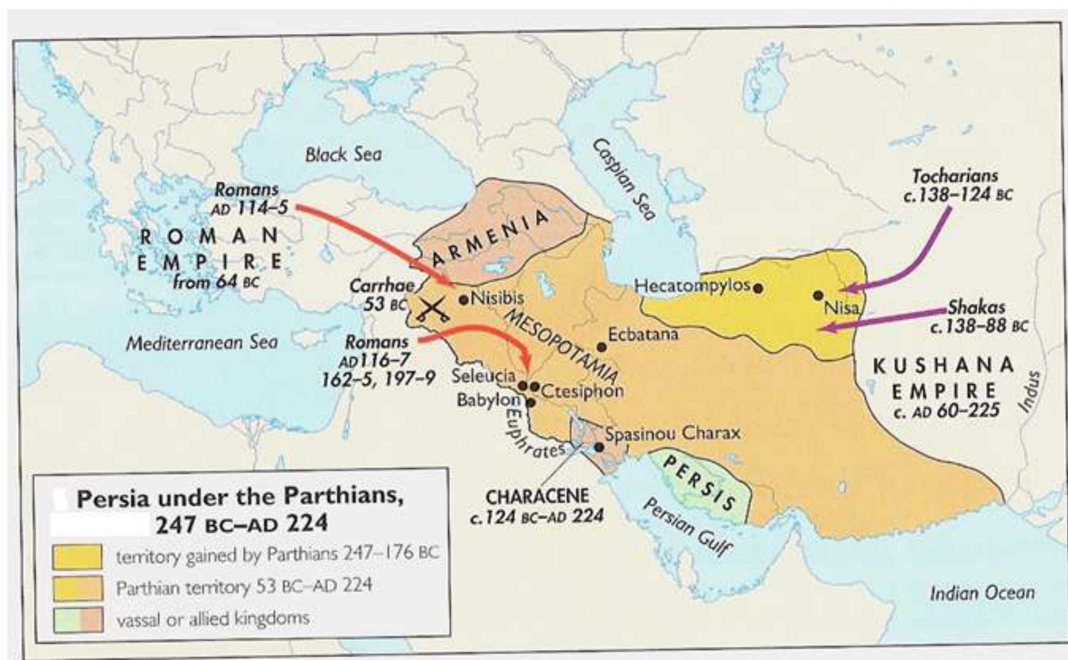
در اوایل هزارۀ اول مردمان ایران قدیم مانند میدها، پارسها، بکتریانها و پارتیانها در فلات ایران زندگی میکردند، در حالیکه سایرین مانند سکائیان، کایمیریان، سارماتیانها و الانها در جلگه های شمال بحیرۀ سیاه بودند. قبایل ساکا، سکائیان و توخاریان درغرب تا به بالکانات ودرشرق تا سنکیانگ منتشرمیشوند. امپراطوری کوشان (1- 300 م) با ریشه ها وارتباطات بکتریانی زمانی قسمت اعظم پاکستان (تکسیلا- پشاور)، افغانستان (بگرام)، تاجکستان، ازبکستان وشمال هند (متوره) را دراختیاردارد (شکل 14) که بعدا ضم امپراطوری بزرگ ساسانی میشود. نخبگان کوشان (که چینائیها آنها را یوژی مینامند)، گویندۀ زبان توخاری یا یک زبان ایران شرقی (آریائی- به استناد کتیبۀ رباطک (30،31،55)) اند. **تاکنون طریقۀ وجود ندارد که بطوریقین بتوانیم مردمان قدیم چین غربی را از ایرانی ها یا هندو-ایرانی ها تشخیص کنیم**. آنها صرفنظرازپیشینۀ فرهنگی وزبانی، درجوار همدیگرمیزیستند و نامزدان اسلاف یا عشایرهندو- ایرانیهای اند که درحوالی نیمۀ هزارۀ دوم ق م به فلات ایران هجوم آوردند (11) (شکلهای 12- 14 دیده شود).

سپس اردشیر بابکان فرمانروای یکی از استان های جنوبغربی (فارس) که تابع شاهنشاهی اشکانی است قیام نموده و سلسلۀ شاهنشاهی تازۀ را بنام ساسانیان بنیاد میگذارد. شاهنشاهی ساسانی بیش از4 قرن دوام داشته و برقسمت بزرگی ازآسیای غربی ومرکزی فرمانروائی نموده و سرانجام با ظهوراسلام واستیلای تازیان پایان مییابد (شکل 15). ایندوره با تاجگذاری اردشیراول ساسانی (224 م) آغاز و با کشته شدن یزد گرد سوم آخرین شاه این خاندان (651 م) انجام میپذیرد. ساسانیان آئین زردشت را دین رسمی خویش قرارمیدهند ولی ازهمان آغاز آئین گذار تازۀ بنام مانی ظهورمیکند (6). باینترتیب فلات ایران پس ازمادها قلب سه امپراطوری بزرگی (هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان) میشود که از بین النهرین تا هند وسعت داشته و باعث چالش دوامدار به سرزمینهای مدیترانه بطرف غرب میشود (4).

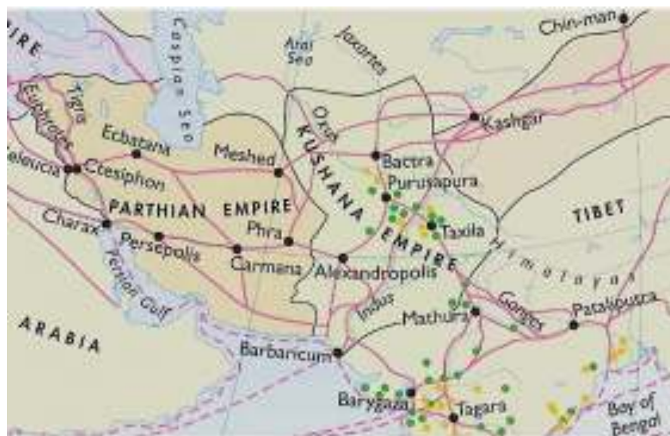
طوریکه دیده میشود، تاریخ این سرزمین (دردورۀ قبل ازاسلام) درتعامل بامردمان مسکون پارسیگوی شهرها ودهکده ها که مورد هجوم یونانیان (241 – 188 ق م) و اعراب (651 – 854 م) ازجانب غرب است، با تهاجمات مکررتوخاریان (138 – 124 ق م)، ساکا (138 – 88 ق م) و کوشانیان (60 – 225 م) ازشرق همراه میباشد. پس از اسلام نیز سلجوقها درسدۀ 11، مغولها در سدۀ 13 و پیروان تیمور در سدۀ 14 همه ایران را اشغال میکنند (35)، اما صرفنظر از منشای نژادی و قومی ایشان، در جهت غنا و گسترش زبان و فرهنگ این فلات کوشیده و (بقول بارتولد) نگارش زبان فارسی درخارج محدودۀ فلات از اسلامبول تا کلکته و بلاد ترکستان چین انتشار مییابد (3).




شکل 12 - جغرافیای نفوذ ایرانیان درقرن اول ق م. امپراطوری پارتیان درایران غربی و سکائیان درایران شرقی (34)




نقشه 13 - پرشیا در زمان پارتیان از247 ق. م الی 224 م (4)

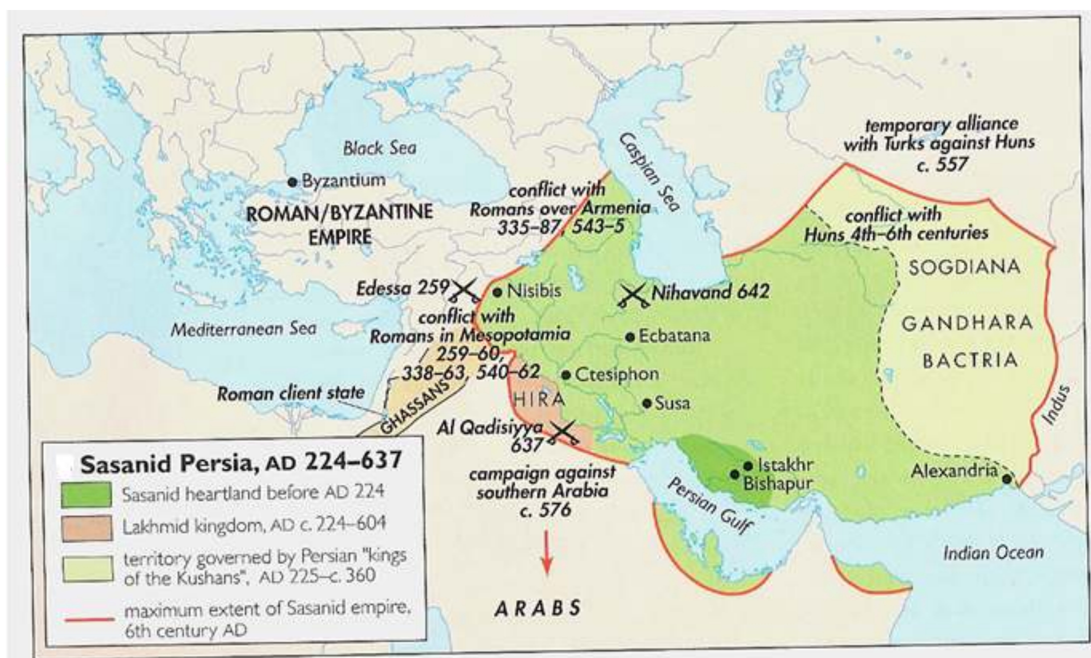






(ب) (الف)

نقشه 14 - (الف): قلمروی امپراطوری کوشانی (خط کامل) و وسعت آن در زمان کنیشکا مطابق کتیبهٔ رباطک (خط نقطوی) (54)، (ب): امپراطوری کوشانی در شرق امپراطوری پارتیان از 1 الی 300 م (4)



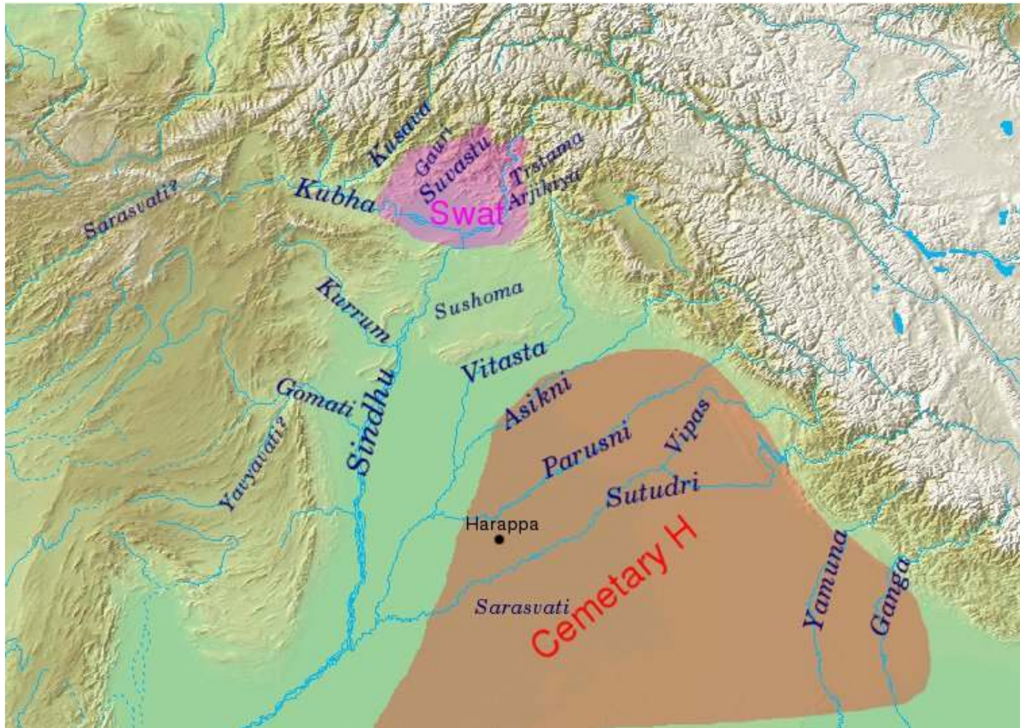

نقشه 15 - پرشیای ساسانی از 224 الی 637 م (4)

# جغرافیای ریگویدا

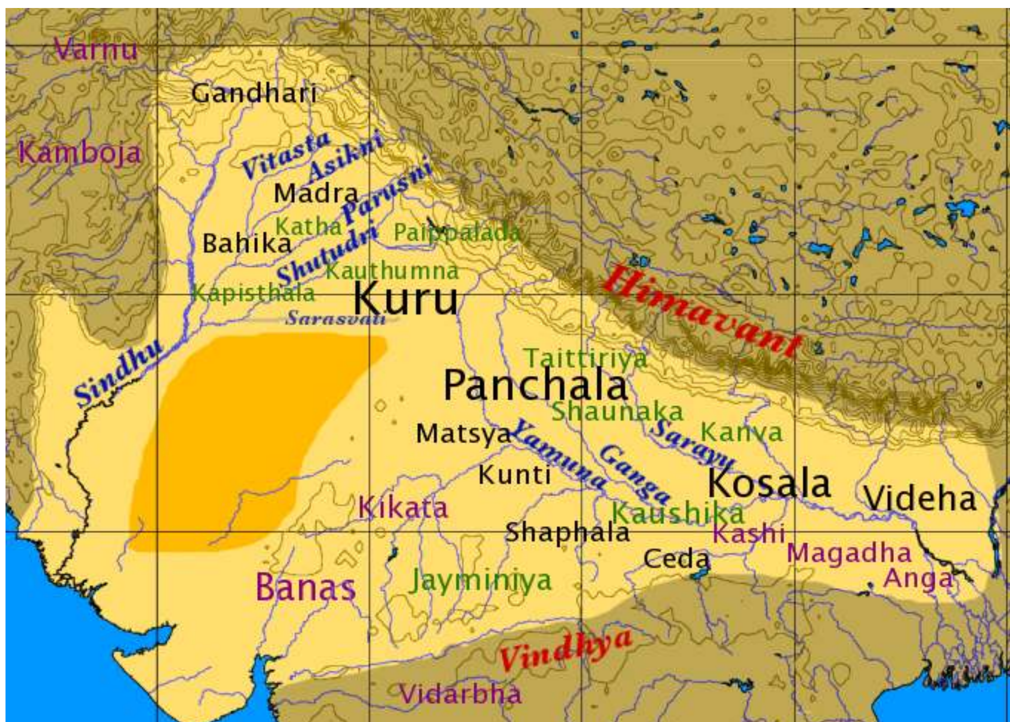
جغرفیهٔ ریگویدا دراطراف هفت دریا (گنگا، یامونا، سراسوتی، سوتودری سوتلیج) متمرکزاست (شکل 16 دیده شود). ریگویدا نام های یکتعداد دریا های را میگیرد که میتوان آنها را با نام ها و دریاهای موجود در مرز های افغانستان و پاکستان تشخیص داد. دراینجا اشاراتی به گوماتی (شاید دریای گومل)، کوبها (کابل)، سواستو (سوات) و سندهو (اندوس) داده میشود. نام دلچسب دیگر گندهاری است که بطور مستقیم میتواند به گندهارا ربط داده شود که از منابع بعدی هندی و متن های قدیمی دانسته میشود. این نامی است که برای نواحی اطراف پشاورامروزی و تکسیلای قدیمی درشمال پاکستان بکار میرفت. اما آریاهای هند که تمدن ریگویدی را حدود یکنیم هزارسال قبل ازمیلاد بوجود آوردند، اشارهٔ به سرزمین مشترک اجدادی خویش نکرده اند. اما متنها بطورواضح نشان میدهند، این مردمان بطور نسبی تازه واردان درنیم قاره هند اند. زیرا آنها دربارهٔ جنگهای ظاهرا با مردم بومی و ارابه های خویش صحبت میکنند که نقش مهمی در مراسم مذهبی آنها داشته اند. بر بنیاد ساحه جغرافیائی این متن ها و زبان آنها بطور مطمئن میتوان گفت که اجداد مصنفین این متن های قدیمی ازخارج بخشهای شمالغربی نیم قاره و از جانب شمال کوه های ایران شرقی منشا گرفته اند (11).

طوریکه گفته شد تشخیص دریاهای ریگویدا مهمترین طریقهٔ دریافت جغرافیای اولیهٔ تمدن ویدی است. این دریاها ازقسمتهای شرقی افغانستان تا جلگهٔ غربی گنگا (درخوشهٔ پنجاب) امتداد دارد. نام بعضی دریاها مربوط به دریاهای مشترک هندو-آریائی است که همریشهٔ نام دریاهای اویستا مانند سراسوتی و سرایو است. همچنان دیده میشود که یکتعداد نامها با انتقال فرهنگ ویدی به دریاهای دیگر نیز اطلاق میشود. سراسوتی مهمترین دریای ریگویدای اولیه است که اهمیت خود را به اندوس در ریگویدای آخری میبازد. دلیل آن انتقال آریائیهای ویدی از مهد اولیهٔ ایشان درگندهارا و ایران شرقی به وادی اندوس است (36).

سرزمین های ویدی (طورمثال آریاورته) درشمال هند یا در سراسوتی و دریای درسادواتی واقع است. آریاورته نام قدیمی شمال و مرکزهند است، جائیکه فرهنگ هندو- آریائی ها بنیاد نهاده شده است (شکل 17 دیده شود). مانو سمیرتی (قوانین مانو: قدیمی ترین متن هندوایزم) ساحهٔ بین سلسله کوه های هیمالیا و ویندهیا، از بحیرهٔ شرقی تا بحیرهٔ غربی را ذکرمیکند. واسیستا دهرما سوترا، آریاورته را در شرق ناپدید شدن سراسوتی در دشت تا غرب کالاکاوانه، تا شمال کوههای پریاترا و ویندهیا و تا جنوب هیمالیا تعین میکند. بایدهایانه نیزتعریف مشابهی از آریاورته میدهد: سرزمین غرب کالاکاوانه، شرق ادارسانه، جنوب هیمالیا و شمال ویندهیاس (22).




شکل 16 - جغرافیه ریگویدا با نام دریاها وفرهنگهای سوات وگورستان ایچ (تمدن اندوس) (36)




شکل 17 - ساحهٔ تخمینی تمدن ویدی و آریاورته (نام کهن هند شمالی و مرکزی یا مرکزفرهنگ هندو- آریائیها) (22)

## جغرافیای اویستا

جلیل دوستخواه درترجمهٔ اثر بزرگ اویستا ازانگلیسی به فارسی، متن این اثر بی بها را به شش دفتر(گاهان، یسنا، یشتها، ویسپرد، خرده اویستا و وندیداد) تقسیم نموده است (15)، درحالیکه متن انگلیسی آن شامل چهار بخش یسنا (دربرگیرندهٔ گاتا)، خرده اویستا (دربرگیرندهٔ یشتها)، ویسپرد و وندیداد است (24، 25). فصل اول وندیداد دربرگیرندهٔ لیست نام 16 سرزمینی است که مطابق متن، توسط خدای عمدهٔ زرتشت، اهورا مزدا آفریده شده است. دراین لیست هیچ اشارهٔ به مادها و پارسها نشده و این بدین معنی است که این لیست در دورهٔ قبل از ظهور مادها (حدود 650 ق م) تصنیف شده است.

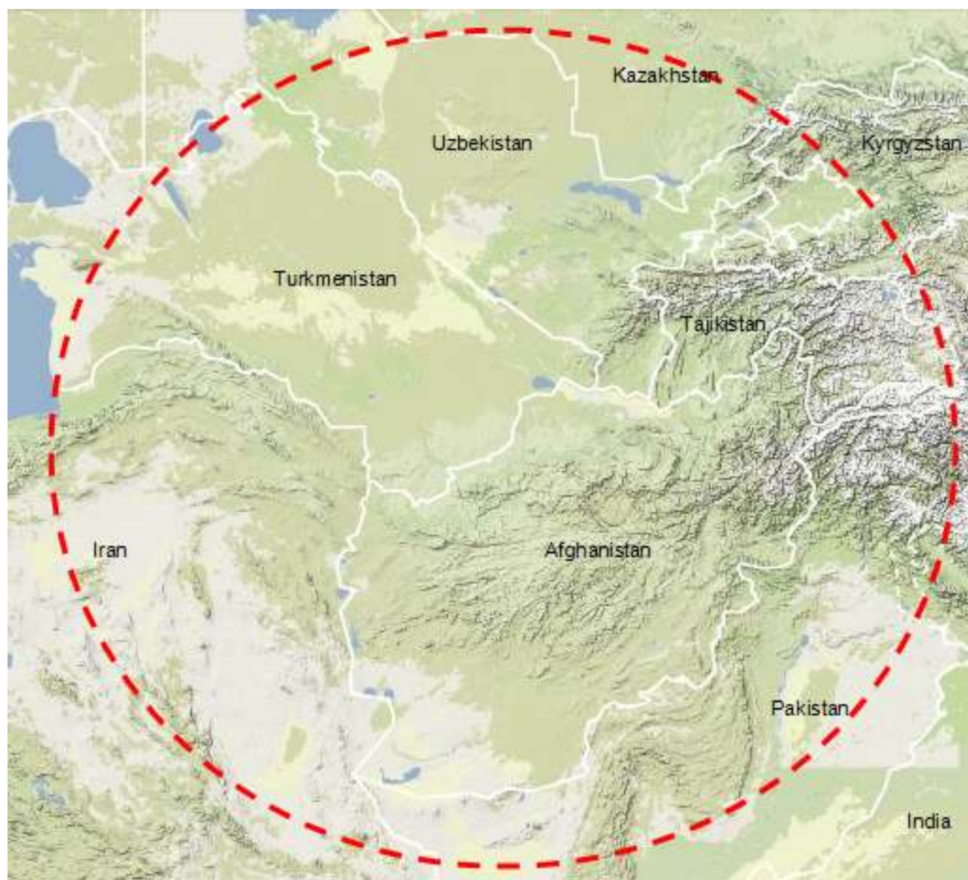
اگرفصل اول وندیوداد را با فقرات دلچسب تاریخی (درمورد هفت کشور، هوشنگ پیشدادی، جمشید خوب رمه، طهمورث زیناوند، اژی دَهاک سه پوزه، فریدون پسر آتبین، گرشاسب نریمان، افراسیاب تورانی، کاووس، کیخسرو، کیقباد، گشتاسب، جاماسپ و...) و جغرافیائی (جریان رود های خروشان به سوی ایشکاتا، پوروتا، مرو، هرات، سغد و خوارزم) که عمدتا دریشت آمده مقایسه کنیم (15)، باین نتیجه میرسیم که ساحهٔ جغرافیائی اویستا (شانزده سرزمین) قلمروی است که سلسله کوه هندوکش در مرکزآن قرار داشته، سرحد غربی آن بواسطهٔ نواحی مارگیانا، آرییا و درنگیانا و مرزهای شرقی آن بواسطهٔ مرزهای مناطق هندو- ایرانیان مانند گندهارا، بونیر و سرزمین های "هفت دریا" نشانداده میشود. سغدیانه (و احتمالا خوارزرم) مرز شمال، سیستان و بلوچستان مرزجنوبی آنرا میسازد (37) (شکل 18 دیده شود).

لیست با آفرینش نخستین سرزمین بنام اییَریانه ویجه (سرزمین آریائیها) آغازشده (که موقعیت آن تا هنوز مبهم است) و با سرزمین سغدیای قدیم (اطراف بخارا و سمرقند) ادامه مییابد. بعدا از طریق بکتریا، مارگیانا و آریا بطرف سیستان در جنوبغرب ایران شرقی پائین میرود. پس از آن، یکتعداد سرزمینها در جنوب ایران شرقی (بشمول اراکوزیا در اطراف کندهار) را نام برده و با یکتعداد سرزمینهای واقع در شرق کوهها تا وادی اندوس بپایان میرسد (11، 15):

1. اییَریانه ویجه درکنار رود دایتا با ده ماه زمستان و دو ماه تابستان (؟)
2. سُغدا (سغد)
3. مورو نیرومند و پاک (مارگیانا، مرو)
4. بخدی زیبا با درفش برافراشته (بکتریا، بلخ)
5. نیسایا دربین مورو و بخدی (فارياب، میمنه)
6. هریوا غنی از آب (ارییا، هرات)
7. وایکیرتا مسکن سایه های بد (گندهارا، وادی کابل- پشاور)
8. یوروا با چراگاههای سرشار(غزنی؟)

9. خنینتا مسکن ویهرکانا (هیرکانیه یا گورگان؟، نواحی نزدیک اراکوزیا مانند پاریکاناس، باریکانا؟)
10. هراکسویتی زیبا (اراکوزیا، ارغنداب)
11. هیتومانت درخشان و روشن (درنگیانا، هیرمند)
12. راغا که متشکل از سه نژاد (قبیله) است (راغ در بدخشان یا ری تهران؟)
13. کخرا قوی و پاک (بین غزنی و کابل، لوگر؟)
14. وَرینا چهار گوشه زاد گاه ترایتاونو(فریدون) کشندهٔ اژی دهاک (بونیر؟)
15. هپتا هندو (پنجاب)
16. سرزمین سرچشمهٔ رود "رنگا" با مردمان بدون روسا (؟)

بعلاوه، سرزمینها و کشورهای زیبا و رامش بخشی دیگری نیزوجود دارند که من آنها را آفریده ام.




شکل 18 - جغرافیای اویستا – دایرهٔ تخمینی دربرگیرندهٔ شانزده سرزمین خلق شده بواسطهٔ اهورا مزدا بدور کوههای مرکزی ایران شرقی

بعضی از نامهای این لیست تا هنوز تشخیص نشده اند، اما دیگران بکمک منابع بعدی هخامنشیان و یونانیان دانسته شده است. طورمثال **بخدی** میتواند با ناحیهٔ

بکتریای قدیم در اطراف بلخ فعلی تشخیص شود. **هریوا** میتواند به آریای قدیم ربط داده شود که با هرات فعلی و هریرود (دریای این منطقه) تشخیص گردد.

بعین ترتیب در مهر یشت (بندهای 13 و 14) نیز به سرزمین های معلوم (مرو، هرات، سغد و خوارزم) و نا معلومی (کوه حارا، ایشکاتا و پوروتا) برمیخوریم :(15، 25)

Who first of the heavenly gods reaches over **Hara**, before the undying swift-horsed sun … takes hold of the beautiful summits and from thence looks over the abode of **Aryans** … where the high mountains, rich in pastures and waters…, where the deep lakes with salt waters stand; where wide-flowing **rivers** swell and hurry towards **Ishkata and Pouruta, Mouru and Haroyu, the Gava-Sughdha and Hvairizem**.

نخستین ایزد آسمانی قبل از دمیدن خورشید جاودانه ... بر فراز کوه **حَرا** میبرآید و از قلۀ زیبای آن برسرزمین (مسکن) **آریائی ها** مینگرد ... جائیکه کوه های بلند با مراتع سرسبز و سیراب...، جائیکه جهیل های عمیق آب شور وجود دارد؛ جائیکه **رود های** خروشان و پهناور بسوی **ایشکاتا و پوروتا، مرو و هرات، سغد و خوارزم** می شتابد {دوستان ایرانی ما کوه حَرا را کوه "البرز" گفته اند، درحالیکه این سلسلۀ "هندوکش" است که منشای رود های پهناور به مسکن آریائیها است}.

همچنان، عدۀ از دانشمندان کشورهای مختلف کوشیده اند نا م های سرزمین های متذکره در اویستا را بمناطق کشور خویش (ایران غربی، آذربایجان و...) تطبیق نمایند یا میراثهای مشترک تاریخی- فرهنگی را مال کشورخاصی قلمداد کنند (با وجودیکه دلایل ایشان قابل بحث است، ولی معلومات جالب و دلچسبی در سایت ایشان وجود دارد، شکل 19 دیده شود).




شکل 19 - ساحۀ ادعا شدۀ سرزمین های متذکره دراویستا (38)

# کتیبه ها

در اینجا صرفا از کتیبه های نام گرفته میشود که مطالبی در مورد تبار و سرزمین داشته و ارزش تاریخی- جغرافیائی بارتباط موضوع مورد بحث ما دارند. این کتیبه ها عمدتا هخامنشی و قسما ساسانی اند.

## 1 - کتیبه های هخامنشی

این کتیبه ها بصورت عام به سه الفبای متفاوت و سه زبان عمدتا فارسی باستان، عیلامی، بابلی و ندرتا آرامی در کنارهم قراردارند. اهورا مزدا بعنوان خدای برتر در همه کتیبه ها ستایش شده و شاهان هخامنشی (559 -331 ق م) مشروعیت حکومت خود را از اهورامزدا میگیرند. نوآوری مهم کتیبه های اردشیردوم ذکر میترا و اناهیتا است، زیرا تمام کتیبه های پیشین تنها یک خدا یعنی اهورامزدا را می شناختند (26).

**کتیبه های داریوش اول:**

**سنگنوشتهٔ بیستون** – من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه درپارس، ... اینها مردمانی هستند که پیروی من اند، بخواست اهورامزدا من شاه آنان شده ام: لیست اقوام درجدول 1 داده شده است.

دربند 70 موضوع جالبی وجود دارد: داریوش شاه میگوید، "این همان متنی است که من به آریائی برگرداندم؛ و روی لوح و روی چرم نیز برگردانده شده بود..."

**کتیبهٔ همدان** – این شهریاری است که من دارم، ازسکاها که آنسوی سغدیانه هستند تا حبشه، از هند تا لیدیا.

**کتیبه های نقش رستم** – من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان از تمام تبارها، شاه روی این زمین بزرگ تا دوردست، ...پارسی، پسر پارسی، آریائی، از تبارآریائی. بخواست اهورامزدا، اینها مردمانی هستند که من، در بیرون از پارس آنها را گرفتم، من برآنها پادشاهی کردم، آنها بمن خراج دادند، آنچه به آنها از جانب من گفته شده بود، آنها آنرا کردند، قانون من آنها را نگاه داشت: جدول 1 دیده شود.

**کتیبه های تخت جمشید** – داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان،...اینها مردمانی هستند که من با این سپاه پارس گرفتم، آنهائیکه از من میترسیدند، بمن خراج میدادند: جدول 1 دیده شود.

جدول 1– لیست اقوام متذکره درکتیبه های هخامنشیان(داریوش وخشیارشاه)(26)

| ردیف | نقش رستم (داریوش) | تخت جمشید (داریوش) | بیستون (داریوش) | تخت جمشید (خشیارشاه) |
|---|---|---|---|---|
| 1 | {پارس} | {پارس} | پارس | {پارس} |
| 2 | ماد | عیلامی | عیلام | ماد |
| 3 | عیلامی | ماد | سرزمین ماد | عیلامی |
| 4 | پارت | بابلی | بابل | ارخوزی |
| 5 | آریانی(هروی) | عرب | آشور | ارمنی |
| 6 | باختری(بلخی) | آشور | عربستان | درنگی |
| 7 | سغدیانه | مصریان | مصر | پارت |
| 8 | خوارزمی | ارمنی | سرزمین کناردریا | هروی |
| 9 | درنگی(زرنگی) | کاپادوکی | لیدیه | باختری |
| 10 | ارخوزی(رخجی) | لیدی | یونان | سغدی |
| 11 | ستگیدی | یونانیان خشکی | اورارتو(ارمینه) | خوارزمی |
| 12 | گندارۀ | یونانیان بحری | کاپادوکیه | بابلی |
| 13 | هندی | مردمان آنسوی دریا | پارت | آشوری |
| 14 | سکائیان امیرگی | اسگرتی | درنگی | ستگیدی |
| 15 | سکائیان تیگرخوده | پارت | هرات | لیدی |
| 16 | بابلی | درنگی | خوارزم | مصری |
| 17 | آشور | هروی | باختری(بلخ) | یونانیان خشکی |
| 18 | عرب | باختری | سغد | یونانیان آنسوی دریا |
| 19 | مصری | سغدی | گندارۀ | مکیان |
| 20 | ارمنی | خوارزمی | کیمر(سکائیان) | عرب |
| 21 | کاپادوکیائی | ستگیدی | ستگیدیه | گندارۀ |
| 22 | لیدیائی | ارخوزی | ارخوزیا | هند |
| 23 | یونان | هندی | قادیه (مکه) | کاپادوکیائی |
| 24 | سکائیان ماورای بحر | گندارۀ | | دهه |
| 25 | تراکیا(اسکودرا) | سکائیان | | سکائیان(امیرگیائیان) |
| 26 | یونانیان(آسپیدوفور) | مکه ها | | تراکیان(تیگرخوده) |
| 27 | لیبیائیها | | | تراکیان |
| 28 | اتیوپیائی(حبشیان) | | | اکوفکیان |
| 29 | مکه ها | | | لیبیائیها |
| 30 | کاریها | | | کاریها |
| 31 | | | | حبشیان |

**کتیبه های شوش** – من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان از تمام تبارها، شاه روی این زمین بزرگ تا دوردست، پسرویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پسرپارسی، آریائی، از تبار آریائی. اینها مردمانی هستند که من بیرون از پارس گرفتم: مادی، عیلامی، پارتی، آریانی(هروی)، باختری (بلخی)، سغدی، خوارزمی، درنگی (زرنگی)، ارخوزی (رخجی)، ستگیدی، مکی، گندارۀ، هندی، سکائی امیرگی، سکائی تگیرخوده (تیزخود)، بابلی، آشوری، عرب، مصری، ارمنی، کاپادوکیائی، لیدیائی، یونانیانی که دردریا هستند، سکائیان آنسوی دریا، تراکیائی، یونانیان آنسوی دریا، کاریها.

دربندهای 7 الی 10 آن میخوانیم: این کاخ که من در شوش ساختم، موادش از خیلی دوردست آورده شد؛ ...چوب یکا از گنداره و کرمان آورده شد. طلای که در اینجا کار گذاشته شد از لیدی و از باختر(بلخ) آورده شد؛ لاجورد و عقیقی که در اینجا کار گذاشته شد از خوارزم آورده شد...

**کتیبه های خشیارشاه:**

**کتیبه های تخت جمشید** – من خشیارشاه هستم، ... من این "رواق تمام مردم" را ساختم، ... پسر داریوش شاه، هخامنشی، پارسی، پسرپارسی، آریائی، از تبار آریائی... بخواست اهورامزدا اینها مردمانی هستند که من شاهشان بودم، بیرون از پارس: جدول 1 دیده شود.

**کتیبه های اردشیردوم:**

**کتیبۀ تخت جمشید** – توضیحات سه زبانه در بارۀ شخصیتهای که آرامگاه شاه را مزین میکنند:

1. این یک پارسی است.
2. این یک مادی است.
3. این یک عیلامی است.
4. این یک پارتی است.
5. این یک آریائی (هروی) است.
6. این یک باختری (بلخی) است.
7. این یک سغدی است.
8. این یک خوارزمی است.
9. این یک درنگی (زرنگی) است.
10. این یک ارخوزی (رخجی) است.
11. این یک ستگیدی است.
12. این یک گندارۀ است.
13. این یک هندی است.
14. این یک امیرگیائی است.
15. این یک سکائی تیگرخوده (تیزخود) است.
16. این یک بابلی است.
17. این یک آشوری است.
18. این یک عرب است.
19. این یک مصری است.
20. این یک ارمنی است.
21. این یک کاپادوکیائی است.

22. این یک لیدیائی است.
23. این یک یونانی است.
24. این یک سکائی آنسوی دریا است.
25. این یک تراکیائی است.
26. این یک یونانی آسپیدوفوری است.
27. این یک لیبیائی است.
28. این یک اتیوپیائی (حبشی) است.
29. این یک مکی است.
30. این یک کاری است.

"پس از فتح اسکندرکبیر و مرگ زود هنگام او، ایران تحت تاثیرفرهنگ یونانی قرار گرفته و از هنر، اعتقادات، شیوهٔ زندگی و احتمالا حتی زبان فاتحان یونانی (از ماد تا سرحدات ایران شرقی) تاثیرمیپذیرد. دین التقاطی شکل جدیدی میگیرد، همانگونه که شاه انتیوخوس در کوماگنس در قرن اول پیش از میلاد دستور میدهد روی کوه نمرود داغ کتیبهٔ حک کنند که نام ایزدان را همراه با نامهای ایرانی و برابرهای یونانیشان ذکرکنند.

پس تعجب آورنیست که سنگنوشته های پارسی کاملا درایران غیرقابل فهم میشود. هنگامیکه درآغازعصرمسیحیت پارتهای اشکانی درایران غربی برای طرد آئین و رسوم یونانی عکس العمل "ایرانگرایانه" نشان میدهند، دیگربسیاردیرشده است. دیگرهیچکس قادرنیست نشانه های خط میخی را بخواند و حتی گذشتهٔ پرافتخار پادشاهان هخامنشی ازخاطرهٔ جمعی مردم پاک شده است. درمتون تاریخی پهلوی متعلق به عصر ساسانیان (سدهٔ سوم تا هفتم) که فردوسی بعدها برای سرودن شاهنامه از آنها الهام میگیرد، خاطرهٔ مبهم از دارائی دارایان حفظ شده است. حتی نام کوروش دوم ملقب به کوروش کبیر به فراموشی سپرده شده و تنها در میان اقلیت های یهودی باقی مانده است که درنوشته های مقدسشان با "تدهین خداوند" او را بزرگ میدارند، چون به اسارتشان توسط بابلیان پایان میدهد.

خاطرهٔ پرافتخارایرانیان به یمن وجود نویسندگان یونانی درغرب زنده مانده و هنگامیکه روابط تجاری گسترش بیشتری مییابد، مسافران اروپائی که آثار هرودوت، گزنفون و توسیدید را خوانده بودند با نوعی هیجان در جستجوی رد پای این شهنشای عظیم برمیآیند که زمانی دراز یونانیان را مورد تهدید قرارداده و سرانجام بدست آنان ازمیان برداشته میشود" (26).

## 2 - کتیبه های ساسانی

سنگنوشته های ساسانی (ازاردشیر در224 م تا یزدگرد سوم در652 م) اکثرا بسه زبان (پارسیک، پهلوانیک و یونانی) است (6):

**کتیبهٔ اردشیر بابکان درنقش رستم:** این پیکر خدایگان مزدا پرست اردشیر، شاهنشاه ایران، کش نژاد از ایزدان، پسر خدایگان بابک شاه (است).

**کتیبهٔ شاپوراول درنقش رجب:** این پیکرخدایگان مزداپرست، شاپور، شاهنشاه ایران و انیران، کش نژاد از ایزدان، پسرخدایگان مزدا پرست، اردشیر شاهنشاه ایران، کش نژاد از ایزدان نوادهٔ خدایگان بابک شاه، (است).

در سنگنوشتهٔ از کردیر در نقش رستم نام استان های متعدد شاهنشاهی ذکر شده است. سنگنوشتهٔ از کردیر در سرمشهد نیز همین مطالب را دربردارد. سنگنوشتهٔ از شاپور اول در کعبهٔ زردشت (برابرآرامگاههای داریوش و جانشینان او درنقش رستم فارس) که بنای آن از دورهٔ هخامنشی است و نوشته های ساسانی را در پائین دیوارهای خارجی آن کنده اند، متضمن فهرستی از استانهای شاهنشاهی بوده و نشان میدهد که این شاهنشاهی وسعت بسیار زیاد داشته است: در مغرب، ارمنستان و گرجستان و سراسر درهٔ رود کرتا معبر الانان و دریال در قفقاز را شامل بوده و در مشرق و شمالشرقی به رود سند میرسیده و بلوچستان و کابل و قسمت اعظم کشور پیشین کوشان تا شهر پیشاور را فرا میگرفته و در شمالشرقی تا مرز کاش – یعنی کاشغر جدید – میرسیده است.

از کتاب وزین "کتیبه های فارسی میانه" (7) که بصورت عام کتیبه های اردشیر، شاپور، هرمز، نرسه، شاپوردوم، شاپورسکانشاه، شاپورسوم وغیره داده شده است (حدود 45 کتیبه باستثنای کتیبه های کرتیر)، دریافتهای ذیل بدست میآید:

درکتیبه اردشیر بابکان درنقش رستم – شاهان شاه ایران آمده است.

درکتیبه شاپوراول درنقش رجب، حاجی آباد، بیشاپور و نقش رستم – شاه ایران و انیران آمده است.

درکتیبه هرمزد در نقش رستم – شاه ایران و انیران، ...ارمنستان، ...ایرانشهر، ...سکانشاه، ...کوشان شاه، مکران شاه، توران شاه، گرگان، گرجستان ذکر شده است.

درکتیبه نرسه در زیرنقش برجستهٔ بهرام اول دربیشاپور و درکتیبه شاپور دوم در تاق بستان – شاه ایران و انیران آمده است.

درکتیبه شاپور سکانشاه – شاهان شاه ایران و انیران، ... شاپور سکانشاه (فرمان روای) هند، سکستان و توران تا کنار دریا، پسر مزدیسن بغ هرمزد... دیگر

آزادگان پارس و آزادگان سکستان و زرنگیان و فرستادگان کوست ها (ناحیه ها) و سرداران همراه بودند...آمده است.

درکتیبه شاپورسوم در تاق بستان نیز شاهان شاه ایران و انیران آمده است.

واژهٔ ایران درکتیبهٔ اردشیراول (224- 240 م) درنقش رستم بشکل *Ērān, 'yr'n* (درپهلوی و فارسی میانه) آمده (وهم درسکه هایش) و هم در کتیبهٔ سه زبانهٔ پسرش در کعبهٔ زرتشت (مربوط شاپوراول 240 – 272 م)، واژهٔ "ایرانشهر" ذکرشده است. همچنان گفته میشود که هردو واژهٔ "ایران" و "انیران" درمتن تقویم نوشته شده توسط مانی (216 – 276 م) درسدهٔ سوم دیده شده است (32،39).

کتیبهٔ شاپوراول (240 – 270 م) مطابق تورج دریائی (40): من فرمانروای ایرانشهر بوده واین شهرها را دراختیاردارم - پارس، پارتیا، خوزستان، میسان، آسیریا، ادیابینی، عربیا، آذربایجان، ارمینیا، جیورجیس، سیگان، البانیا، بالاسکان تا کوههای قفقاز و دروازه های البانیا، تمام سلسله کوههای پاریشوار، میدیا، گورگان، مرو، هرات و تمام ابرشهر، کرمان، سیستان، توران، مکران، پارادینی، هند، کوشانشهر تا پشاور و کاشغر، سغدیانه و کوههای تاشکنت، و عمان درجانب دیگربحیره.

## شهرستانهای ایرانشهر

دکتورمریم احمدی درپیشگفتاراثر وزین "ایرانشهردرجغرافیای بطلیموس" چنین مینویسد (41): "کتاب شهرستانهای ایرانشهر که یکی از نادرترین منابع جغرافیای تاریخی ایران عصر ساسانی است، دراصل به زبان پهلوی است. مولف آن ایران را مطابق معمول آن دوران – درچهار جهت جغرافیائی – و یا به چهار ناحیهٔ شرق وغرب وشمال وجنوب تقسیم کرده است وهرناحیه را "کوست" مینامد. تقسیمات مولف بدین شرح است:

1. کوست خوربران، یعنی ناحیهٔ غرب شامل 9 استان،
2. کوست نیمروج (نیمروز)، یعنی ناحیهٔ جنوب شامل 19 استان،
3. کوست خراسان، یعنی ناحیهٔ شرق شامل 26 استان،
4. کوست کپکوه، یعنی ناحیهٔ شمال وکوه قفقاز شامل 13 استان.

این کتاب ارزشمند که درزمان ساسانیان در3 برگ تالیف شده، اصل پهلوی آن از بین رفته است. تنها ترجمهٔ ازآن بوسیلهٔ دانشمند ارمنی عصرساسانی یعنی موسی خورنی (متولد سالهای 410 م) بدست آمده که مبنای تحقیقات بعدی دیگر محققان درقرون متاخر را تشکیل میدهد".

تورج دریائی این اثررا درمقالهٔ دلچسبی ارزیابی نموده ومتن آنرا به انگلیسی داده است (40). او میگوید، باوجودیکه آخرین ویرایش متن در دورهٔ عباسیان (اواخر سدهٔ هشتم) بوجود میآید، شواهد دیگرنشان میدهند که این متن درزمان کواد (قباد) اول (488 - 531)/خسرواول (531 – 579 م) وجود داشته است (نقشهٔ 20 دیده شود).

متن کامل این اثر در سایت آریابوم داده شده و چون دربرگیرندهٔ معلومات جامع بارتباط جغرافیای کامل "ایران" و "خراسان" درآن عصراست، خدمت دوستان تقدیم میگردد (42):

شکل 20 - قلمروی ایرانشهر وشهرستانهای آن (40)

**"شهرستان های ایرانشهر"** نام کتابی است به خط و زبان پهلوی (پارسی میانه) که در سده های دوم و سوم خورشیدی نوشته شده است و به بیان تاریخ، نام و ساختار سیاسی شهرهای "ایرانشهر" و بیان ویژگی این شهرها در تاریخ نگاری ایرانیان می پردازد.

این کتاب به گمان پژوهشگران میتواند همان کتاب "یادگار شهرها" باشد که در "بندهش" (بندهشن) از آن یاد شده است و نگارش آن را به فرمان "قباد یکم" (کباد) نسبت داده اند.

به نام دادار نیک افزونی بخش
[شهرستان های ایرانشهر]

به نام و نیرو و یاری دادار اورمزد و بخت نیک

1. شهرستانهایی که در زمین ایرانشهر ساخته شده اند، هر کدام در چه روزگاری، در کجا و بدست کدام سرخدایی ساخته شده است، به تفضیل در این یادگار نوشته شده است.

2. در **کوست خراسان** شهرستان سمرقند را کاووس پسر قباد بنیان گذاشت. سیاوش پسر کاووس آن را به فرجام رسانید.

3. کیخسرو پسر سیاوش آنجا زاده شد و او آتش بهرام ورجاوند را آنجا نشانید.

4. سپس زرتشت دین آورد. به فرمان شاه گشتاسپ 1200 فرگرد (اوستا) به (خط) دین دبیره بر روی لوحه های زرین کند و نوشت و در خزانه آن آتشکده نهاد.

5. سپس اسکندر ملعون آنرا سوخت و در دریا افکند.

6. سغد را هفت آشیان است، و هفت آشیان آن این است که هفت خدای در آن بود. یکی از آن جمشید، یکی از آن ضحاک، یکی از آن فریدون، یکی از آن منوچهر، یکی از آن کاووس، یکی از آن لهراسب، یکی از آن شاه گشتاسپ.

7. سپس افراسیاب تورانی ملعون در هر یک از آنها نشستگاهی برای دیوان (و) بتکده و بتخانه ساخت.

8. در بلخ بامی شهرستان نوازه را اسفندیار پسر گشتاسپ ساخت.

9. و آتش بهرام ورجاوند را آنجا نشانید، و نیزه خویش را آنجا زد و به ییغو خاقان و سنجبو خاقان و چول خاقان و خاقان بزرگ و گهرم و تژاو و ارجاسب شاه خیونان پیام فرستاد که : "به نیزه من بنگرید، هر که به وزش این نیزه بنگرد، همانند این است که به ایرانشهر تازیده".

10. شهرستان خوارزم را نرسه پسر جهود ساخت.

11. شهرستان مرورود را بهرام پسر یزدگرد ساخت.

12. شهرستان مرو و شهرستان هرات را اسکندر رومی ملعون ساخت.

13. شهرستان پوشنگ را شاپور پسر اردشیر ساخت، و او در پوشنگ پل بزرگی ساخت.

14. شهرستان توس را توس پسر نوذر ساخت و نهصد سال سپاهبد بود. پس از توس سپاهبدی به زریر و از زریر به بستور و از بستور به کرزم رسید.

15. شهرستان نیشابور را شاپور پسر اردشیر ساخت. در آن زمان که پهلیزک تورانی را کشت، در همان جا فرمود شهرستانی بسازند.

16. شهرستان قاین را کی لهراسب پدر گشتاسب ساخت.

17. در گرگان شهرستانی که آن را دهستان خوانند نرسه اشکانی ساخت.

18. شهرستان قومس پنج برج را ضحاک آن را شبستان خود کرد. اقامتگاه "اشکانیان" آنجا بود. در زمان فرمانروایی یزدگرد پسر شاپور آن را ساخت، در زمان هجوم چول در جهت ویروی پهر بود.

19. پنج شهرستان را خسرو پسر قباد ساخت و آنها را خسرو-شاد، و خسرو-مُست آباد، و ویسپ-شاد - خسرو، و هوبوی-خسرو و شاد-فرخ-خسرو نام نهاد.

20. (او) فرمود که دیواری که 180 فرسنگ دراز و 25 ارش شاه بلند، 180 دروازه کاخ و در داخل آن دستگرد بسازند.

21. در **کوست خووران**، شهرستان تیسفون را ورازه گیوگان به فرمان توس ساخت.

22. شهرستان نصبین را ورازه گیوگان ساخت.

23. شهرستان اورها را نرسه اشکانی ساخت.

24. شهرستان بابل را بابل در فرمانروایی جم ساخته. و او سیاره تیر را در آنجا بست، و طلسم مربوط به هفت سیاره و دوازده برج و قسمت هشتم (آسمان) را با جادوگری زیر مهر (آفتاب) و به مردم بنمود.

25. شهرستان حیره را شاپور پسر اردشیر ساخت و او مهرزاد مرزبان حیره را بر حصار تازیان گماشت.

26. شهرستان همدان را یزدگرد پسر شاپور ساخت که او را یزدگرد خشن می خوانند.

27. در ماد و ناحیه نهاوند و حصار بهرام آوند، بهرام پسر یزدگرد که او را بهرام گور می خوانند شهرستانی ساخت.

28. بیست و یک شهرستان که در پدشخوارگر ساخته شده است، یا ارماییل یا به فرمان ارماییل آن کوهیاران ساخته اند که از (دست) ضحاک کوه را برای فرمانروایی در اختیار گرفتند.

29. کوهیاران هفت هستند : وسیمگان دماوند و آهگان و وسپور و سوباران و مسرگان و بروزان و مرنزان.

30. اینان بودند که از (دست) ضحاک کوه را برای فرمانروایی در اختیار گرفتند.

31. شهرستان موصول را پیروز پسر شاپور ساخت.

32. نـُه شهرستان که در جزیره ساخته شده است، (آنها را) امیتوس برادرزاده ی قیصر ساخت.

33. بیست و چهار شهرستانی که در زمین شام و یمن و آفریقا و کوفه و مکه و مدینه ساخته شده است، بعضی را شاهنشاه و بعضی را قیصر ساخته است.

34. در **کوست نیمروز**، شهرستان کابل را اردشیر پسر اسفندیار ساخت.

35. شهرستان رخود را رهام پسر گودرز ساخت، در آن زمان که اسب-ورز نر تورانی را کشت و بیغو را از آن جا گریزان کرد.

36. شهرستان بست را بستور پسر زریر ساخت، و در آن زمان که شاه گشتاسب برای نیایش دین در کنار (دریاچه) فرزدان بود و بنه گشتاسب و دیگر شاهزادگان را در آن جا مستقر کرد.

37. شهرستان فره و شهرستان زابلستان را رستم، شاه سیستان ساخت.

38. شهرستان زرنگ را نخست افراسیاب تورانی ملعون ساخت و آتش ورجاوند کرکوی را در آنجا نشانید و منوچهر را به پدشخوارگر (محاصره) کرد و (افراسیاب) اسپندرمد را به زنی خواست و اسپندرمد در زمین آمیخت. او (افراسیاب) آن شهرستان را ویران و آن آتش را خاموش کرد و سپس کیخسرو پسر سیاوش آن شهرستان را بازساخت و آتش کرکوی را بازنشانید، و اردشیر بابکان آن شهرستان را به فرجام رسانید.

39. شهرستان کرمان را "قباد" پیروزان شاه کرمان ساخت.

40. شهرستان به-اردشیر را سه فرمانروا ساختند، و اردشیر بابکان آنرا به فرجام رسانید.

41. شهرستان استخر را اردوان شاه "پارتیان" ساخت.

42. شهرستان دارابگرد را دارا پسر دارا ساخت.

43. شهرستان بیشابور را شاپور پسر اردشیر ساخت.

44. شهرستان گور-اردشیرخوره را اردشیر بابکان ساخت.

45. شهرستان توج را هما چهرآزاد ساخت.

46. شهرستان هرمزد-اردشیر و شهرستان رام-هرمز را هرمز دلیر پسر شاپور ساخت.

47. شهرستان شوش و شوشتر را شیشین دخت زن یزدگرد پسر شاپور ساخت که دختر راس الجالوت شاه جهودان و مادر بهرام گور بود.

48. شهرستان جندیشاپور و شهرستان ایران-کرد-شاپور را شاپور پسر اردشیر ساخت و آنرا بیل آباد نام نهاد.

49. شهرستان نهره تیر را ضحاک در دوران فرمانروایی (خویش) آنجا را شبستان خود کرد، و زندان ایرانشهر بود و زندان اشکان نام نهاد.

50. شهرستان هماوران را فریدون پسر آبتین ساخت، و مسروق شاه هماوران را کشت، و زمین هماوران را باز به تصرف ایرانشهر در آورد، و او دشت تازیان را به ملکیت به بخت-خسرو شاه تازی داد به خاطر پیوندی که با او داشت.

51. شهرستان آرست را شاپور پسر اردشیر ساخت.

52. شهرستان آسور و شهرستان به-اردشیر را اردشیر پسر اسفندیار ساخت و اُشک هگر را به عنوان مرزبان (بر سپاه) دوسر و بورگل بر حصار تازیان بگمارد.

53. شهرستان جی را اسکندر ملعون پسر فلیپوس ساخت، اقامتگاه جهودان آنجا بود. در دوران فرمانروایی یزدگرد پسر شاپور به خواهش زن خویش شیشین دخت (جهودان را) به آنجا آورد.

54. شهرستان ایران-اسان-کرد-قباد را "قباد" پسر پیروز ساخت.

55. شهرستان اشگر را بهرام پسر یزدگرد ساخت.

56. شهرستان آذربایجان را ایران-گشسب که سپاهبد آذربایجان بود (ساخت).

57. شهرستان ون را ون دختر گلخشان ساخت که به زنی کیقباد درآمد، و تور برادریش کرب با جادوگری آنجا را بصورت دژ اروندسب در آورد، برای حفظ جان خویش.

58. در **کوست آذربایجان** شهرستان گنزک را افراسیاب تورانی ساخت.

59. شهرستان آمُل را زندیق پر مرگ ساخت. زرتشت پسر اسپیتمان از آن شهر بود.

60. شهرستان بغداد را ابوجعفر که او را دوانیقی خوانند ساخت.

## منابع یونانی

### 1. تاریخ هرودوتس (484 – 425 ق م)

هرودوت درجلدسوم تاریخ خویش (تالی) در فصل آغاز سلطنت داریوش میگوید که داریوش 20 حاکم نشین درپارس برقرار کرد که پارس ها آنرا ساتراپ نشین مینامند (43):

1. اهالی یونی، منیزی آسیا، ائولی، کاری، لیسی، میلی و پامفیلی که 400 تالان نقره بخزانه میپرداختند، قسمت حاکم نشین اول بود.

2. اهالی میزی، لیدی، لازونی، کابالی وهیژن 500 تالان میپرداختند قسمت حاکم نشین دوم بودند.

3. مردم هلسپون درساحل راست ازجانب یونان ومردم فریژیه، تراکیه آسیا، پافلاگونی، ماریاندینی وسوریه 360 تالان میپرداختند قسمت حاکم نشین سوم بود.

4. مردم کیلیکی 500 تالان، قسمت حاکم نشین چهارم بود.

5. شهر پوزیدیون وتمام ناحیه ایکه ازاین شهرتا مصرادامه دارد 350 تالان میپردازند. این حاکم نشین که سراسرفینیقیه وقسمتی ازسوریه که به سوریه فلسطین معروف است وجزیره قبرس را شامل میباشد حاکم نشین پنجم است.

6. مصر، قسمتهای ازافریقا که با مصرهمسایه است، سیرن و بارکه که هردوجزئ مصرمیباشند 700 تالان، حاکم نشین ششم بود.

7. ساتاژیها، گانداریها، دادیکها وآپاریها که تشکیل یک قسمت را میدادند و حاکم نشین هفتم بودند 170 تالان میپرداختند.

8. مردم شوش وبقیه کیسی 300 تالان، حاکم نشین هشتم بود.

9. از بابل و بقیه آشور1000 تالان، حاکم نشین نهم بود.

10. از اکباتان و بقیه ماد وسرزمین پاریکانیها و اورتو کوریبانتها 400 تالان، حاکم نشین دهم بود.

11. کاسپیها، پوسیکها و پانتی ماتها و داریها 200 تالان، یازدهم بود.

12. از باختریان تا سرزمین اگل ها 300 تالان، دوازدهم بود.

13. از سرزمین **پاکتیها و ارمنستان** و نواحی مجاور تا دریای سیاه 400 تالان، سیزدهم بود.

14. ساگارتها، سارانژها، تامانیها، اوتیها، میک ها وساکنان جزایریکه دردریای اریتره قراردارند وشاهنشاه بزرگ کسانیراکه مهاجرین مینامند ودرحقیقت تبعیدی ها بودند درآنجا مستقرمیکرد 600 تالان، چهاردهم بود.

15. ساسها و کاسپیها 200 تالان، 15 بود.

16. پارتها، خوزاسمیها، سغدیها و آریاها 300 تالان، 16 بود.

17. اهالی پاریکانی و حبشیان آسیا 400 تالان، 17 بود.

18. ماتینها، ساسپیرها، آلارودیها 200 تالان، 18 بود.

19. موشیها، تی باره نی ها، ماکرون ها، موسی نوکی ها و مارها 300 تالان، 19 بود.

20. اما هندیها که تعدادآنها ازاقوام دیگربمراتب بیشتربود 360 تالان برادهٔ طلا بود، 20 بود.

من فقط نام پارس را درمیان سرزمینهای باج دهنده ذکرنکردم و علت آنستکه خود پارس از پرداخت مالیات معاف است.

در هند نژادهای متعددی وجود دارد که همهٔ آنها بیک زبان تکلم نمی کنند... هندی های دیگری هستند که درنزدیکی **شهرکاسپاتیروس و پاکتیکه** سکونت دارند و در جانب ستاره قطب قراردارند و نسبت بدیگرهندی ها شمالی تراند. طرز زندگی آنها با طرز زندگی باختریان شباهت دارد. اینها جنگاورترین مردمان هند اند وهمین ها هستند که بجستجوی طلا بنقاط دورمیروند.

هرودوت همچنان درجلد چهارم تاریخ خویش (44) میگوید: داریوش مایل بود بداند رود سند و...تنها رودهای هستند که تمساح در آن زیست میکند در کجا به دریا میریزد. پس تعدادی را که تصور میکرد دربیان حقایق مورد اعتماد او می باشند... درکشتی نشاند وباین ماموریت فرستاد. این اشخاص از **شهر کاسپاتیروس و از سرزمین پاکتیها** حرکت کردند. آنان ازطریق رودخانه ها در جهت طلوع فجر و مشرق حرکت کردند تا بدریا رسیدند... پس ازاین گردش دریائی، داریوش هندی ها را باطاعت خود درآورد و ازاین دریا استفاده کرد.

+ + +

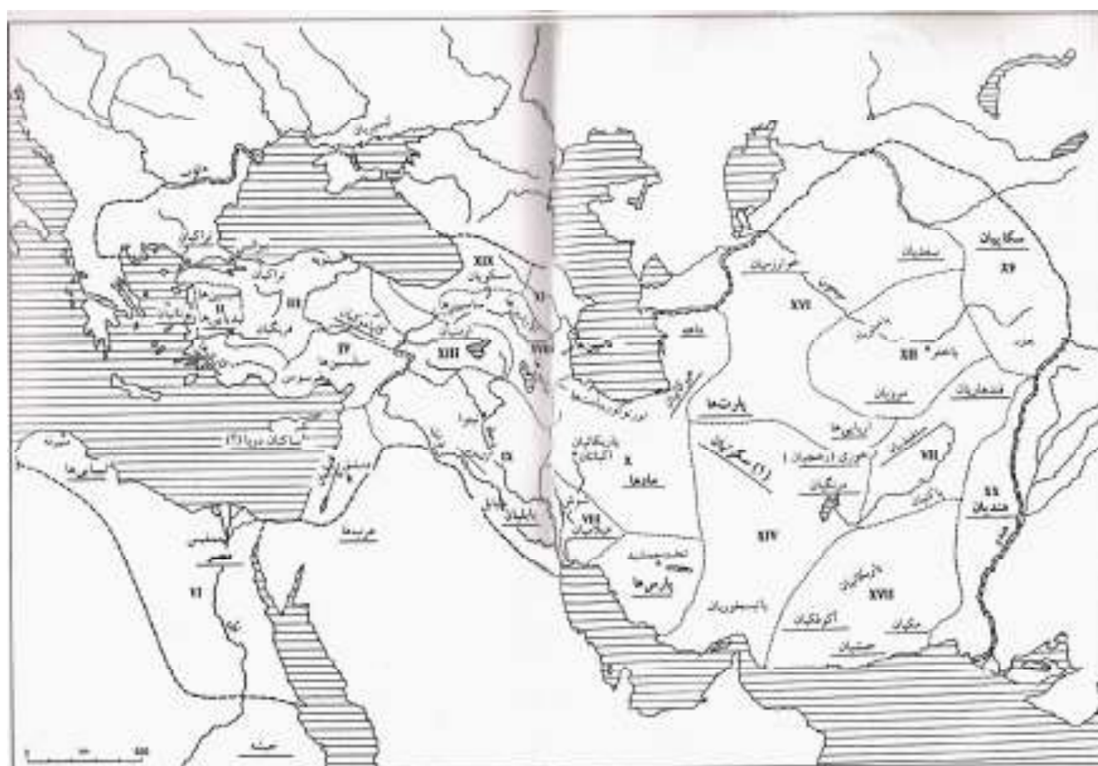
پی یرلوکوک در اثر وزین کتیبه های هخامنشی میگوید (26): "هرودوت درهر ساتراپ تعدادی ازملل و اقوام نزدیک، ولی گاه بسیاردور و ناهمگون را گروه بندی میکند. درهرساتراپی یک قوم جایگاه حکم فرما را دارد، چون یک شهر اصلی مقر شان است (شکل 21 دیده شود):

ساتراپی 1. **یونها**، مگنتهای آسیا، ایولیها، کاریها، لیکیها، میلیها، پامفیلیها.
ساتراپی 2. **میسیها**، لیدیها، لاسونیها، قبالیها، هیتیها.
ساتراپی 3. **فریجیان**، تراکیائیهای آسیا، پافلاگونیها، ماریاندینها، سریانیها.
ساتراپی 4. **کیلیکیها**
ساتراپی 5. **فنیقیان**، سریانیهای فلسطینی، قبرس.
ساتراپی 6. **مصر**، لیبیائیها.
ساتراپی 7. **ستگیدیان**، گنداره ایها، دادیس ها، آپاریتها.
ساتراپی 8. **شوش** {عیلامیان} ، کیسیها.
ساتراپی 9. **بابلی**، آشور، آشوریان.
ساتراپی 10. **مادها**، پاریکانها، اورتوکوریبانتها.
ساتراپی 11. **کاسپیها**، پوزها، پانیماها، داریتها.
ساتراپی 12. **باختریان**، تا ایگلها.
ساتراپی 13. **پاکتیها**، ارمنیان.
ساتراپی 14. **سگرتیها**، سرنگیها، تمنیها، اوتیها، میسیها، جزایردریای اریتره.
ساتراپی 15. **سکائیان**، کاسپیها.
ساتراپی 16. **پارتها**، خوارزمیها، سغدیان، هراتیها.
ساتراپی 17. **پاریکانیها**، حبشیان آسیا.

ساتراپی 18. **ماتینها**، ساسپیریها، الارودیها.
ساتراپی 19. **موسخیها**، تیبارنیها، ماکرونها، موسینکها، مارها.
ساتراپی 20. **هندیان**.

باین فهرست باید نام اقوامی که به شهریار هدایائی تقدیم میکردند اضافه کنیم، از آنجمله: حبشیان افریقا، کولیخیدهای قفقاز و عربها.

هرودوت با شگفتی ابرازمیکند که برخی ازاین "گروهها" شامل اقوامی میشوند که گاه از یکدیگرفاصلهٔ بسیاردوردارند، ولی این موضوع با کوچ نشینی برخی قبایل که درنقاط مختلف قلمروی هخامنشیان پراگنده بودند توجیه میشوند. مانند سکائیان که درغرب وشرق سرزمین هخامنشی حضوردارند. از طرف دیگربرخی قبایل دوباردرنواحی مختلف نام برده میشوند، مانند کاسپی ها درساتراپهای 11 و 15 و پاریکانها درساتراپهای 10 و17 یا گاهی درنقاط مختلف شاهنشاهی مشاهده می شوند، مانند **پاکتیها** که درساتراپی 13 یکجا با ارمنیان ذکرشده اند، حال آنکه بعدا محل سکونت آنها را بطرف شرق ذکر میکند که باید درجوار رود سند و نزدیک به ساتراپی 7 باشد. این پراکندگی امکان میدهد تا تعلق قومی برخی از این ملل را مشخص کنیم.




شکل 21 - امپراطوری هخامنشی نشاندهندهٔ 20 ساتراپ (ایالت) متذکره توسط هرودوت (26)

همچنان بعضی اقوامی که نام شان درفهرست هخامنشیان آمده در ساتراپی های هرودوت یافت نمیشوند: اکوفکی ها، ارخوزی ها، دهه، مکیها. برخی دیگر بشکل دیگری نام برده میشوند، مثل کاپادوکیائیها که درواقع سریانیهای ساتراپی 3 هستند.

ترتیب ساتراپیها نیزبسیارشگفت آوراست:

ساتراپی 1 تا 6: بخشهای غربی شاهنشاهی، ازیونان تا مصر.
ساتراپی 7: ستگیدیان، درمنتهی الیه شرق.
ساتراپی 8 تا 11: بخشهای مرکزی شاهنشاهی.
ساتراپی 12: باختر، مجددا درمنتهی الیه شرق.
ساتراپی 13: پاکتی، ارمنیان، درمرکز.
ساتراپی 14 تا 17: بخش شرقی شاهنشاهی.
ساتراپی 18 و 19: منطقهٔ قفقاز.
ساتراپی 20: هند.

ساتراپی 7 و 12 ترتیب منطقی جغرافیائی را از غرب تا شرق درهم می ریزد. هرودوت در شرح ایالات امپراطوری ابتدا از ایالات یونانی نژاد و قسمت های مجاور یونان شروع کرده، درحالیکه در کتیبه های بیستون و الواح تخت جمشید و کتیبه نقش رستم ابتدا از پارس و ایالات اطراف آن سخن گفته شده و تدریجا دامنه شرح ایالات به نواحی اطراف و اکناف رسیده و با حدود و ثغورامپراطوری ختم گردیده است.

اصولا آنچه هرودوت دراین باره نقل کرده با حقیقت یا لااقل با حقیقت زمان او تطبیق نمیکند، زیرا او تشکیلات امپراطوری پارس را که پیوسته متغیر بوده، به صورت سازمانی ثابت و لایتغیرمجسم کرده و شاید هم تشکیلات اولیهٔ آنرا بجای تشکیلات زمان خود معرفی کرده باشد. دراینصورت میتوان حدس زد که تشکیلات اولیه را از هکاته نقل کرده و این همان سازمانی است که در زمان هکاته واقعا وجود داشته است.

این فرض وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم **صورتی که هرودوت از ایالات پارسیان در زمان داریوش نقل کرده با هیچیک از اسناد و مدارک تاریخی دیگر و بخصوص با اسناد و مدارک مهمی مانند کتیبه های بیستون، الواح تخت جمشید و کتیبه های نقش رستم که مورد قبول و اعتماد کامل جهانیان است، تطبیق نمی کند**".

## 2. جغرافیای سترابو(63 ق م – 24 م)

همانطورکه درمقالهٔ "آریانای جعلی وافغانستان خیالی" معلومات مفصلی راجع به آریاناسازی افغانستان داده شد، بازهم تکرارمیشود: تا جائیکه من بآثار **هرودوتس**،

آرین، **پتولیمی** و **بیزنتوس** دسترسی دارم، حتی واژه آریانا درآثارایشان ذکرنشده؛ جغرافیای آریانا فقط توسط **سترابو** (و از قول ایراتوس تینز) تشریح شده و **پلینی** هم فقط نام آریانا را بدون محدودهٔ آن ذکر کرده است. این مطلب را ویلسن در اثر مشهورخود بنام "آریانای باستان" (45) وهمچنان "فرهنگ جغرافیای یونانی ها و رومیها" (46) تائید کرده است. آنچه دانشمندان اروپائی درقرن 19 درمورد آریانا نوشته اند، تکرارتوضیحات سترابواست. باستثنای بیلیو که از قول پتولیمی وتقسیم آریانا به هفت ولایت سخن گفته و واقعیت ندارد (1).

آنچه سترابو دربارهٔ آریانا گفته است (29): "سترابو از قول اراتوستینز {195 ق م} میگوید...زمانیکه اسکندر به هند حمله کرد... رود سند مرزمیان هند وآریانا واقع درغرب هند، زیر فرمان پارسیان بوده است. بعدها بخش عمده آریانا به تصرف هندیها درآمد که آنرا از تصرف مقدونیان درآورده بودند...هند درشمال محدود میشود به آریانا تا دریای شرقی و پایانه های کوهستان تاروس که بومیهای محل آنها را با اسمهای پاروپامیسوس، امودوس، ایمائوس و دیگرنامها میشناسند. اما مقدونیان آنها را قفقازیه {هندوکش} مینامند. درمغرب با رود سند...

بعد از هندوستان آریانا قراردارد. نخستین بخش ازسرزمین های تحت تصرف پارسیان بعد ازرود سند وساتراپی های علیا که درآنسوی کوههای تاروس واقع اند. آریانا ازجنوب وشمال با همان دریا و کوههای که هندوستان را فرا گرفته محدود میشود وبا همان رودخانه سند که درمیان آریانا وهندوستان جریان دارد. مرزآریانا از این رود، درسمت مغرب، تا خط فرضی که ازدروازه های کاسپین تا کرمانیا کشیده شود، ادامه دارد. بنابراین بشکل چهارضلعی است ضلع جنوبی آن ازمصب سند و پاتالنه آغازشده ودرکرمانیا وخلیج فارس پایان مییابد...آریانا نخست زیستگاه اربیها است. اسم آنان همانند اسم رودخانه اربیس است. رودی که حد فاصل میان آنان وقوم بعدی، یعنی اوریته ها، است...اما این ناحیه را هنوزباید جزو هندوستان حساب کرد. آنگه به طایفهٔ خود مختار اوریتیه میرسیم... سپس ایختوفاکیه است ...

سرزمین ایختوفاکیه هم سطح دریاست...گدروزیه بالای سرزمین ایختوفاکیه قرار دارد...کراتروس ازهیداسپ براه افتاد وازسرزمین ارختی و درنگه گذر کرد و به کرمانیا رسید...شش روزپس ازترک سرزمین اوریتی ها، سپاه به مقرنایب السلطنه نشین گدروزیا رسید. سپاه پس از استراحت کوتاهی درآنجا راهی کرمانیا شد.

دربارهٔ آریانا اراتوس تینس چنین میگوید (بهترازاونمیتوانم آن سرزمین را وصف کنم): آریانا درمشرق محدود است به رود سند. درجنوب به دریای بزرگ. درشمال با کوهستان پاروپامیزادی{هندوکش} و دنباله های آن تا حوالی دروازه های دریای کاسپین. نواحی غربی آن مطابق است با همان مرزهای که پارتیا را از ماد جدا میسازد وکرمانیا را ازپارس و پریتیکانی ها{اصفهان}. میگوید پهنای آن سرزمین

به درازای رودخانه سند است از کوهستان پاراپامیزادی تا دهانه های آن رود...
مولفینی هستند که...اسم آریانا را نیزبربخشی ازپارس و ماد وهمچنین قسمتهای از
باکتریا و سغدیانا درشمال اطلاق مینمایند. زیرا مردم این نواحی با زبان واحد، که
لهجه های آن تفاوتهای اندکی با یکدیگردارند، سخن میگوید.

برای آشنائی نزدیکتربا این سرزمین های کوهستانی بهترین راه، جستجوی بیشتر
دربارۀ راهی است که اسکندر هنگام تعقیب بیزوس از سرزمین پارتها بسوی
باکتریا طی کرد. اسکندرنخست به آریانا آمد. آنگاه به میان مردم درنگیانا رفت...
اسکندرازسرزمین درنگیانا به میان قبیله اورگتیها که کوروش آنانرا چنین نامیده
بود رفت وسپس به سراغ اراخوتیها رفت. بهنگام غروب ...ازسرزمین کوهستانی
پاروپامیزادی که درآن فصل از برف پوشیده بود...گذرکرد... نواحی جنوبی
کوهستان پاروپامیزادی به هندوستان وآریانا تعلق دارد. اما سرزمین های واقع در
شمال این کوهستان: آنچه درمغرب است ازآن باکتریانا وآنچه درمشرق است به
بربرهای هم مرزبا باکتریانا تعلق دارد. اسکندرزمستان را در اینجا گذراند...
شهری را بنیاد گذاشت، آنگاه ازکوهها گذرکرد و وارد باکتریا شد...پانزده روزپس
از بنیاد گذاشتن شهر و ترک قرارگاه زمستانی به شهر ادراپسا {اندراب} در
باکتریانا رسید".




شکل 22 - نقشۀ بسیار دلچسپ ایالات فلات ایران درسال 1595 م (47)




شکل 23 - نقشۀ پرشیا (با ایالات آن) در 1683 م (48)

## 3. جغرافیای پتولیمی یا بطلیموس (90 – 168 م)

پتولیمی منجم و جغرافیه دان مشهوری است که نظریۀ زمین بحیث مرکز جهان را انکشاف داد. او فکرمیکرد زمین کروی بوده و آفتاب، مهتاب و ستارگان بدور آن میچرخند. نظریات او بزرگترین منبع معیاری تا سدۀ شانزدهم بود تا اینکه کوپرنیک پولندی در 1543 م نظریۀ بدیل سیستم پتولیمی را پیشنهاد کرد (49).

جغرافیای پتولیمی (50) شامل 8 کتاب و 29 نقشۀ قدیمی در مورد اروپا، افریقا و آسیا است. کتاب دوم وسوم آن شامل اروپا، چهارم شامل افریقا و پنجم الی هفتم درمورد آسیا میباشد. کتاب ششم حاوی معلومات مفصل دربارۀ آشوریها، مادها، شوش، پارس، پارتیا، دشت کرمانیا، عربیا، کارمانیا، هیرکانیا، مارگیانا، بکتریانا، سغدیانا، ساکارا، سکائیان، سیریکا، اریا، پاروپامیزاد، درنگیانا، اراکوزیا و گیدروزیا است که بعضی از این سرزمینها یا قسمتی ازآنها شامل قلمرو ایران شرقی است.

درجغرافیای پتولیمی واژۀ آریانا وجود ندارد، لذا یکتعداد مورخین خارجی (مانند بیلیو) و داخلی (مانند کهزاد، جاوید و...) که در بارۀ هفت ایالت آریانا (مارگیانا،

باکتریانا، آریا، پاروپامیزوس، درنگیانا، اراخوزیا و گیدروزیا) از قول پتولیمی سخن گفته اند، بی بنیاد و فاقد اعتباراست (1).

دراینجا معلومات دلچسپی (مانند موقعیت، اقوام، کوهها، دریاها، شهرها و دهکده ها) به ارتباط جغرافیای 5 ایالت قدیمی متذکره درجغرافیای پتولیمی تقدیم دوستان میشود که امروز قسما شامل قلمروی ایران شرقی یا کشور ماست (شکل های 24 و 25 دیده شود):

**بکتریانا** – بکتریانا درغرب بواسطهٔ مارگیانا، درشمال وشرق بواسطهٔ سغدیانا و یک حصهٔ رود اکسوس، درجنوب بواسطهٔ قسمتی ازاریا (که ازمحدودهٔ پایانی مارگیانا بامتداد موازی پاروپامیزودوس بفاصلهٔ مساوی ازطریق کوهها تا منبع اکسوس موقعیت دارد) محدود است.

دریاهای که در بکتریا جریان دارند و در اکسوس میریزند شامل دارگامانیس، زاریاسپیس، ارتامیس، درگویدوس میباشند.

سلاتیرای و زریاسپای باشندگان بکتریای شمالی بامتداد رود اکسوس است؛ در پائین سلاتیرای بطرف جنوب چوماری قراردارد، در پائین ایشان کومی، بعدا اسیناکای، بعدا تامبیزی قراردارند؛ درپائین زریاسپا، نژاد بزرگ توخاری موقعیت دارد؛ در پائین آنها ماریکائی، سکوردای و وارنی قرار داشته و در پائین ایشان سبادی قرار دارد؛ اورسیپی و اماریسپی در پائین سبادی قراردارند.

شهرهای بکتریائی درنزدیک اکسوس شامل چراچرتا، زریسپه، چوانه، سوراگانه، فراتروا بوده و در نزدیک دریاهای دیگرشامل الیکودره، چوماره، کوریاندره، کاواریس، استکانه، ایوسمی ریگیا، میناپیا، ایوکراتیدیا، بکترا ریگیا، ایستوباره، ماراکنده و ماراکودره میباشند.

**اریا** – اریا در شمال بواسطهٔ مارگیانا و یکحصهٔ بکتریانا، درغرب بواسطهٔ پارتیا و دشت کارمانیا، درجنوب بواسطهٔ درنگیانا و درشرق بواسطهٔ پاروپامیزاد محدود میباشد. دریای مهمی که ازطریق این سرزمین عبورمیکند بنام اریوس بوده ومنبع آن درکوههای پاروپانیسوس و ساریفوس قرارداشته ودرپایان به جهیلی پایان مییابد که آنرا تشکیل داده وبنام اریا یاد میشود.

نیسائی و استابینی باشندگان حصهٔ شمالی آنرا تشکیل میدهند؛ مسدورانی نزدیک پارتیا ودشتهای کارمانیا هستند؛ سیسیروتای نزدیک درنگیانه بوده و پاروتای در جوار پاروپانیساد قراردارد که درپائین آنها اوباریس بوده و یکحصه که بین آنها قرار دارد در اچامای زندگی میکنند که در پائین ایشان ایتیماندری، بعدا بورگی قرار داشته و در پائین اینها منطقهٔ سکورپیوفیرا قراردارد.

شهرها و دهکده های اریا شامل دیستا، ناماریس، تاوه، اگاره، بیتاسه، سرمگانه، سیفاره، رایگاره، زموچانه، امبروداکس، بوگادیه، ورپنه، گدانه، فوراوه، چتریشه، چاورینه، اورتیانه، تایسیانه، استنده، ارتیکایدنه، الکساندریه، بابرسانه، کپوتانه، شهر اریا، کسته، سوتیرا، اوربیتان، نیسیبیس، پاراکاناکه، ساریگه، دارکامه، کوتاکه، تریبازینه، استاسانه و زیمیرا.

**پاروپانیسادیس** – درغرب بواسطهٔ حصهٔ شرقی اریا، درشمال بواسطهٔ حصهٔ بکتریا، درشرق بواسطهٔ حصهٔ هند وصل کنندهٔ خط نصف النهار که ازمنابع رود اکسوس از طریق کوه های قفقاز {هندوکش} امتداد میابد و در جنوب بواسطهٔ مرزهای شمالی اراکوزیا که از طریق کوههای پارویتیس میگذرد.

دریاهای که ازطریق این سرزمین عبورمیکند یکی گاردامانیس بداخل بکتریاست که منبع آن فوقا گفته شد؛ دیگری که با دریای کوا درمنطقهٔ گوریائی وصل میشود.

بولیتای باشندگان حصص شمالی سرزمین اند، اریستوفیلی درغرب قرارداشته ودر پائین آنها پارسی، درجنوب پارسیتای ودرشرق امباتای قراردارند.

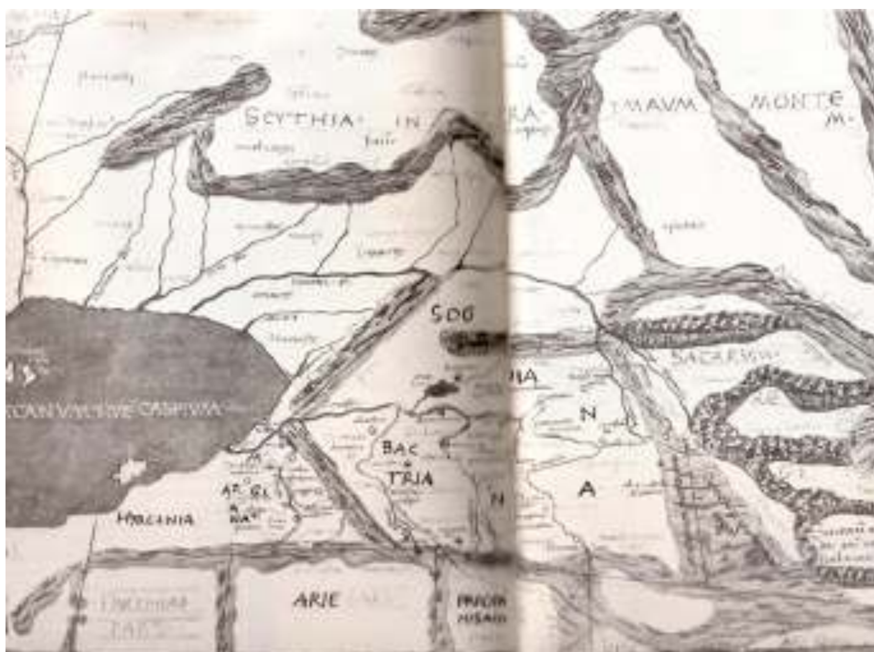
شهرها ودهکده های پاروپانیسادیس قرارذیل اند: پارسیانا، بارزایرا، ارتوارتا، بابورانا، کاتیسا، نیفندا، دراستوکا، گازاکا، نایلیبیس، پارسیا، لوکارنا، داروکانا، کابورا یا اورتوسپانا، تارباکانا، باگاردا و ارگودا.

**درنگیانا** – مرزهای درنگیانا درغرب وهم درشمال اریا است که بامتداد خطی که ازطریق کوههای باگوس میگذرد؛ درشرق بواسطهٔ خط نصف النهاراراکوزیا که درپایان آن محدودهٔ اریا وپاروپانیسادیس دریک خط مستقیم قراردارد، درجنوب بواسطهٔ حصهٔ گیدروزیا بامتداد خطی که وصل کنندهٔ پایان آن درکوههای بایتیوس است.

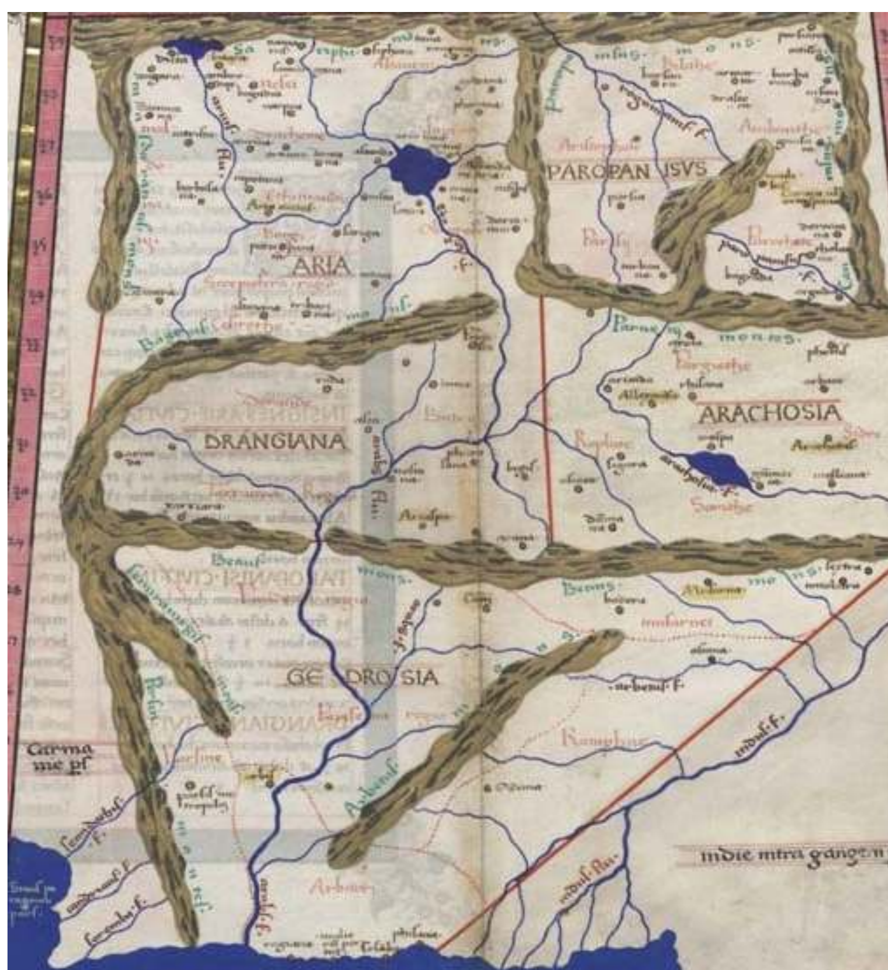
دریائیکه ازطریق این سرزمین عبورمیکند بداخل اربیس میریزد. داراندای باشندگان حصص نزدیک اریا است؛ بعدا باتری اند که نزدیک اراکوزیا اند؛ منطقهٔ وسط آنها بنام تاتاسینا یاد میشود.

شهرها و دهکده های درنگیانا عبارتند از: پروفتازیا، رودا، ایننا، اریکادا، استا، سارسیارا، نوستانا، فارازانا، بیگیس، اریاسپه و ارانا.

**اراکوزیا** – درغرب بواسطهٔ درنگیانا؛ درشمال بواسطهٔ پاروپانیسادیس، درشرق بواسطهٔ هند بامتداد خط نصف النهارکه پایان آن محدودهٔ پاروپانیسادیس است، در جنوب بواسطهٔ گیدروزیا بامتداد خط وصل کنندهٔ محدودهٔ متذکره ازطریق کوههای بیتیوس.




شکل 24 - مناطق سغدیانا، بکتریانا، مارگیانا و...درنقشهٔ پتولیمی (50)




شکل 25 - مناطق آریا، پاروپانیسیز، درنگیانا، اراکوزیا و...مطابق پتولیمی (51)

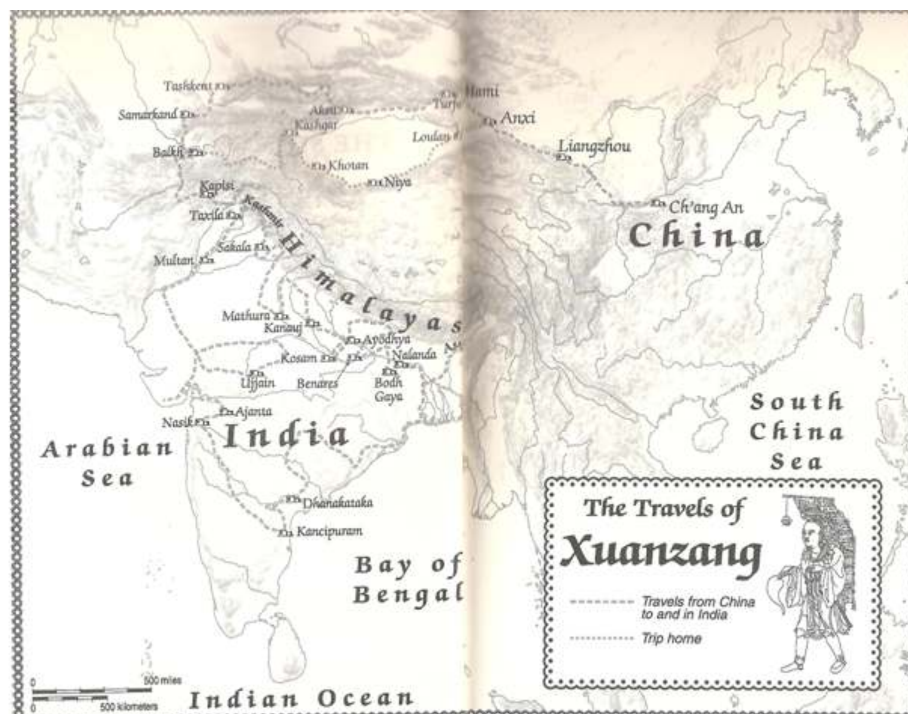
دریای عبورکننده ازطریق این سرزمین بداخل اندوس میریزد درمنطقهٔ که یک جهیل را تشکیل داده و بنام اراکوتوس یاد میشود.

درحصص شمالی این سرزمین  مردمانی زندگی میکنند که بنام پارگیتای یاد میشوند، در پائین ایشان سیدری بوده و در پهلوی آنها روپلوتای و یوریتای قرار دارند.

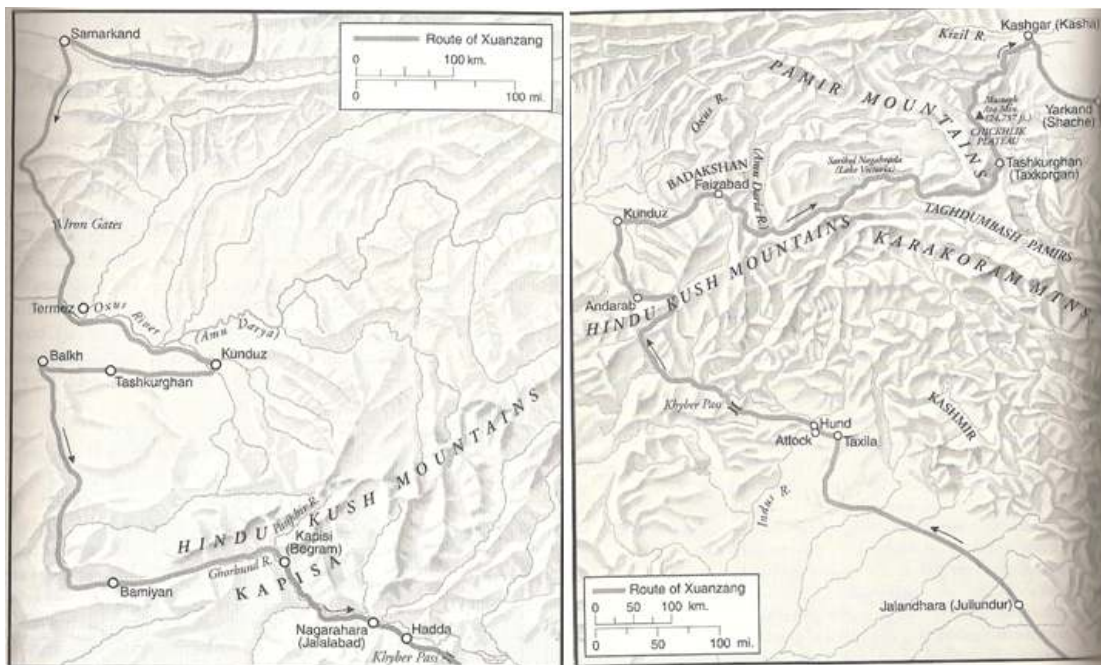
شهرها و دهکده های اراکوزیا عبارتند از: ازولا، فوکلیس، الکساندریه، ریزانه، ارباکه، سیگاره، کواسپه، اراکوتوس، اسیاکه، گاماکه، مالیانه و دامنه.

## منابع چینائی

در منابع چینائی، سفرنامهٔ مشهور"هیون تسیانگ" حاوی معلومات دلچسپی در مورد مردمان و مناطق مسیر رفت وبرگشت اواست: سمرقند، کندز، بلخ، بامیان (بخصوص مجسمه ها)، کاپیسا، ننگرهار، هند، پامیر و کاشغر(56). این راهب چینائی درسال 629 م پس از فراگیری زبانهای توخاری وسانسکریت از چنگان (مرکزامپراطوری تانگ) به سرزمینهای مقدس بودیزم درهند رفته و پس از16 سال در645 م برمیگردد (شکلهای 26 و27 دیده شود) ولقب "زیورامپراطوری" را ازامپراطوردریافت میکند. سفرنامهٔ اوبعلاوهٔ سایرآثارش (ترجمهٔ بیش از600 اثر بودیستی) منابع نهایت با ارزشی بارتباط تاریخ و جغرافیای منطقه محسوب میشود (11،57،58)، اما بارتباط عناوین این مقاله، بحثی ندارد.




شکل 26 - مسیرمسافرت هیون تسیانگ ازچین به هند درسدهٔ هفتم میلادی (57)




(ب) (الف)

شکل 27 - مسیر رفت (ب) و برگشت (الف) هیون تسیانگ ازطریق ایران شرقی (57)

## نتیجه گیری

اگربا آنچه درمنابع فوق آمده است اعتماد کنیم، میتوان چنین نتیجه گیری کرد (با درنظرداشت معلومات گسترده دراین بحث میتوان استنتاجات بیشتری ارائه کرد، طورمثال تضاد درکاربرد واژهٔ پکتیکه وسرزمین پکتیها توسط هرودوتس وعدم موجودیت آن درهیچیک ازکتیبه های هخامنشیان):

### 1 - آریائی ها

* واژهٔ "**آریائی**" درهیچیک ازمنابع قدیمی وجود ندارد. این واژه درسال 1942 با نشرمقالهٔ آریانا (توسط جناب کهزاد) و با روحیهٔ برتریخواهی وهمنژاد نشان دادن "پشتونها" و"نازیها" وارد تاریخ و ادبیات کشورمیشود. چون پشتونها تا این زمان خود را "بنی اسرائیلی" میدانستند.

* ولی اگر"**آریائی**" را ترجمهٔ واژهٔ **آرین** (بدون بارنژادی آن) ومعادل واژه های **اریا**، **اییَریا** و **ارییا** (متذکره در ریگویدای هند، اویستای ایران شرقی و کتیبه های ایران غربی) بپذیریم، **اقوام هندو- اروپائی** که به فلات ایران و شمال هند آمدند، خود را "آریائی" گفته اند که **مفهوم زبانی- تباری- اخلاقی** داشته است. باینترتیب **واژه آریائی** هیچگونه بارنژادی (برتریخواهی) نداشته، **شامل تمام اقوامی بوده که مشترکات زبانی- فرهنگی داشته و فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند:**

* واژهٔ اریا 36 مرتبه در ریگویدا (اواسط هزارهٔ دوم ق م)، آمده و باساس ویداها آریا ورته (سرزمین آریائیها) نام قدیمی **شمال ومرکزهند** است.

* واژهٔ اییَریا حدود 50 باردراویستا (اوایل هزارهٔ اول ق م) ذکرشده ونخستین سرزمین خویش را که اهورا مزدا آفریده، اییریانه ویجه (سرزمین آریائیها) گفته اند که حدود 13 بار تکرار شده و باید مهد نخستین آریائی ها باشد (یک منطقهٔ کوهستانی و دارای اقلیم شدید 10 ماه زمستان و 2 ماه تابستان). بعدا ازآفرینش 15 سرزمین دیگر(از **سغد درشمال تا پنجاب درجنوب**) سخن گفته میشود که احتمالا بآنجا ها مهاجرت نموده و درآنجا ها مستقرمیشوند. کلمات اریانا یونانی و ایران نیاکان خودمان تغیرشکل بعدی واژه های فوق است.

* درکتیبه ها، شاهان هخامنشی خود را آریائی و از تبارآریائی گفته اند. دراین کتیبه ها آریائی بمفهوم زبان نیز بکاربرده شده است. کتیهٔ رباطک هم واژهٔ آریاو= آریائی را بمفهوم زبانی بکار برده است. هرودوتس نیز ماد ها را آریائی خوانده است.

* شواهد زبانی، مراسم مذهبی- فرهنگی و سایرعلایم باستان شناسی (ارابه ها، ساختمان ها، گورستان ها، ظروف و وسایل باقیمانده) نشان دهندهٔ پیوند قبلی و مهاجرتهای این مردمان به **فلات ایران و هند شمالی** ازمناطق آسیای میانه است (مگراینکه کشفیات آینده، خلاف آنرا ثابت سازد).

* معاهدهٔ میان شاه هیتی و میتانی (اواسط هزارهٔ دوم ق م) حاوی نام خدایان آریائی است. رسالهٔ اسپ شناسی بزبان هیتی نیز شامل اصطلاحات فنی و اعداد آریائی است. این موضوع یکی ازعلایم **مهاجرت آریائیها ازماورای قفقاز** است.

## 2 - پارس (پرشیا)

طوریکه شاهان ماد را بنام خانواده (تبار) یا محل شان میشناسیم، شاهان هخامنشی نیزخود را درکتیبه های خود بنام تبار و محل شان (آریائی، پارسی، شاه در پارس و شاه شاهان مردمان دیگر) خوانده اند. شاهان ساسانی خود را شهنشاه ایران و انیران گفته اند، اما هرسه امپراطوری هخامنشیان (550– 330 ق م)، پارتیان (247 ق م – 224 م) و ساسانیان (224 – 637 م) که حدود 1100 سال بر قلمروی بزرگی از آسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال افریقا و یونان حکومت کردند، در**منابع خارجی** بنام "امپراطوریهای پرشیا" خوانده میشوند.

در کتاب مقدس نیزکوروش (اشعیا 45، دانیال؛ عزرا 1-3)، کمبوجیه یا اخشورش (عزرا 4 : 6)، بردیا یا ارتحشستا (عزرا 4: 7-23)، داریوش (عزرا 5 و 6)، خشایارشاه یا اخشورش (استر 1-10) و اردشیر یا ارتحشستا (نحمیا 1-13 و عزرا 7-10) پادشاه فارس خوانده شده است (52). درتورات آمده است، کوروش پادشاه

فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داده و بآنان کمک کرد تا معبد ویران شدۀ یوروشلیم را دوباره اعمار کنند (2).

### 3 - آریانا

جغرافیای اریانا بحیث یک **منطقه** یا سرزمین، فقط توسط سترابو (24 م) گزارش داده شده است. مطابق او دو آریانا وجود دارد: **آریانای کوچک** - ساحۀ بین رود سند، هندوکش و کرمان؛ و **آریانای بزرگ** - ساحۀ از رود سند، بحر هند، پارس و ماد تا سغد.

باینترتیب آریانای کوچک دربرگیرندۀ نیمۀ کشورهای امروزی پاکستان، افغانستان و ایران است، اما جغرافیای **آریانای بزرگ** که عمدتا شامل بخشهای ازکشورهای جدید **قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و ایران** میشود، تا اندازۀ زیادی با جغرافیای **فلات ایران** تطابق دارد (نه کشورخاصی).

### 4 - ایران

واژه "ایران" باراول درکتیبه ها و سکه های ارد شیراول موسس سلالۀ ساسانیان (اوایل سدۀ سوم) بکار رفته که دربرگیرندۀ قلمروی **فلات ایران** است. اما شاپور اول (پسرارد شیراول) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران (فلات ایران) و انیران (خارج فلات ایران) خوانده اند. واژۀ "ایرانشهر" نیزبه قلمروی شاپوراول اطلاق شده که دربرگیرندۀ تمام قلمروی ایران و انیران است. وسعت ایرانشهردر سدۀ پنجم و ششم نیزاین موضوع را تائید میکند.

### 5 - خراسان

واژۀ "خراسان" باراول دراواخرسدۀ پنجم میلادی بحیث بزرگترین **حوزه** (کوست) به مناطق شمالشرق قلمروی "ایرانشهر" ساسانیان (**سمرقند، سغد، خوارزم، بلخ، مرو، هرات، توس، نیشاپور، گرگان و...**) و"نیمروز" به مناطق جنوب شرقی آن (کابل، بست، فراه، زابلستان، زرنگ، کرمان، هماوران و...) در اثر مشهور "شهرستانهای ایرانشهر" اطلاق شده است. همچنان گفته میشود (53) که شاهان یفتلی نیزدرهمین سده، خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند.

+++

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را — برون کن ز سر بادِ خیره سری را
بسوزند چوب درختان بی بَر — سزا خود همین است مر بی بَری را
درخت تو گر بارِ دانش بگیرد — بزیر آوری چرخ نیلوفری را

(حجت خراسان- ناصرخسرو بلخی)

# منابع


1. لعل زاد. آریانای جعلی و افغانستان خیالی. لندن، جنوری 2010

http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad05.pdf

http://lalzadabdul.blogfa.com/

2. لعل زاد. بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای دیروزی آریانا، ایران، پارس و خراسان. لندن، جون 2007

http://lalzadabdul.blogfa.com/

http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad02.pdf

3. طالب زاده. حمزه سردادور. تذکره **جغرافیای تاریخی ایران** تالیف بارتولد (ترجمه). چاپ اول، تهران، بهمن 1308

4. Overy, Richard. The Times Complete History of the World. The Ultimate Work of Historical Reference. 6th Edition, London, 2004

5. Early Civilizations.
http://www.hyperhistory.com/online_n2/maptext_n2/start1.html

6. خانلری، پرویز ناتل. **تاریخ زبان فارسی**. تهران، 1382

7. اکبرزاده، داریوش و طاووسی، محمود. **کتیبه های فارسی میانه** (پهلوی ساسانی). تهران، 1384

8. Indo-European. http://indo-european-migrations.scienceontheweb.net/index.html

http://indo-european-migrations.scienceontheweb.net/map_of_indo_european_migrations.html

9. هاشم رضی. **دین وفرهنگ ایرانی پیش ازعصر زرتشت**، تهران، 1384

10. Proto-Indo-Europeans. http://en.wikipedia.org/wiki/Proto-Indo-Europeans

11. Vogelsang, W., **The Afghans**. Malden, Massachusetts, 2002

12. Indo-Iranians. http://en.wikipedia.org/wiki/Indo-Iranians

13. آذر، بصیر. **ایران باستان به روایت موزهٔ بریتانیا** تالیف جان کورتیس. تهران، 1387

14. Chariot. http://en.wikipedia.org/wiki/Chariot

15. دوستخواه، جلیل. **اویستا**، کهن ترین سرودهای ایرانیان. چاپ دوازدهم، تهران، 1387

16. Mitanni. http://en.wikipedia.org/wiki/Mitanni

17. نایینی، محمد رضا جلالی. گزیده سرود های **ریگویدا**، قدیمترین سند زندهٔ مذهب وجامعهٔ هندو(ترجمه). تهران، 1385

18. بنیاد فرهنگی کهزاد. رسالهٔ احمد علی کهزاد بنام آریانا – حوت 1320 شمسی. جون 2009
http://ariaye.com/dari6/images/kohzad12.pdf

19. Aryan Race. http://en.wikipedia.org/wiki/Aryan_race

20. Arya. http://en.wikipedia.org/wiki/Arya

21. لعل زاد. بحثی پیرامون راههای ایجاد وحدت ملی درکشور

http://www.khorasanzameen.net/politics/alalzad01.html

22. Aryavarta. http://en.wikipedia.org/wiki/Aryavarta

23. Airyanem Vaejah. http://en.wikipedia.org/wiki/Airyanem_Vaejah

24. Bleeck, H., Avesta, The Religious Books of the Pesees; from Prof Spiegel's German Translation the original manuscripts. Hertford, 1864

25. Avesta. http://www.avesta.org/

26. خلخالی، نازیلا. **کتیبه های هخامنشی** تالیف پی یر لوکوک (ترجمه زیرنظر دکترژاله آموزگار). تهران، 1386

27. ویل دورانت، **تاریخ تمدن**، کتاب نخست، فصل 13

28. Naqsh-e-Rustam & Behistun Inscription.

http://en.wikipedia.org/wiki/Naqsh-e_Rustam

http://en.wikipedia.org/wiki/Behistun_inscription

29. صنعتی زاد، همایون. **جغرافیای سترابو**(ترجمه). تهران، 1382

30. مهدی، محی الدین. دربارهٔ خاستگاه زبان فارسی دری. روزنامهٔ ماندگار

http://mandegardaily.af/spip.php?article1305

31. مهدی، محی الدین. اسناد دوهزارسالۀ زبان ما، بمناسبت پنجاه سالگی زبان باختری.
http://archive.khawaran.com/MehdiMahiuddin_AsnadeDoHazarSala.htm

32. Iran (word). http://en.wikipedia.org/wiki/Iran_(word)

http://en.wikipedia.org/wiki/Etymology_of_Iran

33. Medes. http://en.wikipedia.org/wiki/File:Median_Empire.jpg

34. Iran. http://en.wikipedia.org/wiki/Iran

35. رازی، عبدالله. تاریخ کامل ایران. تهران، 1381

36. Regvedic Rivers. http://en.wikipedia.org/wiki/Geography_of_the_Rigveda

37. Avestan Geography.

http://www.iranica.com/newsite/index.isc?Article=http://www.iranica.com/newsite/articles/v3f1/v3f1a043.html

38. Aryans (Zoroastrian Heritage).

http://www.heritageinstitute.com/zoroastrianism/aryans/airyanavaeja.htm

39. Eran, Eransahr & Encyclopedia: Etymology of Iran.

http://www.iranica.com/newsite/index.isc?Article=http://www.iranica.com/newsite/articles/unicode/v8f5/v8f545.html

http://www.statemaster.com/encyclopedia/Etymology-of-Iran

40. Daryaee, Touraj. Šahrestānīhā ī Ērānšahr. A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History. With English and Persian Translations, and Commentary. Mazda Publishers. 2002.

http://en.wikipedia.org/wiki/Shahrestanha-ye_Eranshahr

http://www.humanities.uci.edu/sasanika/pdf/Shahrestan.pdf

41. میراحمدی، مریم. **ایرانشهردرجغرافیای بطلیموس** تالیف یوزف مارکوارت (ترجمه). تهران، 1383

42. آریابوم: **شهرستانهای ایرانشهر**

http://www.aariaboom.com/content/view/2316/270/

43. هدایتی، هادی. **تاریخ هرودوت**. جلد سوم، تالی (ترجمه). تهران، 1384

44. هدایتی، هادی. **تاریخ هرودوت**. جلد چهارم، ملپومن (ترجمه). تهران، 1384

45. Wilson, H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of the Antiquities and Coins of Afghanistan. London, 1841.

http://books.google.com/books?id=w3kWAAAAYAAJ&pg=PA25&dq=Ariana+Antiqua.+A+Descriptive+Account+of+the+Antiquities+and+Coins+of+Afghanistan.+London&cd=1#v=onepage&q=&f=false

46. Smith, W., Dictionary of Greek and Roman Geography in Two Volumes. Vol. 1, page 210. Boston, 1854.

http://books.google.com/books?id=9y0BAAAAQAAJ&printsec=frontcover&dq=a+dictionary+of+greek+and+roman+geography&lr=&cd=13#v=onepage&q=&f=false

47. The Conquests of Alexander the Great.

http://mitchtestone.blogspot.com/2009_02_01_archive.html

http://www.vampirehigh.org/apps/photos/photo?photoid=37721622

48. Antique Maps.

http://www.raremaps.com/gallery/search?page=2&search_term=persia

49. Ptolemy. http://encyclopedia.farlex.com/Ptolemy's+discovery

50. Ptolemy, C., The Geography. New York, 1991

51. Aryans. http://www.heritageinstitute.com/zoroastrianism/aryans/location.htm

52. هنتزینگر، الین. ایرانیان درکتاب مقدس (ترجمه). نیوجرسی، 2004

53. جاوید، عبدالاحمد. **اوستا**، استکهلم، 1999

54. Kushan Empire. http://en.wikipedia.org/wiki/Kushan

55. Rabatak Inscription. http://en.wikipedia.org/wiki/Rabatak_inscription

56. Tsiang, Hiuen (SI-YU-KI). Buddhist Records of the Western World (in two volumes). London, 2005

57. Wriggins, Sally Hovey. The Silk Road Journey with Xuanzang.Oxford, 2004

58. Xuanzang. http://en.wikipedia.org/wiki/Hiuen_Tsang

پروفیسوردکتورلعل زاد
لندن، می 2011
t0502@hotmail.com
http://lalzadabdul.blogfa.com

# (قسمت دوم)
# به ادامۀ بحثی پیرامون
# نامهای تاریخی وجغرافیای قدیمی
# سرزمینهای آریائیها، پارس، آریانا، ایران و خراسان
# (درمنابع پس ازاسلام)

کنفوسیوس: بجای نفرین به تاریکی، شمعی بیافروزیم.

## مقدمه

چنانکه درمقالۀ قبلی بنام"بادامه بحثی پیرامون نامهای تاریخی وجغرافیای قدیمی سرزمینهای آریائی ها، پارس، آریانا، ایران و خراسان (در منابع قبل از اسلام)" {1} وعده شده بود، اکنون با اغتنام از وقت، منابع پس از اسلام (و بخصوص گنجینه بزرگ زبان عربی و پارسی که قدامت حدود 1200 ساله دارند) بررسی گردیده و خدمت دوستان و علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور پیشکش میگردد. امیدوارم گام دیگری باشد بازهم درجهت روشنگری و تکمیل اندیشۀ والای "ما کیستیم واینجا کجاست؟".

اهداف عمدۀ مقاله قبلی {1} اثبات مسایل زیرین بود:

* - پیوند های زبانی و سایرعلایم باستان شناسی نشاندهندۀ ارتباطات قبلی اقوام مختلفی اند که روزی با هم و یکجا بوده ولی در اثر مهاجرتها وسایرعوامل ازهم جدا شده و زبان و فرهنگ آنها تغییر نموده است.

* - مردمانی که در اوایل هزارۀ دوم الی اوایل هزارۀ اول ق م از مناطق آسیای میانه وارد فلات ایران وشمال هند شده بودند، خود را در ریگویدا بنام "اریا"، در اویستا بنام "اِییَریا" و در کتیبه ها بنام "ارییا" نامیده اند.

* - واژه های اریا، اِییَریا و ارییا درانگلیسی "آرین" ترجمه شده بودند. اما نازی ها آنرا با طرح "نژاد آرین"، به مفکورۀ نژاد پرستی تبدیل میکنند. واژۀ آرین در فارسی "آریائی" ترجمه شده و درتطابق با نظریات نازیها درآنزمان وارد کشور میشود.

* - واژه های اریا (هندی)، اِییَریا (ایران شرقی یا افغانستان)، ارییا (ایران غربی یا ایران کنونی) و حتی آریانا (یونانی) بیشتر مفهوم زبانی- تباری دارند: یعنی اقوامی که (تقریبا) بیک زبان صحبت میکنند (با لهجه های متفاوت).

* - محل زندگی اریاها درهند "اریا ورته" نامیده شده و نخستین سرزمین مردمان اویستائی بنام "اِییَریانا ویجه" خوانده شده که هر دو بمعنی سرزمین آریائی ها

است. واژه های "آریانا"ی یونانیان و "ایران" نیاکان خود مان از همین واژه ها مشتق شده اند.

* - واژهٔ "ایران" باراول درکتیبه های اردشیراول، موسس سلسلهٔ ساسانی (نیمهٔ اول سده سوم) و واژهٔ "خراسان" درکتاب شهرستان های ایرانشهردر زمان قباد اول (اواخرسدهٔ پنجم) ذکر شده است.

+ + +

پس ازبررسی منابع معتبرپیش ازاسلام به این نتیجه گیریها نایل گردیدیم{**1**}:

## 1 - آریائی ها

* واژهٔ "**آریائی**" درهیچیک ازمنابع قدیمی وجود ندارد. این واژه درسال 1942 با نشرمقالهٔ آریانا (توسط جناب کهزاد) وارد تاریخ و ادبیات کشورشده است.

* اگر"**آریائی**" را ترجمهٔ واژهٔ **آرین** (بدون بار نژادی آن) ومعادل واژه های **اریا**، **اییَریا** و **ارییا** (متذکره در ریگویدای هند، اویستای ایران شرقی و کتیبه های ایران غربی) بپذیریم، **اقوام هندو- اروپائی** که به فلات ایران و شمال هند آمدند، خود را "آریائی" گفته اند که **مفهوم زبانی- تباری- اخلاقی** داشته است. پس **واژه آریائی** هیچگونه بارنژادی (برتریخواهانه) نداشته، **شامل تمام اقوامی بوده که مشترکات زبانی- فرهنگی داشته و فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند**:

* واژهٔ اریا 36 مرتبه در ریگویدا (اواسط هزارهٔ دوم ق م)، آمده و باساس ویداها آریا ورته (سرزمین آریائیها) نام قدیمی **شمال و مرکزهند** است.

* واژهٔ اییَریا حدود 50 باردراویستا (اوایل هزارهٔ اول ق م) ذکرشده ونخستین سرزمین خویش را که اهورا مزدا آفریده، اِییَریانه ویجه (سرزمین آریائیها) گفته اند که حدود 13 بار تکرار شده و باید مهد نخستین آریائی ها باشد (یک منطقهٔ کوهستانی و دارای اقلیم شدید 10 ماه زمستان و 2 ماه تابستان). بعدا ازآفرینش 15 سرزمین دیگر(از **سغد درشمال تا پنجاب درجنوب**) سخن گفته میشود که احتمالا بآنجا ها مهاجرت نموده و درآنجا ها مستقرشده اند. کلمات "اریانا"ی یونانی و"ایران" نیاکان خودمان تغیرشکل بعدی این واژه ها است.

* درکتیبه ها، شاهان هخامنشی خود را آریائی و از تبارآریائی گفته اند. دراین کتیبه ها آریائی بمفهوم زبان نیز بکاربرده شده است. کتیهٔ رباطک هم واژهٔ آریاو= آریائی را بمفهوم زبانی بکار برده است. هرودوتس نیز ماد ها را آریائی خوانده است.

* شواهد زبانی، مراسم مذهبی- فرهنگی و سایرعلایم باستان شناسی (ارابه ها، ساختمان ها، گورستان ها، ظروف و وسایل باقیمانده) نشان دهندۀ پیوند پیشین و مهاجرتهای این مردمان به **فلات ایران و هند شمالی** ازمناطق آسیای میانه است (مگراینکه کشفیات آینده، خلاف آنرا ثابت سازد).

* معاهدۀ میان شاه هیتی و میتانی (اواسط هزارۀ دوم ق م) حاوی نام خدایان آریائی است. رسالۀ اسپ شناسی بزبان هیتی نیز شامل اصطلاحات فنی و اعداد آریائی است. این موضوع یکی ازعلایم **مهاجرت آریائیها ازماورای قفقاز** است.

## 2 - پارس (پرشیا)

طوریکه شاهان ماد را بنام خانواده (تبار) یا محل شان میشناسیم، شاهان هخامنشی نیزخود را درکتیبه های خود بنام تبار و محل شان (آریائی، پارسی، شاه در پارس و شاه شاهان مردمان دیگر) خوانده اند. شاهان ساسانی خود را شهنشاه ایران و انیران گفته اند، اما هر سه امپراطوری هخامنشیان (550– 330 ق م)، پارتیان (247 ق م – 224 م) و ساسانیان (224 – 637 م) که حدود 1100 سال بر قلمروی بزرگی از آسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال افریقا و یونان حکومت کردند، در**منابع خارجی** بنام "امپراطوریهای پرشیا" خوانده شده اند.

در کتاب مقدس نیزکوروش (اشعیا 45، دانیال؛ عزرا 1-3)، کمبوجیه یا اخشورش (عزرا 4 : 6)، بردیا یا ارتحشستا (عزرا 4: 7-23)، داریوش (عزرا 5 و 6)، خشایارشاه یا اخشورش (استر 1-10) و اردشیر یا ارتحشستا (نحمیا 1-13 و عزرا 7-10) پادشاه فارس خوانده شده است. درتورات آمده است، کوروش پادشاه فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داده و بآنان کمک کرده تا معبد ویران شدۀ یوروشلیم را دوباره اعمار کنند.

## 3 - آریانا

جغرافیای اریانا بحیث یک **منطقه** یا سرزمین، فقط توسط سترابو (24 م) گزارش داده شده است. نظر به توصیف او دو آریانا وجود داشته: **آریانای کوچک** - ساحۀ بین رود سند، هندوکش و کرمان؛ و **آریانای بزرگ** - ساحۀ از رود سند، بحرهند، پارس و ماد تا سغد (نقشۀ 4 دیده شود).

باینترتیب آریانای کوچک دربرگیرندۀ نیمۀ کشورهای امروزی پاکستان، افغانستان و ایران است، اما جغرافیای **آریانای بزرگ** که عمدتا شامل بخشهای ازکشورهای جدید **قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و ایران** میشود، تا اندازۀ زیادی با جغرافیای **فلات ایران** تطابق دارد (نه کشورخاصی). (نقشۀ 4 دیده شود).

## 4 - ایران

واژه "ایران" باراول درکتیبه ها و سکه های ارد شیراول موسس سلالهٔ ساسانیان (اوایل سدهٔ سوم) بکار رفته که دربرگیرندهٔ قلمروی **فلات ایران** است. اما شاپور اول (پسرارد شیراول) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران (فلات ایران) و انیران (خارج فلات ایران) خوانده اند. واژهٔ "ایرانشهر" نیزبه قلمروی شاپوراول اطلاق شده که دربرگیرندهٔ تمام قلمروی ایران و انیران است. وسعت ایرانشهردر سدهٔ پنجم و ششم نیزاین موضوع را تائید میکند (نقشهٔ 1 دیده شود).

## 5 - خراسان

واژهٔ "خراسان" باراول دراواخرسدهٔ پنجم میلادی بحیث بزرگترین **حوزه** (کوست) به مناطق شمالشرق قلمروی "ایرانشهر" ساسانیان (**سمرقند، سغد، خوارزم، بلخ، مرو، هرات، توس، نیشاپور، گرگان و...**) و"نیمروز" به مناطق جنوب شرقی آن (کابل، بست، فراه، زابلستان، زرنگ، کرمان، هماوران و...) در اثر مشهور "شهرستانهای ایرانشهر" اطلاق شده است (نقشهٔ 2 دیده شود). همچنان گفته شده که شاهان یفتلی نیز درهمین سده، خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند.

+++

از اینکه منابع داده شده و شواهد ارائه شده برای اثبات ادعاها و نتیجه گیریهای فوق قناعت بخش بودند یا نه، قضاوت را به خوانندگان و پژوهشگران میگذارم. اما واقعیت مورد قبول مجامع علمی وپژوهشی این است که، هیچ پژوهشی پایان کار و حرف آخرنبوده وبا کشف اسناد و شواهد جدید میتواند تغییر کند. با درنظر داشت این اصل، ازسایر پژوهشگران وعلاقمندان مسایل سیاسی وتاریخی کشور صمیمانه خواهش میشود در حصه غنا و تکمیل آن یاری نمایند{**2**}.

+++

در بررسی آثار پس از اسلام، خوشبختانه منابع وافر و گرانبهای عربی و پارسی وجود دارد که قدامت آنها به حدود 1200 سال میرسد. گرچه از یکتعداد این منابع در بررسی نام های ایران و خراسان نام برده شده، ولی تاکنون از تمام این منابع برای پژوهش این موضوع استفادهٔ بیغرضانه بعمل نیامده و یا در مواردی نقل قول ها از منابع دومی و سومی گرفته شده که با اصل آن تطابق ندارد{**3 - 5**}. اما در این پژوهش تمام نقل قولها **بطورمستقیم** از آثاری دست اول (که دراختیار نویسنده قرار دارد) رونویس وپیشکش دوستان گردیده است(اما دیوان شعرا مورد بررسی قرار نگرفته – باستثنای شهنامهٔ فردوسی که ارزش بزرگ تاریخی دارد).

در بررسی این آثار دو مشکل وجود دارد: مشکل اول اینکه موقعیت و مرزها در منابع تاریخی مشخص نبوده و فقط درمنابع جغرافیائی داده شده است. مشکل دوم در ترجمۀ آثار عربی (و خارجی) توسط دانشمندان ایرانی است که در اکثریت موارد، واژۀ "فارس" عربی و " پرشیا"ی انگلیسی را "ایران" ترجمه کرده اند. اما خوشبختانه درمورد واژۀ "خراسان" این مشکل وجود ندارد. لذا گنجینۀ بزرگ زبان و ادبیات پارسی معتبرترین و دقیقترین منبع در مورد کاربرد واژۀ "ایران" محسوب میشود.

درنقل قولها کوشش شده عبارات و جملاتی بیرون نویس شود که تا اندازۀ زیادی نشان دهندۀ موقعیت جغرافیائی منطقه بوده و یا دارای ارزش عملی و پژوهشی باشد. این بحث با نقل قول از قدیم ترین آثر با ذکر نام کتاب، مولف، زبان نوشتار و سال تقریبی تالیف (چون دربسیاری موارد سال تالیف معلوم نبوده و دربین دو تاریخ حدس زده میشود) بطورکرونولوژیک آغازمیشود:

**فتحنامه سند (چچنامه) علی بن حامد کوفی - فارسی (عربی 215 – 255 ق / 830 – 869 م): 613 ق / 1216 م {6}**

ص 9: در سبب تصنیف کتاب: علمای زمانه و حکمای یگانه هریکی در دوران خود باستظهارمخدومان و مربیان تاریخی وتصنیفی در گردن روزگارقلاده کرده اند، چون خبر فتح خراسان و عراق و فارس و روم و شام، و ذکر آن هریک از مصنفان متقدم بشرح و بسط در سلک نظم و نثر کشیده – و فتح هندوستان که بر دست محمد قاسم و امرای عرب و شام بود، در این دیار اسلام ظاهر گشت، و از دیار محیط تا حد کشمر و کنوج مساجد و منابر بنا شد... خواستم تا ذکراین نواحی و کیفیت و کمیت خلق و کشتن آن معلوم گردد و تاریخی ساخته آید.

**مسالک و ممالک ابن خردادبه – عربی: 231 – 272 ق / 845 – 885 م {7}**

ص 21: فریدون زمین را میان سه فرزندش تقسیم کرد، لذا سلم را که همان شرم است برمغرب حاکم گردانید، پادشاهان روم و سغد از فرزندان اویند؛ و طوش را که همان طوج است بر مشرق حاکم گردانید، پادشاهان ترکستان و چین از فرزندان اویند؛ و ایران را که همان ایرج است بر ایرانشهر که عراق باشد حکومت داد، کسریها و پادشاهان عراق از فرزندان اویند.

ص 23: پس از مشرق آغازکنیم که ربع مملکت است و از خراسان که تحت حاکمیت اسپهبذ باذوسبان و چهار مرزبان قراردارد که هر مرزبان درربع خراسان مستقر است؛ یک ربع خراسان ازآن مرزبان مروشاهجان و اعمال آن و یک ربع

از آن مرزبان بلخ و طخارستان و ربع دیگر ازآن مرزبان هرات و بوشنج و بادغیس و سجستان میباشد؛ و دیگر ربع ازآن مرزبان ماورالنهر است.

**فتوح البلدان بلاذری – عربی: 255 - 279 ق / 868 – 892 م {8}**

فهرست کتاب: فتح گرگان  طبرستان، فتح خوره های فارس و کرمان، فتح سیستان و کابل، فتح خراسان، فتح های سند.

ص 63: چون شهر فتح گردید، یزد گرد پسر شهریار، شاهنشاه پارس آهنگ گریز کرد. پی {بر تختی} زنبیل وار برنشست و از کاخ سپید مدائن برون شد. از این روی نبطیان وی را "برزبیلا" خواندند ... درآن سال که شاه ایران میگریخت، گرسنگی شدت یافته بود و بیماری طاعون به جان همه پارسیان افتاده بود – آنگاه مسلمانان از گداری {در دجله} گذشتند و جانب شرقی مدائن را نیز فتح کردند.

ص 275: چون یزید بن معاویه به خلافت رسید سلم بن زیاد را امارت خراسان و سیستان داد.

ص 281: درآن هنگام که مامون به خراسان آمد، باج سیستان دو چندان شد و کابل فتح گردید  و شهریارآن اسلام آورد و اطاعت کرد.

ص 285: عبدالله به کرمان رفت و ازآنجای به طبسین شد. طبسین دو بارو دارد که یکی را طبس گویند و دیگری را کرین، آنجای گرمسیر است و دارای نخلستان ها و آن دو دژ در خراسان اند.

ص 326: قیقان در دیار سند، نزدیک سرحد خراسان واقع است.

**تاریخ یعقوبی – عربی: 259 – 284 ق / 872 – 897 م {9}**

ص 218: مرکز پادشاهان فارس درآغاز سلطنت اردشیر بابکان، اصطخر از استان فارس بود. سپس پادشاهان پیوسته جابجا میشدند تا انوشیروان پسر قباد پادشاهی یافت و در مدائن عراق فرود آمد و آنجا پایتخت گردید.

شهرهای که دولت ایران آنها را مالک بود وبرآنها پادشاهی داشت بدین قراراست: از استان خراسان: نیشاپور، هرات، مرو، مرورود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد (ابیورد)، گرجستان، طوس، سرخس و گرگان. و این استان را سپهبدی بود که او را سپهبد خراسان میگفتند.

و از استان قهستان: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصبهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبذان، مهرجانقذق، شهرزور، صامغان، آذربایجان، و این استان را سپهبدی بودی بنام اسپهبد آذربایجان.

و کرمان و فارس که شهرهای آن استخراست و شیراز و اردکان و نوبندجان و جور و کازرون و فساو دارابجرد و اردشیر خره و سابور، و اهواز که شهرهای آن جندی شاپور است و سوس و نهرتیری و مناذر و شوشتر و ایذج ورامهرمز، اینها را سپهبدی بودی بنام سپهبد فارس. و استان عراق که چهل و هشت ناحیه در امتداد فرات و دجله داشت: ... سپهبد چهارمی نیز بنام سپهبد مغرب داشتند...

**البلدان یعقوبی – عربی: 278 ق / 891 م {10}**

ص 35: بخش مشرق: از بغداد تا جبل (عراق عجم) و آذربایجان و قزوین و زنجان و قم و اصفهان و ری و طبرستان و گرگان و سیستان و خراسان و آنچه به خراسان پیوسته است از تبت و ترکستان.

ص 45: والیان خراسان در اینجا {مرو} منزل میکردند و نخستین کسیکه درآن فرود آمد مامون بود؛ سپس کسانیکه بعد ها حکومت خراسان یافتند، تا آنکه عبدالله بن طاهر در نیشاپور منزل گزید.

ص 47: سیستان: که شهر بزرگ آن بست است شامل نواحی بست، جوین، رخج، خشک، بلمر، خواش، زرنج، هندمند {هیرمند} تا مکران که از بلاد سند و قندهار هم مرز است.

ص 51: بلخ شهربزرگتر خراسان است و پادشاه خراسان شاه طرخان، در آنجا منزل داشت ... شهربلخ وسط خراسان است، چنانکه از آنجا تا فرغانه سی منزل بطرف مشرق است و ازآنجا تا ری سی منزل بطرف مغرب. ازآنجا تا سیستان سی منزل بطرف قبله و ازآنجا تا کابل و قندهار سی منزل، و ازآنجا تا کرمان سی منزل و از آنجا تا کشمیرسی منزل، و از آنجا تا خوارزم سی منزل و از آنجا تا ملتان سی منزل.

ص 52 – 54: شهرهای شرقی بلخ: خلم، سمنجان، بغلان، سکلکند، ولوالج، هوظه، آرهن، راون، طارکان، نورنن، بدخشان و جرم تا ناحیهٔ سرزمین تبت ... شهرهای طرف راست: خست، بنجهار، بروان، غوروند و بامیان ... شهرهای واقع در دست چپ: ترمذ، سرمنگان، دارزنکا، چغانیان، و در دست چپ: خرون، ماسند، بارسان، قبادیان، رایوز، وخش، هلاورد، کاربنک، اندیشاراع، روستابیک، هلبک، رامنک تا مرز ترکستان، راشت و کماد و بامر ... شهرهای شمال بلخ:

درباهنین، کش، نخشب، صغد تا سمرقند ... شهرهای طرف راست نهر بلخ: تخارستان، اندراب، بذخشتان و بامیان تا شهر کابلشاه ...

ص 69: خاندان طاهر، والیان خراسان پنجاه و پنج سال برسر کاربودند. و پنج نفر از اینان، برخراسان حکومت کردند.

ص 129: سمرقند بالاتر از آنست که زینت خراسان گفته شود، بلکه بهشت استان ها است.

**البلدان ابن فقیه – عربی: 290 ق / 902 م {11}**

ص 161: دغفل گوید: چون زبانها گوناگون شد، خراسان و هیطل، دو فرزند عالم بن سام بن نوح، در یک روز، درآمدند. و هریک به جائی شدند که تاکنون به نام آنان است. فرزندان هیطل ازآن سوی نهر بلخ اند، و آن شهرها هیاطله نام دارد و از این سوی آن، خراسان است.

ص 171: بلاذری گوید: خراسان چهار جز است. جز نخستین ایرانشهر است، و آن نیشاپوراست و قهستان و طبسین و هرات و بوشنج و بادغیس و طوس – که نام آن طابران است. جز دوم، مروشاهجان است و سرخس و نسا و باورد و مروروود و طالقان و خوارزم و زم و آمل – واین دو برساحل نهر بلخ اند – و بخارا. جز سوم، که در طرف باختری نهر است و تا نهر هشت فرسنگ فاصله دارد، فاریاب است و جوزجان و طخارستان علیا – و آن تالقان است – و ختل – و آن وخش است – و قوادیان، و خست و اندرابه، و بامیان، و بغلان، و والج – و این شهر مزاحم بن بسطام است – و روستای بنک، و بدخشان – و این ورودگاه مردم است به تبت – و اندرابه، راه ورود مردمان است به کابل – و ترمذ – وآن درخاور بلخ است – و چغانیان و زم و طخارستان سفلی و خلم و سمنجان. جز چهارم ماورالنهر است و چاچ، و طراربند، و سغد – و آن کس (کش) است – و نسف (نخشب) و روبستان، و اسروشنه، و سنام – دهکده مقنع – و فرغانه، و شم، و سمرقند، و ابارکت و بناکت و ترک.

**تاریخ طبری – عربی: 302 ق / 914 م {12}**

ص 1996 (ج 4): وقتی مردم جلولا شکست خوردند یزدگرد پسرشهریار پسر خسرو که درآنوقت پادشاه پارسیان بود به آهنگ ری حرکت کرد ... پس از آن آهنگ خراسان کرد و به مرو رسید ...

**تاریخ بلعمی - فارسی (ترجمۀ تاریخ طبری، عربی: 302 ق / 914 م): 352 ق / 963 م {13}**

ص 1: و بدانکه این تاریخ نامۀ بزرگست که گرد آورد ابی جعفر محمد بن جریر یزید الطبری رحمه الله که ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد بن البلعمی، که این تاریخ نامه را که ازآنِ پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندر وی نقصانی نباشد.

ص 101: و نخستین کسی که برپیل نشست اوبود ازملکان، و پیل را حرب فرمود، و او را سه پسر بود مهمترین را {نام} طوج و میانگین را سلم و کهترین را ایرچ، و آفریدون بزندگانی خویش جهان را میان فرزندان قسمت کرد {و} بسه بهر کرد ناحیت ترک و خزران، و چینستان و زمین مشرق طوج را داد، و او را فغفور نام کرد، و زمین عراقین: جملۀ بصره و بغداد و واسط و پارس و{ناحیتش و آن کجا میان جهان بود و آبادان تر بود و زمین} {سند و هندو}و حجاز و یمن همه ایرج را داد، و آفریدون از همه فرزندان او را دوسترداشتی، ولایت او را بدو باز خواندی ایران شهر، و زمین مغرب و روم {روس و سقلاب و آذربایگان و اران و کرج} تمامیت مر سلم را داد{واو را قیصرنام کرد}... و اقلیم ایران همه بدست او شد.

ص 115: و ضحاک که او را اژدها{ک} خواندند عم زاد آن شداد بود و پادشاهی ری و طبرستان و گرگان و خراسان تا هندوستان او را بود،

ص 365: و افراسیاب ترک آگاه شد که کار ایران چون ضعیف شدست، بیامد و ملک بگرفت ... پس از آن زو بن طهماسب بیرون آمد سپاه برو بیعت کردند و با افراسیاب حرب کردند یکبار و دوبار و سه بار تا او را از زمین ایران بیرون کردند، و باز ترکستان بردند. و آن روز که افراسیاب را هزیمت کردند و او را از ایران بیرون کردند و باز بترکستان بردند، و عجم زان جور و ستم رهائی یافتند، آبانماه بود و آبان روز. عجم آنروز چون عیدی دارند و چون روز مهرگان.

ص 423: رستم ازآنجا {یمن} باز گشت و به ایران آمد و کیکاوس را بر تخت بنشاند. کیکاوس رستم را آزاد نامه بنوشت و پادشاهی زابلستان و سیستان بدو داد.

ص 467: گشتاسب او را گرامی کرد، و لشکر برگرفت و از حصار بیرون آمد و بشهر بلخ بسر مملکت خویش باز گشت. و اسفندیار را سپاه داد بسیار، و خزینه. و او را ایدون گفت کای پسر از پس خرزاسب همی رو و کار او را خوار مدار، تا او را نگیری و نکشی، که باید کین پدر من لهراسب ازو بخواهی و زمین ترکستان ویران کنی چنانکه او زمین ایران ویران کرد، و بکوش درفش کاویان باز ستانی.

ص 505: بدان و آگاه باش که از پس ذوالقرنین لشکر او هرچه یونانیان بودند باز یونان شدند، و جهان بدو نیم شد و درقسمت ملک. اما ملک عجم از آب دجله بود زمین عراق و بابل و اصفهان و کوهستان و ری و جبال و طبرستان و گرگان و خراسان تا لب جیحون. و ازان سوی حد ترک بود ... و از لب دجله ازان سوی زمین عراق که موصل بود و جزیره و کوفه و بادیه و زمین شام و حجاز و یمن و مصر و یونان تا حد مغرب این همه بدست ملکان یونان اندر بود...

ص 559: و موصل با جزیره تا عقبهٔ حلوان تا همدان و ری و اصفهان و جبال و کوهستان و قومس و خراسان تا لب جیحون همه از ملوک طوایف داشتند،

ص 616: و برابر مداین شهری بنا کرد {و او به اردشیر نام نهاد} و زانجا بپارس آمد و باصطخر بنشست، و آن ولایت او را صافی شد و سپاه گرد کرد و بساخت، و آهنگ خراسان کرد و از پارس برفت و به سیستان آمد، و بگرفت و از آنجا بخراسان رفت و همه شهرهای خراسان بگرفت، چون مرو و بلخ و هرا و نشابور، و همه ملوک طوایف را قهر کرد، و خلقی بمرو اندر بکشت، و سرهاشان بپارس فرستاد و بدر آتش خانهٔ اصطخر بدار کرد، و باز بپارس آمد و آنجا {به جور} بنشست و ملوک طوایف هرچه گرداگرد او بودند {چون ملک کوشان و ملک طوران و ملک مکران} همه بطاعت وی آمدند و رسول فرستادند...

ص 655: از حد عراق به خراسان شد و تا لب جیحون بیامد، و سپاه او چون شنیدند از پس او بشدند، و او را بلب جیحون اندر یافتند، و بهرام بفرمود بسرهنگی از سرهنگان خویش تا سپاه از جیحون بگذارد و با ترک حرب کرد به ماورالنهر و کشتن بسیار کرد، تا همه ترکان ماورالنهر برنهار آمدند، و بهرام را اطاعت داشتند،

ص 723: و مُلک انوشروان از مُلک ترکستان و ماورالنهر و حد مشرق تا زمین خراسان و پارس و کرمان و اصفهان و دربند خزران و دیار طبرستان و گرگان و کوهستان تا همه زمین عراق و جزیره و شام و عمان و هندوستان و بادیه و حجاز و طایف و زمین یمن این همه پادشاهی ازحد مشرق تا به مغرب، همه بر نوشروان راست بیستاد، و او اندر ملک بنشست و به آبادانی و عدل و داد مشغول شد،

**تاریخ بخارا ابوبکرنرشخی – فارسی (عربی: 332 ق / 943 م): 522 – 574 ق/ 1128 – 1178 م {14}**

ص 11: ابوالحسن نیشابوری درکتاب خزائن العلوم آورده است که شهر بخارا ازجملهٔ شهرهای خراسان است، هرچند آب جیحون در میان است.

ص 112: وچون امیراسماعیل عمرولیث را نزد خلیفه فرستاد خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد، و از عقبهٔ حلوان تا ولایت خراسان و ماورالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد.

**مروج الذهب مسعودی – عربی: 336 ق / 947 م {15}**

ص 75: هندوستان از ناحیهٔ کوهستان به سرزمین خراسان پیوسته است و ناحیهٔ سند بسرزمین تبت متصل است.

ص 84: درخصوص اقالیم هفتگانه: اقلیم اول سرزمین بابل است و خراسان و فارس و اهواز و موصل و سرزمین جبال ... اقلیم دوم هند است و سند و سودان ... اقلیم سوم مکه است و مدینه و یمن و طایف و حجاز و مناطق مابین آن ... اقلیم چهارم مصر است و افریقا و بربر و آزس و مناطق مابین آن ... اقلیم پنجم شام است و روم و جزیره ... اقلیم ششم ترک است و خزر و دیلم و قلمرو سقلابیان ... اقلیم هفتم دیبل است و چین...

ص 154: دیار هند از حدود منصوره و مولتان به خراسان و سند پیوسته است و کاروانها از سند به خراسان و هم به هند پیوسته رود و این دیار را به زابلستان پیوندد.

ص 156: دیار تبت از یکطرف مجاور سرزمین چین است و هم مجاور خراسان و صحراهای ترک است ...

ص 240: اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد، نخست، وزیران وپس ازان موبدان که نگهبان امور دین و قاضی القضات و رئیس همه موبدان بود و آنها نگهبانان امور دینی همه کشور و عهده دار قضاوت دعاوی بودند. و چهار سپهبدی نهاد یکی به خراسان، دوم به مغرب، سوم به ولایت جنوب و چهارم به ولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند که هرکدام تدبیر یک قسمت مملکت را بعهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند و هریک از اینان مرزبانی داشت که جانشین اسپهبد بود و ...

**مسالک و ممالک اصطخری – فارسی (عربی: 340 ق / 951 م): قرن 6/5 هجری قمری {16}**

ص 3 – 5: و سیاقت این کتاب نه بر وضع هفت اقلیم نهادیم ... و دایره اسلام را به 20 اقلیم تقسیم کردیم: دیارعرب، دریای پارس، زمین مغرب، دیار مصر، صورت شام، دریای روم، دیار جزیره، دیار عراق، دیار خوزستان، دیار پارس، دیار

کرمان، منصوره بشمول بلاد سند و هند مسلمانی، آذربایگان، کوهستان، دیلمان، ولایت خزر، بیابان میان پارس و خراسان، سیستان، خراسان و ماورالنهر. ... این شکل صورت زمین است آبادان و ویران، و قسمت کردیم بر ممالک. و معنی ممالک پادشاهیها باشد کی یکی را از آن مملکت گویند.

ص 5: هیچ ملکی آبادان تر و تمامتر و خوشتر از ممالک ایرانشهر نیست و ... حد این مملکت در روزگار پارسیان معلوم بود. چون مسلمانی آشکار شد مسلمانان از هر مملکتی نصیبی بگرفتند، برین جمله که یاد کرده آید: ازمملکت روم شام و مصر و اندلس و مغرب، از ملکت هندوستان آنچه بزمین منصوره پیوندد و مولتان تا کابلستان و حدود تخارستان، و ازملکت چین ماورالنهر و هرچه با آن رود.

ص 192: ذکر سیستان و توابع آن: جانب شرقی سیستان بیابان مکران است و زمین سند و بهری از اعمال مولتان. و جانب غربی خراسان و بعضی از اعمال هندوستان. و جانب شمالی زمین هندوستان. و جانب جنوبی بیابان سیستان و کرمان.

ص 197: صفاریان که پارس و خراسان و سیستان و مکران به غلبه گرفتند ازین جایگه برخاستند.

ص 202: ذکر اقلیم خراسان: خراسان مشتمل است بر کوره {استان یا ولایت}، و این نام اقلیم است و آنچه محیط است به خراسان. و شرق خراسان نواحی سیستان و دیارهندوستان باشد، بحکم آنکه ما غور و دیار خلج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم. و غرب خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهاده ایم. وشمال خراسان ماورالنهر و بهری از بلاد ترکستان و ختل. و جنوب خراسان بیابان پارس و قومس. و پیش از این گفته آمدست کی قومس را با دیلمان اضافت کردیم. و هم چنین گرگان و طبرستان و ری و آنچه بدان پیوسته است. و این مجموع را اقلیمی نهاده ایم چنانک ذکر رفت. و بلاد ختل را با ماورالنهر نهاده ایم و خوارزم را هم از ماورالنهر یاد کردیم، جهت آنکه شهر خوارزم برآن جانب جیحون نهاده است و سوی بخارا نزدیک ترست ازان کی سوی شهرهای خراسان. و خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس و میان هراه و و غور و غزنین، و جانبی دیگر در حد غربی از حد قومس تا نواحی فراوه. این هردو جانب را از خراسان جدا کردند تا تربیع خراسان درست آید.

ص 203: و شهرهای خراسان که براعمال {ناحیه ها}جمع کنند و آنرا نام برند و باز گویند چهار شهراست: نیشابور و مرو و هراه و بلخ. و دیگر کوره ها هست چون قوهستان و طوس و نسا و باورد و سرخس و اسفراین و بوشنگ و بادغیس و گنج رستاق و مرورود و گوزگانان و غرجستان و بامیان و تخارستان و زم و آمل.

ص 216: نواحی بلخ اینست: تخارستان، ختل، پنجهیر، بدخشان، عمل بامیان

ص 245: و سامانیان در بخارا مقام داشته اند بحکم آن کی سرحد خراسان و ماورالنهر است.

**التنبیه مسعودی – عربی: 345 ق / 956 م {17}**

ص 30: و ما عقاید ایرانیان و نبطیان را درباره تقسیم معموره زمین ... آورده ایم و گفته ایم که آنها نقاط شرقی مملکت خود و مناطق مجاور آنرا خراسان نامیده اند که خُر همان خورشید است و این نواحی را بطلوع خورشید منسوب داشته اند و جهت دیگر را که مغرب است خربران نامیده اند که بمعنی غروب خورشید است و جهت سوم را که شمال است باخترا و جهت چهارم را جنوب است نیمروز نامیده اند و این کلماتیست که ایرانیان و سریانیان که نبطیانند به آن اتفاق دارند.

ص 49: و مورگان دهکده ایست بنزدیکی این کوه و کوه مابین دهکده مورگان و دهکده دیگری از توابع نیشاپور بنام هفدره یعنی هفت در قراردارد و این آغاز ولایت خراسان است، زیرا قومس ولایتی جداست میان ری و خراسان و شهرهای آن بسطام و سمنان و دامغان است.

ص 73: پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات وغیره و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشاپور است و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر باین ولایت پیوسته است، همه این ولایت ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می نویسند یکی باشد و ترکیب کلمات یکی باشد زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای پارسی.

**دیباچه شاهنامهٔ ابومنصوری – فارسی: 346 ق / 957 م {18}**

بند 46 – 68: پس امیرابومنصورعبدالرزاق مردی بوذ با فر و خویشکام بوذ و با هنر و بزرگمنش بوذ اندرکامروایی و با دستگاهی تمام از پاذشاهی و ساز مهتران، و اندیشه ی بلند داشت و نژاذ بزرگ داشت به گوهر و از تخم اسپهبذان ایران بوذ و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنیذ، خوش آمذش. از روزگار آرزو کرد تا اورا نیز یاذگاری بوذ اندر این جهان. پس دستور خویش ابومنصور المعمری را

بفرموذ تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزانگان و جهاندیذگان، از شهرها
بیاورد. و چاکر او – ابومنصورالمعمری – به فرمان او، نامه کرد و کس فرستاذ
به شهرهای خراسان، و هشیاران ازآنجا بیاورد، چون ماخ پیر خراسانی از هری،
و یزدانداذ پسر شاپور از سیستان، و چون شاهوی خورشیذ پسر بهرام از نشابور،
و چون شاذان پسر برزین از طوس، و هرچهارشان گرد کرد و بنشاند به فراز
آوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان و زندگانی هریکی، و روزگار داذ و
بیداذ و آشوب و جنگ و آیین از کِی نخستین کی اندرجهان او بوذ کی آیین مردمی
آورد و مردمان از جانوران پذیذ آورد تا یزدگرد شهریار کی آخر ملوک عجم بوذ،
اندر ماه محرم و سال بر سیصذ و چهل و شش ازهجرت بهترین عالم محمد (ص).
و این نامه را نام شاهنامه نهاذند ..

بند 123- 126: و آفتاب برآمدن را باختر خواندند و فروشدن را خاورخواندند و
شام و یمن را مازندران خواندند و عراق و کوهستان را سورستان خواندند. و
ایرانشهر از روذ آموی است تا روذ مصر.

**صورت الارض ابن حوقل – عربی: 367 ق / 977 م {19}**

ص 150: سیستان با منضمات آن محدود است از مشرق به بیابان واقع در میانهٔ
کرمان و سرزمین سند و سیستان و قسمتی از اعمال ملتان، و از مغرب به خراسان
و بخشی از اعمال هند، و ازشمال به سرزمین هند و از جنوب به بیابان واقع در
میانه سیستان و کرمان، و در قسمت مجاور خراسان و غور و هند انحنایی دارد.

شهرهای سیستان باساس فهرست مطالب: زرنج، بالش، رخج، بلدی داور، بغنین،
خلج، بشلنک، خاش، بست، قرنین، طاق، سروان

ص 162: خراسان شامل ولایات (کوره ها) بزرگ و اعمال پهناوراست. خراسان
نام اقلیم است و حدود آن از مشرق نواحی سیستان و سرزمین هند – بنابر آنچه من
قسمت پشت غور تا هند را به سیستان منضم کرده ام و نیز دیار خلج را که در
مرز کابل است و وخان واقع در پشت ختل و جز آنرا از نواحی هند برشمرده ام –
واز مغرب بیابان غز و نواحی گرگان، و از شمال سرزمین ماورالنهر و اندکی از
سرزمین ترک واقع بر پشت ختل، و ازجنوب بیابان فارس و کومش و تا نواحی
جبال دیلم با گرگان و طبرستان و ری و منضمات آن است. همه اینها را یک اقلیم
نهاده ام و ختل را به ماورالنهر پیوسته ام زیرا میان رودهای وخشاب و خرباب
(جریاب) قرار دارد. خوارزم را نیز جزو ماورالنهر نهاده ام زیرا بزرگترین شهر
آن پشت رودخانه و به بخارا نزدیکتر از شهرهای خراسان است، و در طرف
مشرق خراسان میان بیابان فارس و هرات و غور تا غزنه زنخی (جانبی) است و
همچنین زنخ های دیگری در مغرب آن است در مرکز کومش تا نواحی فراوه. و

فاصله میان دو زنخ از تربیع (چهاردیواری) جوانب دیگر خراسان کوتاهتر است.
و نیز حدود گرگان و دریای خزر تا خوارزم کمان وار است.

شهرهای خراسان باساس فهرست مطالب: نیشاپور، مرو، هرات، مالن، اسفزار، پوشنگ، کوسری، بادغیس، مروالرود، طالقان، فاریاب، جوزجان، غرج الشار، غور، سرخس، نسا، فراوه، قهستان، قاین، گناباد، بلخ، بامیان، تخارستان، ختل، بدخشان، پنجهیر، کابل، آمل، زم.

ص 169: دارالامارهٔ خراسان در روزگار گذشته تا زمان طاهریان در مرو و بلخ بود، ولی طاهریان آنرا به نیشاپور منتقل کردند.

ص 191: ماورالنهر محدود است از مشرق به فامر و راشت و بخشی از سرزمین هند به خط مستقیم که مجاور ختل است، و از مغرب به سرزمین غزان و خرلخ از ناحیه طراز که کمان وار به باراب و ستکند و سغد و سمرقند و نواحی نجرا تا خوارزم کشیده شده، به دریاچه خوارزم منتهی می شود، و ازشمال به سرزمین ترکان خرلخی که از دورترین نقطه سرزمین فرغانه تا طراز به خط مستقیم کشیده شده است. خوارزم و ختل در ماورالنهر هستند زیرا ختل میان رود خشاب و خرباب {جریاب} قرار دارد و خود جیحون، خرباب و نواحی پایین تر از آن جز ماورالنهر اند و خوارزم که مرکز آن است پشت رود است و به شهرهای ماورالنهر نزدیکتر از شهرهای خراسان میباشد.

شهرهای ماورالنهرباساس فهرست مطالب: ترمذ، قبادیان، چغانیان، اخسیکت، خوارزم، بخارا، سغد، سمرقند، کش، نسف، اشروسنه، خرقانه، زامین، چاچ، ایلاق، اپسیجاب، خجند، فرغانه.

**حدود العالم - کهن ترین متن جغرافیائی پارسی زبانان: 372 ق / 982 م {20}**

ص 189: سخن اندر ناحیت هندوستان و شهرهای وی: قندهار، گردیز، سول، نینهار، لمغان، قشمیر و ...

ص 291: سخن اندر ناحیت خراسان وشهرهای وی: ناحیت مشرق وی هند است. و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است، و بعضی بیابان کرکس کوه. و مغرب وی نواحی گرگان است، و حدود غور. و شمال وی رود جیحون است و ... دَرِ ترکستان است ... و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاه ماورالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است. و میر خراسان به بخارا نشیند، وز آل سامان است، و از فرزندان بهرام چوبین اند. و ایشان را ملک مشرق خوانند.

شهرهای خراسان: نیشاپور، سبزوار، خسروگرد، بهمن آباد و مزینان، آزاذوار، جاجرم، سبراین، جرمگان و سبیبنکان، خوجان، راوینی، نسا، باورد، طوس، میهنه، ترشیزو کندر، بنابد، تون و کری، قاین، طبسین، کری، طبس مسینان، خور و خسب، بوژگان، هری، بوشنگ، نوژگان، خرگرد، بادغیس، کاتون، خجستان، کوه سیم، مالن، اسبزار، سرخس، بون، کیف، بغشور، کروخ، شورمین، غرچستان، دزه، مرورود، ... مرو، ... گوزگانان، ساروان، ...پاریاب، ... اشبورقان، انتخو{اندخود}، ...بلخ، خلم، تخارستان، سمنگان، سکلکند، بغلان، ولوالج، سکمیشت، طایقان، اندراب، بامیان، پنجهیرو جاریانه، ...

ص 317: سخن اند ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی: ناحیتی است که مشرق وی هندوستان است. وجنوب وی بیابان سند است وبیابان کرمان. و مغرب وی حدود هری است. و شمال وی حدود غرچستان و گوزگانان و تخارستان.

شهرهای وی: غور، سیستان، طاق، کش، فره، خواش، بُست، سروان، زمینداور، ...، غزنی، کابل، استاخ، بروان، بدخشان، ...

**احسن التقاسیم مقدسی – عربی: 375 ق / 985 م {21}**

ص 377: زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، برخی از آنها دری و دیگران پیچیده تراند. همگی آنها فارسی نامیده میشوند و اختلاف آنها آشکار و گنگی در آنها نمودار و این را در جایش تا توانم روشن خواهم کرد.

ص 379: خاوران: ... این سرزمین سد راه ترکها و سپر غزها و ترساننده رومها و فخرآور برای مسلمانان است، ... ابوزید خاوران را به سه بخش برشمرده: خراسان، سگستان، ماورالنهر. ولی من آنرا یک بخش در دو سوی رود جیحون خوانده، هریک را بنام پایه گذارش نامیده ام ...

اگر پرسند که: چرا مانند دیگر مردم هرسوی را سرزمینی جداگانه نشناساندی؟ مگر نبینی خود مردم گویند: خراسان و ماورالنهر؟ در پاسخ گفته شود ولی همین مردم نیز ازمرزهای قومس تا طراز را خراسان می نامند. مگر نه خاندان سامانی شاهان خراسانند و دراین سوی رود زندگانی کنند؟ من نیز که خراسان را نام ویژه این سوی رود ننهادم تا سوی دیگر را مانند تو بنامی دیگر بخوانم!

اگرپرسند که: پس چرا سگستان را برخلاف پیشینیان داخل این سرزمین کردی؟ در پاسخ گفته شود: مردم گاهی هم آنرا از خراسان می شمرند، مگر نمی دانی در آن سامان خطبه بنام خاندان سامانی خوانده میشود؟ هرگه ما سگستان را یک سرزمین مینا میدیم، می بایستی خوارزم را نیز جدا یاد کنیم... بدانکه سرزمین

خاوران را دو برادر بنام هیطل و خراسان دو پسرعالم بن سام بن نوح آباد کرده اند، پس این سوی نهر بنام هیاطله خوانده میشود.

ص 429: خراسان امیرنشین های مرفه و دادگستر دارد مانند: غرج که شار ایشان خردمندی همچون عمرین دادگستر و بخشایشگراست، و غزنین که صاحبش همواره در جنگ و ستیز است و فریغونیان که نزد ایشان داد و وفاداری همگانی است.

ص 430: من خراسان را به نه خوره {بلخ، نیشابور، غزنین، سگستان، هرات، جوزجان، مروشاهجان، قوهستان و بست}و هشت ناحیت بخش نموده ام، و آنها را ... بترتیب اندازه هایشان و ... مرزهایشان مرتب نموده ام. مثلا نخستین آنها در سمت جیحون بلخ است و از نظر اندازه {پس از آنها} نیشابور میباشد. مهمترین ناحیت ها نیز پوشنج، بادغیس، غرجستان، مرورود، طخارستان، بامیان، گنج روستا، اسفزار است. طوس و دو خواهرش را خزینه های نیشابور بشمارآوردیم، سرخس را نیز جدا از خوره ها شمردم...

شهرهای بلخ: اشفورقان، سلیم، کرکو، جا، مذر، برواز، بدخشان، پنجهیر، جاربتله بروان

شهرهای طخارستان: ولوالج، طالقان، خلم، غربنگ، سمنگان، اسکلکند، روب، بغلان، اسکیمشت، راون آرهن، اندراب، خست، سرای عاصم

شهرهای بامیان: بسغورفند، سگاوند، لخراب

شهرهای غزنین: کردیس، سگاوند، نوه، بردن، دمراخی، حشباری، فرمل، سرهون، لجرا، خواست، زاوه، کاویل، کابل، لمغان، بودن، لهوگر

ص 457: بلاذری گوید: خراسان چهار بخش، نخست نیشاپور و قهستان و هرات و طوس. بخش دوم دو مرو، سرخس، نسا، ابیورد، طالقان و خوارزم. بخش سوم جوزجانان، بلخ، صغانیان. بخش چهارم ماورالنهر. ولی این مخالف روش من است.

ص 490: شنیدم که یکی از شاهان خراسان به وزیرش دستور داد تا مردانی را از 5 خوره اصلی گرد آورد، پس چون آماده شدند و **سگستانی** به سخن آمد، وزیر گفت: این زبان برای جنگ خوبست، سپس **نیشاپوری** به سخن آمد، او گفت: این زبان برای داوری خوبست، سپس **مروزی** بسخن شد و او گفت: این زبان وزارت

را سزاست، سپس **بلخی** سخن گفت، پس او گفت: این زبان نامه نگاری را شاید و چون **هراتی** به گویش آمد، او گفت: این زبان برای دست شوئی خوب است.

این زبانهای اصلی خراسان اند و دیگران پیرو ایشان اند و از آنها ریشه گرفته اند و بدانها باز میگردند...

ص 491: این زبان دری میباشد و از آنروی این زبان را دری نامند که نامه های شاهان بدان نوشته میشود و به وی میرسد و از ریشه در ساخته شده، زیرا که زبانی است که درباریان بدان گفتگو میدارند.

ص 492: خطبه آدینه دراین سرزمین ها همگی بنام سامانیان است و همه خراجگذار ایشانند. مگر فرمانروای سگستان و خوارزم و غرج شار و جوزجان و بست و غزنین و ختل که تنها هدیه می فرستند، این امیران خراج را خود مصرف میکنند. جایگاه فرمانده لشکردرنیشابوراست. سگستان در دست خاندان عمرولیث، غرج بدست شار، جوزجان بدست خاندان فریغون، غزنین و بست در دست ترکها است... نخستین سامانی که که این سرزمین را بتصرف گرفت اسماعیل بن احمد بسال 287 بود، پس به بخارا رفت و معتضد کرمان، جرجان را بدانها افزود...

**شهنامه فردوسی – فارسی: 399 ق / 1008 م {22}**

ص 20: (تقسیم جهان به سه بخش توسط فریدون):

نهفته چو بیرون کشید از نهان    به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم وخاوردگر ترک و چین    سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید    همه روم و خاور مراو را سزید
دگرتور را داد توران زمین    ورا کرد سالار ترکان و چین
ازایشان چو نوبت به ایرج رسید    مراو را پدر شاه ایران گزید

ص 282: (شهرهای عمدهٔ ایران):

از ایران به کوه اندر آید نخست    در غرچگان از بر بوم بُست
دگر طالقان شهر تا فاریاب    همیدون در بلخ تا اندراب
دگر پنجهیر و در بامیان    سر مرز ایران و جای کیان
دگر گوزگانان فرخنده جای    نهادست نامش جهان کدخدای
دگر مولیان تا در بدخشان    همینست ازین پادشاهی نشان
فروتر دگر دشت آموی و زم    که با شهر ختلان برآید به رم
چه شگنان وز ترمذ ویسه گرد    بخارا و شهری که هستش بگرد

همیدون برو تا در سغد نیز نجوید کس آن پادشاهی به نیز
وزان سو که شد رستم گرد سوز سپارم بدو کشور نیمروز
ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه سوی باختر برگشاییم راه
بپردازم این تا در هندوان نداریم تاریک ازین پس روان
ز کشمیر وز کابل و قندهار شما را بود آن همه زین شمار
وزان سو که لهراسب شد جنگجوی الانان و غر در سپارم بدوی
ازین مرز پیوسته تا کوه قاف به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف

ص 568: (تقسیم ایران به چهار بهر یا استان):

چو نوشین روان این سخن برگرفت جهانی ازو مانده اندر شگفت
شهنشاه دانندگان را بخواند سخنهای گیتی سراسر براند
جهان را ببخشید بر چار بهر وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازو یاد کرد دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زان بد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذربادگان که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل بپیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم چنین پادشاهی و آباد بوم

**التفهیم بیرونی – فارسی: 420 ق / 1029 م {23}**

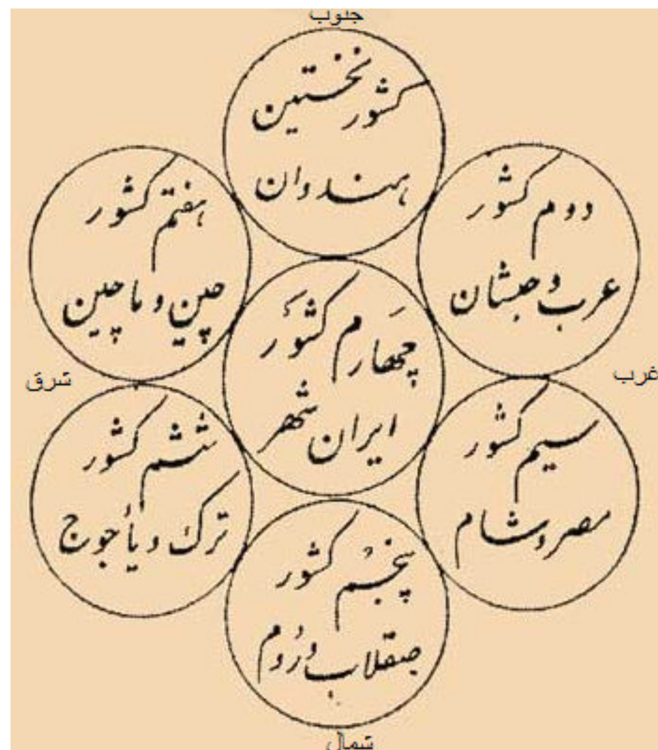
ص 194: از افریدون که از جباران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بخشش بسه قسم کرده است بمیان سه فرزند. پارهٔ مشرقی را که اندر او ترک و چین است پسرش را داد تور. و پارهٔ مغربی که اندر او روم است پسرش را داد آنکه سلم نام بود. و پارهٔ میانگین که ایرانشهر است، ایرج را داد و این قسمت بدرازا است.

وقسمت نوح پیغامبر علیه السلام سه فرزندش را هم بر سه است، ولیکن بپهنا. نخستین از سوی جنوب کجا {که آنجا} سیاهان اند پسرش را حام. ودیگر شمالی کجا سپیدان اند پسرش رایافث. و سیوم میانگی کجا گندم گونانند پسرش را سام.

و یونانیان را قسمتی است سه گانه بخلاف. و آن چنانست که برزمین {زمین} او را دوپاره کردند. و آنچ سوی مشرق بود باطلاق، ایسیا نام کردند. و آنچ سوی مغرب بود دریای شام او را بدو پاره کرده، یکی سوی جنوب نامش لوبیه، و اندر او سیاهان و گندم گونانند. و دیگر سوی شمال نامش اوربی، و اندر او سپیدان و سرخان اند. و چون ایسیا که پارهٔ مشرقی است بسیار بار چند دوپارهٔ مغربی بود،

عراق و پارس و خراسان ازآن جدا کردند و ایسیای خرد نام کردند، و آنچ بماند ایسیای بزرگ.

ص 196: و پارسیان بحسب مملکت ها بهفت کشور قسمت کردند: کشورنخستین هندوان، دوم کشور عرب و شام، سیم کشور مصرو شام، چهارم کشورایرانشهر، پنجم کشور صقلاب و روم، ششم کشور ترک و یاجوج و هفتم کشور چین و ماچین




ص 199: واقلیم سیوم از مشرق زمین چین آغازد. و اندر او دار مملکت چینیان است و میانهٔ مملکت هندوان و تانیشر و قندهار و زمین سند و شهرهای مولتان و بهاتیه و کرور و کوههای افغانان تا زوالستان و والشتان و سیستان و کرمان و پارس و سپاهان و اهواز و بصره و کوفه و عراق و شهرهای جزیره و شام و فلسطین و بیت المقدس و قلزم و زمین مصر و اسکندریه و شهرهای برقه و افریقیه و قبیله های بربریان اندر زمین مغرب و تاهرت و سوس و شهرهای طنجه و بدریای محیط رسد

واقلیم چهارم آغازد از زمین چین و تبت و قتا و ختن و شهرهای که بمیان آنست و برکوههای کشمیر و بلور و وخان و بدخشان بگذرد سوی کابل و غور و هری و بلخ و طخارستان و مرو و کوهستان و نشابور {و طوس} و کومش و گرگان و طبرستان و ری و قم و همدان و موصل و آذربادگان و منبج و طرسوس و حران و ثغرهای ترسا آن و انطاکیه و جزیرهای قبرس و رودس و سقلیه تا بدریای محیط رسد بر خلیجی که میان شهرهای مغرب و اندلس است، و او را زقاق خوانند.

**آثارالباقیه بیرونی – عربی: 427 ق / 1035 م {24}**

ص 89: اما نصارای شام و عراق و خراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را باهم ممزوج کرده اند.

ص 297: مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت پرست بودند ودر جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده های ایشان اکنون در هندوچین و تغزغز موجود اند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهارهای اصنام و فرخارها و دیگر آثارایشان در ثغور خراسان که به هند متصل است ظاهر و هویداست و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و ...

برخی از آنان به ابوت آدم اقرار دارند و برخی منکر این امراند و برای هر دسته ای از بشر یک پدر جداگانه قائلند و این قوم میگویند که اگر همه افراد بشر یک پدر داشتند اجسام و اشکال و زبان همه یکی بود.

من این استدلال را نمی فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر دررنگها و چهره ها و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست بلکه اختلاف اقالیم و اهویه در آن مدخلیت دارد و اختلاف لغات ازاینجا پیش آمد که بشر به اقوامی و فرقه های تقسیم شده و ازهم دور افتادند و هرقومی برای رفع نیازمندی خود به وضع لغاتی نیازمند گشتند که مقاصد آنانرا برساند و چون زمان طول کشید اینگونه عبارات رو به فزونی گذشت و در یاد ها بماند و از ترکیب آنها نیز مواضعاتی پیدا شد و تحت نظم و قاعده ای قرار گرفت.

ص 329: {نوروز} که آغاز بهار باشد و رسم ملوک خراسان این است که دراین موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می دهند.

ص 335: ... اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است.

ص 339: و درملوک خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی میدهند.

**ترجمۀ تاریخ یمینی - فارسی(عربی: 427 ق / 1035 م): 603 ق/1206 م {25}**

ص 33: و چون ازین مهم بپرداخت امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی پادشاه خراسان بدو استعانت کرد و از او مدد خواست تا لشکری را که از دیار ترک بمزاحمت او آمده بودند و او را از بخارا که دارالملک و مستقر سریر سلطنت او بود ... جواب باز دهد، و ملک او را در نصاب خویش مقرر گرداند.

ص 199: مدت ملک و سلطنت آل سامان به خراسان و ماورالنهر و دیگر ولایات که در بعضی اوقات در حوزهٔ ملک ایشان بود از سیستان و کرمان و جرجان و ری و طبرستان تا حدود سپاهان حدود صدو دو سال و شش ماه و ده روز بود.

**زین الاخبار گردیزی – فارسی: 444 ق / 1052 م {26}**

ص 5: چنین گویذ فرازآرندهٔ این کتاب زین الاخبار کی دانایان، جهان را به اقلیمها قسمت کرده اند کی مکه و مدینه و حجاز و یمن از اقلیم سِیُم و نیمروز و خراسان و جبال و فارس و عراق از اقلیم چهارم بشمُرند و این اقلیم چهارم را کی به میان جهان است به زبان فارسی ایرانشهر خوانند.

ملوک بزرگ به ایرانشهر جای داشتند و چون به میان جهان بوذند بر همگان تسلط یافتند و آنچ از دیگر امتها میخواستند، آسانتر به دست میآوردند و از آغاز تا بذین غایت، ملوک بزرگ به ایرانشهر بوذه اند.

ص 6: پنجم، گاو یکتا آفریذه را در ایرانویج آفریذ، به میانهٔ جهان.

ص 71: و جهان را بر پسران بخش کرد. ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب بداذ و این ولایت را ایرانشهر نام کرد، یعنی شهر ایرج و روم و مصر و مغرب مر سلم را بداذ و چین و ترک و تبت مر تور را بداذ و بذین سبب آن را توران گویند. پس تور و سلم را از ایرج حسد آمذ، کی ایران به ایرج بداذ و ... میان ایران و توران حد نهاذ و ...

ص 73: چون کیقباذ به پاذشاهی بنشست، آب جویها بخش کرد و بناها افگند و عمارت کردن فرموذ و ده یک از غله بستذ و به بلخ نشستگاه ساخت و با افراسیاب حرب کرد و او را از ایران بتاخت.

چون کیکاوس به پاذشاهی بنشست هفت کشور بگرفت. همهٔ پاذشاهان روی زمین، زیر فرمان او بوذند و ... کیکاوس ولایت سیستان و نیمروز و کابل و زابلستان و رخود مر رستم را بداذ و هرچ از هندوستان بگیرذ او را باشذ و بر این جمله او را منشور بداذ و عهد کرد.

ص 76: و رستم بن دستان پیش کیخسرو بایستاذ و از ایران سپاه کشیذ و به ترکستان رفت و کین پدر خویش از افراسیاب خواست و از همه ترکان بیاهخت و کرسیوز را بکشت و افراسیاب را بکشت و افراسیاب را به آذربایجان اندر یافت و

بکشت و همه کارزارها رستم کرد و کیخسرو مر رستم را بذان خدمت کی کرده بوذ، از خدمت معاف کرد و سیستان و کابل و هند و سند و زابلستان بذو بداذ.

ص 85: و پیش از وی {اردشیر} اصبهبذ جهان یکی بوذی، او چهار اصبهبذ کرد: نخستین خراسان اصبهبذ. دُ دیگر خُربران اصبهبذ و سوی مغرب او را بداذ و سدیگر نیمروزان اصبهبذ و ناحیت جنوب او را بداذ. چهارم آذربایجان اصبهبذ و ناحیت شمال او را بداذ و شهرها بنا افگند ... و خراسان را چهار بخش کرد، و هریکی را مرزبانی گماشت: یکی شاهجان و دیگر بلخ و تُخارستان و سِیُم هرات و پوشنگ و باذغیس و چهارم ماورالنهر.

ص 93: و بهرام گور به زبانی سخن گفتی. به وقت چوگان زدن پهلوی گفتی و اندر حربگاه ترکی گفتی و اندر مجلس با عامه دری گفتی و با موبذان و اهل علم پارسی گفتی و با زنان هریو گفتی و چون اندر کشتی نشستی زبان نبطی گفتی و چون خشم گرفتی تازی گفتی.

ص 156: اندر قدیم رسم دگرگون بوذ. از روزگار افریذون تا گاهِ اردشیر بابکان، مر همهٔ جهان را یکی سپاهسالار بوذی و چون اردشیر بیامذ جهان را چهار سپاهسالار کرد: یکی خراسان، دُ دیگر مغرب، سدیگر نیمروز، چهارم آذربایجان و مر خراسان را چهار مرزبان کرد: یکی مرزبان مروشایگان و دوم مرزبان بلخ و تُخارستان و سِیُم مرزبان ماورالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و باذغیس و چون مسلمانان پاذشاهی عجم بگرفتند و خراسان مسلمانان را بگشت، آن همه رسمهای مغان برانداخته شذ.

ص 157: دارالملک امرای خراسان از زمان عثمان ببعد{تا غزنویان}: مرو، زرنج، بلخ، هرات، بخارا، طوس، فرغانه، گرگان، نیشاپور، سیستان، غزنی

ص 252: به رای العین خویش بدیذیم که امیرمحمود اندر هندوستان چی کرده است وبه نیمروز و به خراسان وبه خوارزم وبه عراق چگونه قلعتها گشاذه است

**تاریخ سیستان – فارسی: 444 – 775 ق / 1052 – 1373 م {27}**

ص 64: شرایط آبادانی سیستان: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان، هرگاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد اندر همه عالم هیچ شهر به نعمت و خوشی سیستان نباشد...

ص 66: اما حکمای عالم جهان را بخشش کردند بر برآمدن و فرو شدن خرشید به نیمروز ... و این جمله را به چهار قسمت کرده اند خراسان و ایران (خاوران) و

نیمروز و باختر؛ هرچه حد شمال است باختر گویند و هرچه حد جنوب است نیمروز گویند، و میانه اندر به دو قسمت شود هرچه حد مشرق است خراسان گویند و هرچه مغرب است ایرانشهر.

کورتهای خراسان: طبسین، قهستان، هرات، طالقان، گوزکانان، خفشان، بادغیس، بوشنج، طخارستان، فاریاب، بلخ، خلم، مروالرود، چغانیان، آشجر، ختلان، بدخشان، طالقان، ابرشهر، بخارا، سمرقند، شاش، فرغانه، سروشنه، سغد، آمویه، خوارزم، کش، اسبیجاب، فاریاب، ترمذ، نسا، ابیورد، سرخس، مروشاهجهان، طوس، برسحان، بلسم، احرون، نسف.

ص 69: طول سیستان از نواحی خراسان تا حد سند، و عرض سیستان از کرمان تا حد هند است... کورتهای آن: سجستان و بست و رُخَد و کابل و زابلستان و نوزاد و زمین داور و اسفزار و خجستان.

ص 233: یعقوب لیث 17 سال و 9 ماه امیری کرد، خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند...

**تاریخ بیهقی – فارسی: 470 ق / 1077 م {28}**

ص 4: وچون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود...

ص 17: تا کار ملک را نظام داده آید که نه خرد ولایتی است خراسان و هندوستان و سند و نیمروز و خوارزم و بهیچ حال آنرا مهمل فرو نتوان گذاشت که اصل است ... اصل غزنین است و آنگاه خراسان، و دیگر همه فرع است...

**فارسنامه ابن بلخی – فارسی: 510 ق / 1116 م {29}**

ص 8: فرس جمع فارس و معنی فرس پارسایانست و بتازی چنین نویسند و پارسی را فارسی نویسند روایت است از اصحاب تواریخ چون حمزه بن الحسین الاصفهانی کی مرد محقق بودست و از دیگران کی برشمردن نام ایشان دراز گردد واز علما و تواریخیان فرس و عرب کی بمحل اعتماد بوده اند و در کتاب مذیل تاریخ محمد بن جریر الطبری با ایشان در معنی موافقتست و بنده آنرا تامل کردست و اتفاقست کی جملهٔ ملوک فرس چهار طبقه بوده اند، 1 پیشدادیان، 2 کیانیان، 3 اشغانیان، 4 ساسانیان، و دو طبقه ازین جملت پیش از اسکندر رومی بوده اند ...پیشدادیان و کیانیان، و دو طبقه دیگر بعد از اسکندر رومی بوده اند اشغانیان و ساسانیان، و هرچهار طبقه از نژاد گیومرث اند ...

ص 12: همه پادشاهان ایران و توران از نسل منوچهر بودند

ص 37: و او را سه پسر آمدند یکی سلم و دوم تور و سوم ایرج، روم و مغرب بسلم داد و ترکستان و صین بتور داد و میانه جهان یعنی عراق و خراسان با هندوستان بایرج داد و از هرسه پسر ایرج را دوست تر داشتی، پس تور و سلم بهم متفق شدند و ایرج را بکشتند. ... بعد از مدتی دراز منوچهر از نژاد ایرج پدید آمد و کینۀ جد بخواست از سلم و تور و ملک بر وی قرار گرفت ...

ص 94: بعد از آن بجانب خراسان و ماوراالنهر رفت و ولایت های که درعهد پدرش قباد از دست رفته بود چون زاولستان و طخارستان و بلاد سند و دیگر اعمال باز دست آورد ... و ازآنجانب فرغانه هرچه ترکستان است خاقان را باشد.

ص 119: در روزگار ملوک فرس پارس دارالملک و اصل ممالک ایشان بود و ازحد جیحون تا آب فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان و از همه جهان خراج و حمل آنجا بردندی اما چون اسلام ظاهر گشت و پارس گرفتند آنرا از مضافات عراق گردانیدند بحکم آنکه لشکراسلام چون بیامدند مقام بدو جای کردند یکی کوفه و دیگری بصره ... چنانک لشکر کوفه قهستان و اعمال اصفهان و ری تا دامغان و طبرستان بگشادند و آن ولایتها را جمله ماه الکوفه گویند در قبالها چنین نویسند و لشکر بصره بحرین و عمان و نیز مکران و کرمان و پارس و خوزستان و دیگر اعمال و دیار عرب کی متصل آنست بگرفتند و آن ولایتها را ماه البصره گویند و در قبالها چنین نویسند ...

ص 147: حکما گفته اند ... از آرایشها و نیکویهای جهان چهار چیزست غوطۀ دمشق و سغد خراسان و شعب بوان و مرغزار شیدان و...

## مجمل التواریخ – فارسی: 520 ق / 1126 م {30}

ص 416: تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی، و هوشنگ و طهمورث و جمشید و را پیشدادیان و پادشاهان هنیره گفتندی، چون افریدون اقلیم رابع را به ایرج داد زمین ایران نام نهادند{به} اضافت نام او {و} تا به عهد زوطهماسب بهمه را شاه خوندندی، و چون قباد آمد، زال او را کی لقب نهاد یعنی اصل، و همه را چنین خواندند، و چون روزگار اسکندر سپری شد، بعد از آن اشکانیان بودند کمابیش چهارصد سال، چون اردشیر پابک سرتخمۀ ساسانیان برخاست، او را شاهنشاه گفتند و ایران را زمین پارسیان گفتند زیرا که اردشیر از پارس برخاست و ...

ص 478: حد زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمنیه تا به قادسیه، و فرات و بحر یمن، و دریای پارس، و مکران تا به کابل و طخارستان و طبرستان.

ص 480: اقلیم الرابع: از مشرق ابتدا کند به شهرهای تبت و خراسان، و در آنجا شهرها چون فرغانه و خجند و اسروشنه و سمرقند و بخارا و بلخ و هرات و مرو و مروروود و سرخس و طوس و نیشاپور و آمل و قومس و دماوند و ری و قزوین و اصفهان و قم و همدان و نهاوند و دینور و حلران و شهر زول و سامره و ...

**تاریخ هرات فامی – فارسی: 546 ق / 1151 م {31}**

ص 109: انگاه بغزو هندوستان شد و از غنیمتها مال بسیار بدست آورد و هم دراین سال باز گشت و بعد از آن محمود با خان صلح کرد و خراسان قسمت کردند، هرچه ماورالنهر بود بخان دادند و هرچه از این طرف بود بمحمود. انگاه محمود به نیشاپور آمد در جمادی الاولی سنه احدی تسعین و ازانجا ببلخ و غزنین رفت و باز بغزای هندوستان شد و با جیبال جنگ کرد و او بادشاه هندوستان بود...

**فضایل بلخ واعظ بلخی – فارسی (عربی: 610 ق / 1213 م): 676 ق / 1277 م {32}**

ص 24: هیچ کس از ابومطیع بلخی فقیه تر نیست. یعنی چون از دجله گذشتی، در عراق و خراسان و ماورالنهر الی اقصی الاقالیم ازو عالم و متقن و متبحر تر یافت نشود.

ص 29: و درآثار آمده است که: ملایکه در گرد عرش عظیم اند، کلام ایشان فارسی دری است. و حسن بصری رحمه الله می گوید: که اهل بهشت را زبان پارسی است. و نظر بن شمیل می گوید که: پارسی دری زبان اهل بلخ است.

**معجم البلدان یاقوت حموی – عربی: 623 ق / 1226 م {33}**

ص 369 (ج 1): ایرانشهر:ابوریحان خوارزمی گوید: ایرانشهرکشورهای عراق، فارس، کوهستان، خراسان را در بر می گیرد. ایران نام ارفخشد پسر سام پسر نوح است و "شهر" به معنی کشور باشد،

ص 274 (ج 2): خراسان سرزمین گسترده است. مرزهای آغازین آن پس از عراق آزاذوار است که شهر جوین و بیهق باشد و مرز پایانین آن در پشت هند "طخارستان" و غزنه و سگستان و کرمان باشد و اینها خود از خراسان نباشند که

پیرامون مرزهای آنند. خراسان شهرهای مهم را دربردارد که از آنهاست نیشابور، هرات، مرو که مرکزآنها بوده، بلخ، طالقان، نسا، ابیورد، سرخس و شهرهای دیگر که در میان آنها در زیر رود جیحون هستند. برخی از مردم کارگزاریهای خوارزم را نیز از آن بشمار آورند و ورارود را نیز از آن شمرند و این درست نیست. ... گویند خُر در فارسی دری نام آفتاب باشد و "اسان" بمعنی جایگاه است...

بلاذری گوید: خراسان چهار بخش است نخستین آنها ایرانشهر که نیشاپور و کوهستان و طبسین و هرات و پوشنگ و باذغیس و طوس که طابران نام دارد میباشد. بخش دوم مرو شاه جهان، سرخس، نَسا، ابیورد، مروروذ، طالقان، خوارزم و آمل است و این دو در کنار رود جیحون باشند. بخش سوم که در باختر رود است ... فاریاب و جوزجان و طخارستان بالا و خست و اندرابه و بامیان و بغلان و والک باشد... و روستاهای بیل و بدخشان که راه آمد وشد مردم به تبت است و اندرابه راه آمد و شد مردم بسوی کابل و ترمذ است که درخاور بلخ و چغانیان و طخارستان پائین و خلم و سمنگان است. بخش چهارم فرارود: بخارا، چاچ، طُراربند، صُغد که همان کش و نسف و روبستان و اشروسنه و سنام است که دژ مقنع بود و فرغانه و سمرقند باشد.

مولف (یاقوت) گوید: مرزهای درست خراسان آن است که ما گفتیم و بلاذری از آن رو اینهمه سرزمین ها را به خراسان چسبانیده است که همگی در زیر فرمان فرمانروای خراسان بود. اما سرزمین هیاطله مستقل باشد و همچنین سگستان استانی مستقل است و نخلستان بسیار دارد و پیوندی به خراسان ندارد.

**طبقات ناصری – فارسی: 658 ق / 1260 م {34}**

ص 85: و کار عبدالله زبیر در حرم بالا گرفت، و اسم خلافت برخود نهاد، و حجازو عراق و خراسان و یمن و مصرو شام، دیگران همه را ضبط کرد

ص 93: چون حسن رضی الله عنه با او صلح کرد، و امارت بدو سپرد، کوفه به مغیره بن شعبه داد، و بصره و عراق و خراسان به عبیدالله زیاد داد، و او ببلاد ماورالنهر و طخارستان غزو کرد، و درایام معاویه بلاد روم و روس بکشادند و لشکر اسلام هفت سال آنجا بود و از بلاد ایران بلخ و کش و نخشب و سمرقند فتح شد.

ص 140: افراسیاب ... که جمله نسبت ترکان بدو کنند، ... با منوچهر عهد کرد و باز گشت، باردیگر عهد بشکست و از جیحون بگذشت و عراق و خراسان بگرفت و جمله خراب کرد، و آنروز که مملکت ایران بگرفت، با لشکر خود گفت: که تمام خلق ایران را می باید کشت، تا خلق دیگر بر عادت ما، درین زمین در رسند،

ص 203: هرچهار پسر اسد بن سامان خداه بزرگ شدند، و هریک از ماورالنهر و فرغانه و خراسان طرف داشتند، اما احمد بن اسد شهم تر و زیرکتر بود بعد از برادر ولایت سمرقند و فرغانه با جمعها کاشغر و ترکستان و چین او داشت، و {به} جلادت و مبارزت و کاردانی در اطراف ممالک ایران و توران مذکور و مشهور بود،

ص 204: گشته بامارت خراسان مذکور　　نه تن بودند از آل سامان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری　　دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور

ص 297: خاندان سلاطین و ملوک خوارزم که بعد از دولت سنجری اعلام سلطنت ایشان بالا گرفت، و پس از انقراض ملک سلاطین غور و غزنین انارالله براهینهم، ملک ایران جمله در تصرف ایشان آمد،

**تاریخ جهانگشای جوینی – فارسی: 658 ق / 1260 م {35}**

ص 222: و خراسان را معین چهار شهر بود: بلخ و مرو وهرات و نیشاپور.
ص 681: وحکم ممالک خراسان و مازندران و هندوستان و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و اذربیجان و گرجستان و موصل و حلب درکف او نهاد...

**آثارالبلاد قزوینی – عربی: 674 ق / 1275 م {36}**

ص 133: خراسان سرزمین پهناوراست. شرقش ماورالنهر، باخترش الجبال و شهرهای مرکزیش نیشاپور و بلخ و مرو است. بهترین خاک حاصلخیز، آب و هوا سازگارتر در سرزمین خداوند، خراسان است. مرد و زن خراسانی از هرکسی زیباترند، داناترااند، به نیکوئی از هرکس سزاوارترند.

**جامع التواريخ همدانی – فارسی: 718 ق / 1318 م {37}**

ص 22: ممالک هندوستان به نه قسم کرده اند، و زعم اهل هند نه گانه از ملک ایران زمین بزرگتر است،... و دارالملک پادشاهان معظم و جبابره و نمارده و فراعنهٔ هند است و زمین سند برغربی آن افتاده، و از زمین نیمروز یعنی دیار سجستان و دیار ایران متوجه هندوستان شدن ممر بر زمین کابل افتد.

ص 50: درقدیم الایام زمین ایران را هنیذه خواندندی، به زمان افریدون ایران خواندند، و جمله حدود ایران تا دیار بکر و شام و سمنی بودند بر دین اهالی هند تا زمان ظهور زردشت النبی از حدود آذربیجان و شهر مراغه. بعد ازآنکه چهل

{سال} بر سرکوه سبلان منزوی و ساکن بود نزول کرد و دعوت آشکار کرد{و} بر دین مجوسیت به شهر بلخ، به درگاه گشتاسب و اسفندیار بن گشتاسب دین او نصرت کرد، و در انتشار معاونت و مظاهرت و مساعدت نمود از مشرق تا به مغرب، اِما به صلح و اِما {به} تعزیر و زجر؛ و آتشکده ها بنا نهاد از حدود چین تا منتهای روم؛ و تا زمان ظهور اسلام دین او قایم بماند قریب دوهزار سال، و به ظهور دولت اسلام، دولت فرس منقضی شد.

ص 51: و از مشاهیر بلدان برحسب آنکه مشاهدان تقریر کرده اند، و استاد ابوریحان درکتاب خود آورده، از طرفی که فاصل است میان خراسان و هندوستان، چون از پنج آب بزرگ یعنی آب سند و هند و آب جیلم و آب لهاوور و آب ستلوب و آب بیاج میگذرند بدین موجب است ...

**تاریخنامۀ هرات سیفی هروی – فارسی: 721 ق / 1321 م {38}**

ص 536: و تا دوسال در خراسان و عراق و ماورالنهر این خبر شایع بود که ملک فخرالدین کرت زنده است و روی از دنیا گردانیده است و در قلعۀ محروسۀ خیسار ساکن شده.

**البلدان ابوالفدا – عربی: 721 ق / 1321 م {39}**

ص 508: در"اللباب" آمده است که: خراسان ... شامل بلاد بسیاری است. مردم عراق گویند که خراسان از ری باشد تا جای برآمدن خورشید و برخی گویند خراسان از کوههای حُلوان است تا جای برآمدن خورشید. و خور بمعنی آفتاب است و آسان بمعنی موضع و مکان شی است ... حد غربی آن کویر است و آن بیابانی است میان خراسان و بلاد جبل و جرجان و حد جنوبی آن نیز بیابانی است میان آن و قومس و فارس و حد شرقی آن نواحی سجستان است و بلاد هند و حد شمالی آن ماورالنهر است و قسمتی از ترکستان.

**نزهت القلوب قزوینی – فارسی: 740 ق / 1339 م {40}**

ص 36: ولایات و بلاد ایران ... مشتمل بر بیست باب است: بلاد عراق عرب، ولایات عراق عجم، مواضع آذربایجان، اران و موغان، بقاع شروان و گشتاسبی، بلاد ابخاز و گرجستان، ممالک روم، مواضع ارمن و خلاط، دیار ربیعه، بقاع کردستان، بلاد خوزستان، مواضع بر و بحر مملکت فارس، ولایات شبانکاره، دیار کرمان و مکران و هرموز، بقاع مفازه مابین کرمان و قهستان، بلاد قهستان و نیمروز، ارباع مملکت خراسان، ولایت مازندران، دیار قومس و طبرستان، بقاع جیلانات.

ص 55: درشرح احوال ایران زمین: فارسیان گویند حکیم هرمس که او را "المثلث بالحکمه" خوانده اند و "بالنعمه" نیزگویند. زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود، واو ادریس پیغمبر (عم) بود. زمین را به هفت بخش کرده است برسبیل هفت دایره، یکی در میان و شش درحوالی: اول ازطرف جنوب کشور هندوان است؛ دویم کشور تازیان و یمن و حبش، سیم کشورشام و مصر و مغرب، چهارم که وسطست کشور ایران زمین؛ پنجم کشورروم و فرنگ و صقلاب؛ ششم کشورترک و خزر؛ هفتم کشور چین و ماچین و ختای و ختن و تبت. و بعد ازآنکه فریدون مملکت خود را برسه پسر خود بخش می کرد برپهنا به سه قسم کرد: قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود، پسر کهتر، ایرج را داد و بدو باز خواندند و ایران گفتند ... و بعضی ها گفته اند که ایران به کیومرث منسوبست و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند به هوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام داشته اما اصح آنکه به ایرج بن فریدون منسوبست... طولش از قونیهٔ روم است ... تا جیحون بلخ و ... عرضش از عبادان بصره است ... تا باب الابواب تمورقپو ...

ایران زمین را حد شرقی ولایات سند و کابل و صغانیان و ماورالنهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغارست؛ و حد غربی ولایات اوجات روم و نیکسار و سیس شام؛ و حد شمال ولایات آس و روس و مگیر و چرکس و بُرطاس و دشت خزر که آن را نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات و ایران زمین فلجهٔ اسکندر و بحر خزرست که آن را بحر جیلان و مازندران نیز گویند و حد جنوبی از بیابان نجدست که به راه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است پیوسته است و تا ولایت هند می رسد و اگر چه از این ولایات بیرونی بعضی احیانا در تصرف حکام ایران بوده است و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته اند. اما چون ازین حدود غرض شرح ایران واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمودن.

ص 211: در ذکر ارباع مملکت خراسان: درو چند شهراست. حدودش با ولایات قُهستان و قومس و مازندران و مفازهٔ خوارزم پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی ...، اما درزمان دولت مغول چون اکثر وزرا و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قُهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه، ...

ربع نیشاپور- درو چند شهر است. نیشاپور از اقلیم چهارم است و اکنون ام البلاد خراسان... دارالاماره خراسان از عهد اکاسره تا عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشاپور دارالامارات

ساخت و نیشاپور دارالملک خراسان شد. ... نیشاپور، اسفراین، بیار، جوین، جاجرم، خبوشان، شقان، طوس، کلات و جرم، مرسان، فراوه.

ص 216: ربع هری و هرات: اسفزار، فوشنج، باخزر، بادغیس، جام، جشت، خواف، زاوه، غور، غرجه.

ص 219: ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان: بلخ، بامیان، پنجهیر، جوزجان، ختلان، سمنجان، طالقان، فاریاب، قوادبان، کالف، دلج.

ص 221: ربع مروشاهجان: مرو، اشفورقان، ابیورد، تفتازان، خاوران، سرخس، شبرقان، مروالرود، بارز.

**سفرنامه ابن بطوطه – عربی: 756 ق / 1355 م {41}**

ص 414: دراین هنگام جلال الدین سنجر پسر خوارزمشاه سلطان خوارزم و خراسان و ماورالنهر بود و شوکت و نیروی عظیم داشت.

ص 433: شهرهای خراسان چهار است دوتا آبادان و دو تا ویران، دوتای آبادان عبارت است از هرات و نیشاپور و دوتای ویران عبارت است از بلخ و مرو {که بدست چینگیز خراب گردید}.

**تاریخ فیروزشاهی – فارسی: 801 ق / 1398 م {42}**

ص 36: المقصود چون این هرسه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلی آمدند دراین ایام عهد دولت سلطان علاوالدین بود – حضرت علاوالدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود.

ص 125: بلکه درهوای تابستان چون راه گذران ازعراق و خراسان دران محل میرسیدند چهارجیتل سبوی آب ببها میخریدند - یعنی بی آبی دران زمین اینچنین بود ...

**زبدت التواریخ حافظ ابرو – فارسی: 830 ق / 1427 م {43}**

ص 46: دراین سال که ولادت با سعادت حضرت صاحب قرانی اتفاق افتاده ... در بلاد ایران زمین چهارماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب فرات بود، که ایرانشهر عبارت از این بلاد است و ممالک روم نیز داخل ممالک ابوسعیدی بود.

ص 62: حکومت خراسان در زمان سلاطین مغول که از نسل چنگیزخان در ایران زمین سلطنت و پادشاهی کردند همیشه به فرزندی یا برادری یا معتبر ترین امرا تفویض فرمودندی...

**جغرافیای حافظ ابرو – فارسی: 833 ق / 1429 م {44}**

ص 60: اول خرابی که در بغداد واقع شد آن بود که چون هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیزخان به فرمان برادرش منکوقاآن با لشکرهای جرار به تسخیر ممالک ایران آمد، بعد از قلع و قمع ملاحده، متوجه بغداد گشت.

ص 73: بعد از مدتهای مدید که نوبت حکومت به انوشیروان رسید، او درعمارت مداین بیفزود و آن را تختگاه خود ساخت و درآنجا مقیم شد. فرزندان او بطنا بعد بطن تا ایام عمر بن خطاب رضی الله عنه درآنجا بودند؛ و دارالملک ایران زمین بود.

ص 101: درروزگار پیشین از جیحون تا فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهر های فارسیان. و حالا آن مقدار معموره ارض که آنرا فارس می خوانند، این است که شکل و حد آن بیان کرده می آید. و در روزگار ملکو عجم دارالملک و اصل مملکت بوده است. از همه جهان باج و خراج به فارس بردندی. اما چون اسلام ظاهر گشت و فارس بگرفتند، آنرا از مضافات بصره شمارند به جهت آنکه در ابتدای اسلام، فارس را لشکر بصره گشاد.

ص 161: عرصهٔ فارس زبدهٔ ممالک ایران زمین است. به تخصیص شیراز که تختگاه بلاد فارس است، ...

برعالمیان واضح باشد که خراسان اسم مملکت است و این مملکت عرصه وسیع دارد، حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان و بامیان و اعمال بلاد غربی و کابل و ماورای جبال الغور – که منبع هیرمند است – حد غربی آن به بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود نیستان و جرجان تا بحر خزر و بعضی از حدود قومس و بیابانی که میان خراسان و حدود قومس و ری افتاده، وحد شمالی خراسان منتهی میشود به جیحون که آموی بر کنار آن است ... و آز آنطرف آب را بلاد ماورالنهر خوانند، و جنوبی خراسان حدود سند است کابل و غزنین و اعمال سجستان و بیابانی که فاصله است میان کرمان و خراسان و بیابان فارس، و زمین خراسان درطول از بسطام است تا غزنی که تخمینا دویست فرسخ باشد و در عرض از سجستان تا آب آمویه که تقریبا دویست فرسنگ باشد ... ابرو، 1349: 3-4، و یعقوبی 1347: 63

http://ariarman.org/Great-Iran.htm

**تاریخ مبارکشاهی – فارسی: 838 ق / 1434 م {45}**

ص 38: ودر آخر سال مذکور{655} لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدود أُچه و ملتان رسید – کشلوخان بلبن نیز بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست – سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد – چون خبرعزیمت سلطان و جمعیت انبوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند.

ص 101: در سنه 729 ترمه شیرین مغل برادر خواجه بادشاه خراسان با لشکر های انبوه در ولایت دهلی درآمد ...

ص 162: د رماه ربیع الاول 800 پیرمحمد نبیسه امیرتیموربادشاه خراسان با لشکرهای انبوه آب سنده عبره کرد – حصار أُچه را گرد گرفت ...

**مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی– فارسی: 875 ق / 1470 م {46}**

ص 649: داستان یورش پنج ساله و احوال ممالک ایران و توران: ... بنا بران عزیمت فرمود که از ماورالنهر و توران به جانب ایران و ممالک که سابقا در فرمان آمده بود گذر نماید و جمعی بی باکان را که فتنه انگیخته خونها به ناحق ریخته اند گوشمالی به سزا فرماید ... خواتین و فرزندان از سمرقند شتافته حاضر شدند و امیرزاده محمد سلطان که به رسم منغلای پیش رفته از جیحون گذشته بود جریده باز آمد و اطبای بزرگ ترک و تاجیک به وظیفۀ معالجت و تقویت طبیعت قیام نمودند و امیرسیف الدین بر سر ایشان بود.

ص 731: حضرت صاحب قرانی سلطنت خراسان تا به قومس و مازندران و سیستان تا حدود هندوستان را به فرزند ارجمند پادشای عالی همت ... والدین شاهرخ بهادر عنایت فرمود (سنۀ 799 ق).

ص 816: حضرت صاحب قران، بعد از یورش هندوستان، زیاده از چهارماه در سمرقند، توقف نفرمود و باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد ... و ایلچی به خراسان فرستاده امیرزاده شاهرخ را فرمود که با لشکر خراسان متوجه آذربایجان شود و حضرت صاحب قران با لشکرهای گران در افتتاح شهور سنه 902 از جیحون عبور نمود.

ص 819: داستان آمدن حضرت صاحب قران از توران به ایران و فتح شام و روم تا سرحد فرنگستان به مدت هفت سال: حضرت صاحب قران، بعد از فتح ممالک هندوستان، چون در سمرقند خبر اختلال احوال عراقین و آذربایجان شنود، با سپاه

توران و ایران بل تمام جهان، به عزم تسخیر شام و روم تا سرحد فرنگستان نهضت فرمود.

**روضات الجنات زمچی اسفزاری– فارسی: 899 ق / 1494 م {47}**

ص 92: ودیگر از فضای خراسان آنست که درهمه روی زمین عرصهٔ ازآن وسیع تر نیست و عمارتی ازآن بیشتر نی، و هیچ مملکت و ناحیتی بطول و عرض خراسان نیست.

**روضت الصفا میرخواند – فارسی: 903 ق / 1497 م {48}**

ص 583: و هوشنگ را ایران نیز خوانند و فرقه ای ایران را منسوب بدو دارند و زمره ای به ایرج بن فریدون.

ص 620: لاجرم ربع مسکون را به سه قسم منقسم گردانیده: نواحی روم و دیار مغرب و مملکت فرنگ را با اعمال و مضافات آن بر سلم مسلم داشت؛ و بلاد چین و ماچین و ملک تمام ترکستان زمین را به تور داد؛ و ایران را که عبارت از کنار آب فرات است تا شط جیحون که وسط معمورهٔ عالم و خوشترین و بهترین مواضع عرصهٔ گیتی و واسطهٔ عقد دنیاست نامزد ایرج کرد.

ص 920: ابوحنیفه دینوری آورده است که کسری مملکت خود را به چهار قسمت منقسم ساخت و به هرقسمی شخصی از معتمدان خود را که درغایت کرامت و شرافت بودند والی گردانید: یک قسم خراسان و سجستان و کرمان بود، قسم ثانی اصفهان و قم و گیلان و آذربایجان و ارمینیه بود؛ قسم ثالث فارس و اهواز، رابع عراق تا سرحد روم. بعد از انتظام امور مملکت لشکر به طخارستان کشید و کابلستان و چغانیان و بلاد هیاطله را مفتوح ساخت.

**حبیب السیر خواندامیر – فارسی: 930 ق / 1524 م {49}**

ص 183 (ج 1): فریدون باستصواب ارکان دولت و اعیان حضرت ممالک خود را منقسم بسه قسم گردانید بلاد روم و دیار مغرب و فرنگ را با توابع و لواحق بسلم مسلم داشت و تمامی ولایت ترکستان را بتور ارزانی فرمود و عراق و فارس و آذربایجان و خراسان و قهستان را بایرج تفویض نمود و بروایتی ولایات مذکوره را بعد ازآنکه بایرج نسبت کرد ایران گفتند.

ص 185 (ج 1): چون مدت پنجاه سال یا شصت سال از سلطنت منوچهر درگذشت افراسیاب بن پشنگ از جانب ترکستان با لشکر فراوان ازآب آمویه عبور نموده ببلاد ایران درآمد ...

ص 338 (ج 2): چون منکوقاآن بن تولی خان بن چنگیزخان در حدود قراقرم و کلوران افسر پادشاهی بر سرنهاد تایجونویان را با سپاه بیکران بضبط ممالک ایران نامزد فرمود و تایجو از جیحون عبور نموده ...

ص 342 (ج 2): اول کسیکه درزمان خلفای بنی عباس طرح اساس استقلال انداخته نام خلیفه را از خطبه ساقط ساخت ابوالطیب طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که ذوالیمینین لقب داشت واز طاهریان پنج کس در خراسان لوای عدل و احسان برافراشت قریب پنجاه ه چهار سال حکومت خراسان درآن خاندان بود.

ص 532 (ج 2): اما در سنه مذکوره {581 ق} چنگیزخان دربلاد توران بردار ایلا والوس خود شده باندک زمانی استقلال یافت و بسبب مخالفت سلطان محمد خوارزمشاه روی بممالک ایران آورده ...

ص 7 (ج 3): تمامت ولایت مغولستان و ترکستان و را تا سمرقند و بخارا را مفتوح ساخت و بروایتی از آب آمویه عبور کرده و در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت ...

ص 367 (ج 4): ذکر عبورنمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون وشکست یافتن بضرب تیغ امیرشجاع الدین دوالنون ارغون: ... محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود را از مرو رود گذرانید و درحدود بادغیس نیز صدای قتل وغارت در انداخت ودراوایل محرم الحرام سنۀ 912 کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دارالسلطنه هرات است ...

**بابرنامه – فارسی: 937 ق / 1530 م {50}**

ص 80 – 83: کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده است. شرقی آن لمغانات و پرشاور و هشنعرو بعضی از ولایات هنداست. غربی او کوهستان هاست که کرنو و غور دران کوهستان است. شمالی او ولایت قندزو اندراب است، کوه هندوکش در میان است. جنوبی او فرمل و نغز و بنو و افغانستان است ...

بخور درارگ کابل می بگردان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا و هم شهراست و هم صحرا

هندوستانی غیرهندوستان را خراسانی میگویند، چنانچه عرب غیر عرب را عجم میگویند. در میان خراسان و هندوستان براه خشکی دو بندر است، یکی کابل و یکی قندهار. از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار بدخشان کاروان بکابل میآید و از خراسان بقندهار میآید. در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است ...

اگرچه سوات، ویجور و پرشاور و هشنغر در اوایل از توابع کابل بوده اما دراین تاریخ از جهت افغان بعضی ازآنها ویران شده و بعضی از آنها درتصرف افغان درآمده معنی ولایت بودن در آنها نمانده ...

**تذکره همایون و اکبر – فارسی: 999 ق / 1591 م {51}**

ص 2: از تاریخ سنه 949 که حضرت همایون بادشاه بسبب بی مهری برادران و بیوفائی لشکریان از بکر برآمده متوجه خراسان و عراق و ملاقات شاه طهماسب ولد شاه اسمعیل شده ... و سیر تبریز را که پایتخت آذربایجان است ... و از آنجا مراجعت نموده و قندهار را در اوایل سنه 949 از میرزا عسکری – و کابل را در سنه 952 از میرزا کامران گرفته باز بتخت جلوس نمودند.

**تاریخ سند (تاریخ معصومی) – فارسی: 1009 ق / 1600 م {52}**

ص 6: و چون ... ولید بر مسند خلافت نشست و حجاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد، و او ضبط و ربط عراقین نموده، بسرانجام مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت ...

ص 99: چون هلال محرم الحرام سنه 913 طالع شد، محمد خان شیبانی اوزبک با جنود نامعدود و وفود نامحدود مانند مور و ملخ از معبر گزک عبور نموده و عازم تسخیر خراسان گشت.

**تاریخ فرشته – فارسی: 1018 ق / 1609 م {53}**

ص 35: شرح تفویض نمودن رستم دارایی هند را به سورج: گویند که چون خبر فوت فیروزرای به رستم دستان رسید، بنا بربی حقیقتی و بی وفایی که از رای

مذکور به وقوع پیوسته بود، نخواست که فرزندانش هم بر مسند سلطنت هند متمکن گردند. پس یکی از سرداران هندو را که سورج نام داشت و در آن اوان به خدمتش شتافته بود برتخت هندوستان نشانیده خود به ایران مراجعت نمود و او استقلال یافته پادشاه عظیم الشان گشت و از لب دریای بنگاله تا سرحد دکن، جملهٔ حکام، گماشتگان او گشتند ...

ص 59: الپتگین درایام دولت سامانیه از مرتبه رقیت به درجه امارت ترقی کرده، در زمان دولت عبدالملک بن نوح سامانی به ایالت ولایت خراسان سرافراز گشت ... وچون منصور {بن عبدالملک}، الپتگین را به بخارا طلب داشت از وی متوهم گشته به قدم اطاعت پیش نیامد. بلکه در سنه 351 ق/ 962 م علم طغیان برافراشته با سه هزار سوارغلام خاصه خویش از خراسان به صوب غزنین نهضت فرموده و آن ولایت را به ضرب شمشیر مسخر کرده رایت استقلال برافراشت

ص 96: وسلطان {محمود} درآنزمان مکتوبی به خلیفهٔ عباسی، القادربالله، نوشت که "چون اکثر بلاد خراسان به ما تعلق دارد التماس آنستکه آنچه از بعضی بلاد خراسان که درتصرف عمال ایشان است به عمال ما واگذارند". خلیفه چون چارهٔ نداشت اجابت نموده آنچه از ولایت خراسان درتصرف او بود همه را بتصرف یمین الدوله گذاشت.

ص 100: یمین الدوله با سپاه خاصه و 100 هزار نفر از مردم مطوعت الاسلام که از اقصی بلاد ترکستان و ماورالنهر و خراسان وغیره به نیت غزا آمده به انتظار عزیمت سلطان میبودند، متوجه بلاد قنوج شد

ص 290: سلطان این همه نصایح را بر پسر خوانده و امارت پادشاهی داده او را به جانب ملتان رخصت فرمود و محمد خان جمعی کثیر از مغول، که در سرحد های هند بودند، به قتل رسانیده مملکت خود را از تصرف ایشان برآورد و چون تختگاه ایران به قدوم ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان زیب و زینت یافت، تیمورخان که از امرای عظیم الشان چنگیزخان بود و هرات و قندهار و بلخ و کابل و بدخشان و غزنین و غور و بامیان تعلق به او داشت، به واسطه تاخت و تاراج و انتقام بعضی از خویشان وقومان او، که در سنوات سابق درجنگ محمد سلطان هلاک شده بودند، با بیست هزار مغول میان لاهور و دیپالپور درآمده و آن حدود را تاخت و تاراج کرده متوجه ملتان شد.

ص 363: در ذکر سلطنت علاوالدین خلجی: میخواهم دهلی را به یکی از معتمدان درگاه سپرده همچو اسکندر رومی به عالم گیری و اقلیم گشائی مشغول گردم. اول خراسان و ماورالنهر و ترکستان را گرفته ... و فارس و عراق عرب و عجم و شام

و روم و فرنگستان را به تیغ جهانگشا مسخر سازم و ... همچو اسکندر مشهور گردم.

ص 452: چون امیر نوروز، داماد ترمشزین خان که پادشاه زاده جغتایی بود، و بسیاری از امرای هزاره چون به هندوستان آمده نوکری سلطان محمد اختیار کردند و از عراق و خراسان نیز شاهزادگان و امیران و بزرگان به ملازمت رسیدند، و ایشان فتح ایران و توران به سهولت وانمودند.

ص 25 (ج 2): ودر سنه 1510/916 م چون میان مملکت شاه اسماعیل پادشاه ایران، و شیبانی خان فاصله نماند اوزبکان متعرض سحد قزلباش می شدند، شاه اسماعیل ایلچی پیش شیبانی خان فرستاده نامه نوشت که دست تعرض از دامن مملکت عراق کوتاه سازد و این بیت درآن درج کرد:

نهال دوستی بنشان که کام دل به بارآرد   درخت دشمنی برکن که رنج بی شمارآرد

شیبانی خان درجواب نوشت که دعوی سلطنت و معارضه پادشاهان کسی را می رسد که آبا و اجداد او پادشاه باشند، به خویشی تراکمۀ آق قوینلو دعوی خلافت نمودن معنی ندارد و نیز وقتی سلطنت به تو می رسید که مثل من پادشاهی وارث اقالیم سبعه درمیان نمی بود. و عصا و کجکول به تحفه فرستاد که میراث پدر تو و کار تو این است. و اگر قدم از حد خود فراتر نهی از سر خود بیندیش.

شاه اسماعیل درجواب نوشت: اگر سلطنت به میراث می بود از پیشدادیان به کیانیان نمی رسید و به چنگیزخان و به تو خود ازکجا می رسید:

عروس ملک کسی در کنار گیرد چُست   که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

من نیز همین میگویم. اینک رسیدم به جنگ بیرون آی. دیگر سخنان در مصاف گاه گفته خواهد شد و الا این چرخ و دوک که فرستاده ام پیش نه و در پس کاری که به تو لایق است بنشین .

متعاقب نامه، شاه اسماعیل روان شد و حکام اوزبک را از ممالک خراسان به در کرده تا مرو هیچ جا عنان نکشید ... شیبک خان را با تمام مردم هلاک ساختند.

ص 127 (ج 2): جنت آشیانی {همایون}متوجه آن جانب شده در ماه جمادی الاول سنه 1544/951 م با پادشاه ایران شاه طهماسب بن شاه شاه اسماعیل صفوی ملاقات فرموده تعظیم و تکریم و ضیافتی که لایق به حال چنان مهمان و مهمانداری تواند بود به تقدیم رسانید.

ص 484 (ج 2): وبعد از تمام آن قصرمشتری مقام، خسروسپهراحتشام، از بام تا شام، دوستکام به شرب مدام و عیش وعشرت بردوام قیام واقدام می نمود و چنانچه شرط جهانداری است به امور سلطنت نمی پرداخت، از عراق و خراسان و ماورالنهر و لاهور ودهلی، هرجا که لولی و خواننده و سازنده بود، این خبرشنیده، روی به دکن آوردند، و همچنین، قصه خوان وشاهنامه خوان و شاعر و ندیم از اقصای جهان در درگاه او جمع شده، احمد آباد بیدر رشک ایران گردانیده و مردمان دارالخلافه کوچک و بزرگ به مقتضای الناسُ علی دینِ ملُوکِهم به همین کار مشغول شده پیران خرقه پوش خانقا را در رهن میکده ها کردند و شیخان سجاده نشین معتکف خرابات گشته، به پای خُم نشستند.

**تذکره مقیم خانی – فارسی: 1116 ق / 1704 م {54}**

ص 66: درتاریخ 569 بود که چنگیز خان بربلاد شرق برتخت جهانگیری نشست و ... خانان مغول و ترکستان را بالکل برانداخت ... مملکت ختا و ماورالنهر و خراسان و عراقین و رومات و اکثر بلاد شرق و غرب را در تصرف آورد ...

ص 99: و اسکندر خان پدر خود را از کرمینه طلبیده برتخت بخارا نشانیده و خود بعزم کشورگشائی و تسخیر ممالک متوجه شد و تمام عرصه ماورالنهر و ترکستان و کاشغر و دشت قبچاق و بلخ و بدخشان را مسخر نموده قصد استخلاص ملک خراسان کرد و آن ملک را از دست شاه عباس ولد شاه طهماسب تا مقام "یرکوپرک" که اقصای خراسان است گرفته به قلبابا کوکلتاش که از قدیم الخدمتان او بود داد. و قلبابا مدت 12 سال در شهر هرات بوده به حکومت کل ممالک خراسان لوای عزت می افراشت.

ص 128: وچون خبرقتل و عام جماعه قرابی معلوم شاه عباس والی ایران شد، خود او با لشکربی حساب از راه مرو به اندخو و شبرغان آمده قلعات و قصبات آن حدود را منظورنداشته درملک آقچه درآمده سرادقات کینه را برافراشت.

ولی محمد خان این خبررا به برادر خود عرضه نمود. آن خسرو شیردل، نظر بر جمع امرا کرده به جمع کردن لشکرتوران ساخته فرمود که هرکس در رکاب سعادت حاضر است همراه من عازم شود ...

ص 130: شاه عباس با معدودی چند به هزار تردد گریخته به صوب ایران شتافت و بعد از آن فتح، باقی خان به جانب بخارا عازم شده قواعد سلطنت و بسط پادشاهی در ایام او رواج یافته و بند و بست ممکلت داری و قواعد سپاه و رعیت در عهد او تازه گردید.

ص 134: درآن وقت ولی محمد خان به شکارگاه "قرشی" نزول فرموده بود. این خبر را شنیده دانست که امرا مخالفت کرده اند. بی جنگ و جدال نیمه شبی با دو پسر خود گریخته راه خراسان و عراق پیش گرفته به حضور شاه عباس کوچک که والی ممالک ایران بود رفت. شاه عباس او را محترم داشته شرایط مهمانی را به ظهور آورده و به موجب خواهش او هشتاد هزار قزلباش را لشکر همراه او کرده بر سر امام قلی خان فرستاد.

**جهانگشای نادری – فارسی: 1171 ق / 1758 م {55}**

ص 2: و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک وتر شعله افگن گردید، و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت، چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلجائی، و درهرات ابدالی، و در شیروانات لکزیه، و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود، ودر بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهوربه خرسوار، ودر جوانکی عباس نام، و درگیلان اسماعیل نام، ودر خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیه نیز آذربایجان را ازیک سمت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و ازطرف عراق از کرمانشاهان الی کزار بتصرف درآوردند، و روسیه هم نیز از باب الابواب دربند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف گشته و همچنین ترکمانیه صاین خانی استراباد، که اکثراوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند، و الوار بختیاری و فیلی، و اکراد اردلان، و اعراب حویزه و بنادر، حتی گوشه نشینان میان ولایت، سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی و خود فروشی کردند.

ص 371: جواب بحضرت پادشاه سابق الذکرمرقوم شد که قبل براین که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزهٔ مملکت آن طبقه بود. بعد ازآنکه باقتضای تقدیرالهی سلطنت ایران بسلسلهٔ علیه صفویه انتقال یافت درعهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیه، و کابل وتوابع بتصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد.

**تاریخ احمد شاهی محمود حسینی– فارسی: 1187 ق / 1773 م {56}**

ص 54: و پس از نگارش داستان جلوس جاوید نشان و گزارش برخی از وقایع رکاب ظفرتوامان، مجملی از نفاق امرای ایران و برهم خوردگی مملکت خراسان و ترقی و تنزل علی شاه و شاهرخ شاه و میرعلم خان را نیز به جهت ربط مدعا و ظهور بلند اقبالی خدیو کشورگشا، درین صفحه سعادت انتما می نگارم و صادرات

ممالک موضوعۀ ایران و ترکستان و هندوستان و غیره و قلمرو آن حضرت را با محاربات و فتوحات خاقانی ... خود شرف اندوز رکاب ظفر انتساب بوده ام و همگی را به رای العین مشاهده کرده ام، به قید تحریر و تسطیر می آورم ...

ص 125: علی شاه چون قافیۀ زندگانی ازاین قحط و پریشانی برسکنه واهالی {خراسان} دیده، همگی امرای خراسان و عراق را که همراه او بودند، طلبیده در باب رفتن خود از آنجا ... مشاوره ورزید. امرای خراسان به عرض رسانیدند که اول به تسخیرملک قندهار و اطراف آن دیار پرداخته و آن ولایات را از اضداد و اغیار خالی ساخته و سرکشان ترکستان را نیز گوشمال بلیغ داده، اعلام تسلط به جانب عراق باید افراخت و سهراب و معیرالممالک که از اهل عراق بودند، عرض نمودند که اول رفتن شهریار به طرف قندهار لزوم ندارد ... بعد از مطارحه و مشورت ... براین قرار یافت که، اول سردار را با ده دوازده هزار سوار به سمت هرات و استحفاظ آن حدود تعیین ساخته، خود به مملکت عراق پرداخته، سال دیگر با قشون های آن حدود مراجعت به طرف قندهار کرده و آن ملک را با ممالک موضوعه به تصرف درآورده و از آنجا عزیمت هند و توران نمود.

ص 129: علی شاه میخواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیرآسمان مسخر او گردد ...

ص 676: درابتدای این سال {1186} کدورت اشتمال که ایام انقضای حیات همایون و هنگام ارتحال شاهنشاه سعادت مقرون بود، رای صواب نما اقتضای آن فرمود که موازی بیست هزار نفر از غازیان رکاب ظفرپرور را به سعادتمند بلند اختر شاهزاده اسکندر داده، مامور به توقف الکای پیشاور فرمایند و پادشاه تائید سپاه، تیمورشاه را که صدمۀ سطوت و صولتش جگرگسل گردن کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن مآلش زهره گداز نام آوران ممالک ایران است، به دارالسلطنه هرات رخصت معاودت عنایت نمایند و خود که به سبب ضعف و وهن قوای جسمانی طاقت و توانائی کشورگشائی و جهان آرائی نداشتند، در احمدشاهی نشسته، به معالجه و مداوای آن عوارض متضاده بپردازند.

**گزارش سلطنت کابل الفنستون – انگلیسی: 1230 ق / 1815 م {57}**

ص 98: سلطنت کابل این سرزمین ها را در برمیگیرد: افغانستان و سیستان، با بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، قندهار، سند، کشمیر، با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان.

ص 105: افغانان نام عمومی برای کشورشان ندارند؛ ... بنا براین من این نام {افغانستان} را برای کشوری بکار خواهم برد که هم اکنون حدود آنرا شرح دادم. بیشتر بخشهای سرزمین افغان تا غرب مقر در استان مهم و بزرگ خراسان داخل است و بخش باقیمانده خراسان (که مرزهای آنرا باحتمال میتوان توسط آمو، بیابانی که آمو در آن روان است، دشت نمکزار و دریای خزر تعین کرد) در ایران است. گویند که کرمان هم روزگاری در خراسان داخل بوده است؛ چنانکه سیوستان هنوزهم مکرر داخل خراسان شمرده میشود.

ص 158: آنان نام عمومی برای کشورخویش ندارند؛ ... نامی که توسط ساکنان سرزمین به تمام کشور اطلاق میشود خراسان است اما واضح است که بکاربرد این نام درست نیست؛ زیرا از یکسو تمام سرزمین افغانان در محدوده خراسان داخل نیست و از سوی دیگر در بخش مهمی از آن ایالت، افغانان ساکن نیستند.

## تاریخ ایران جان ملکم – فارسی (انگلیسی 1245 ق / 1829 م): 1293 ق / 1876 م {58}

ص 7: حدود ایران تغیرات بسیاریافته ... ازجانب جنوب بخلیج فارس و دریای هند و ازسمت مشرق و شمال و مشرق بآب سند و رود جیحون منتهی میشود شمال آن ببحر خزر و کوه البرز و مغرب آن بنهرفرات پیوندد. بعضی از ارباب جغرافیای ایران حدود قدیم این ملک را زیاده وسعت میدهند چنانچه چهار دریا را که عبارت از بحراسود و بحر احمر و دریای خزر و خلیج فارس و شش رود عظیم که فرات و دجله و ارس و جیحون و رود پنجاب و نهر اتل باشد همه را در داخل حدود این ملک میگیرند...

## بستان السیاحه شیروانی – فارسی: 1247 ق / 1831 م {59}

ص 234: خراسان رکن اعظم کشور ایران است و مملکتی است مشهور جهان مشتملست بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار همگی از اقلیم چهارم و محدود است از مشرق بملک زابل و توران و از مغرب بولایت عراق و طبرستان و ازجنوب بکرمان و قاین و سیستان و ازشمال بخوارزم و جرجان. اکنون تمامت بلاد قاین و مفازه و جرجان و سیستان وبعضی بلاد طبرستان از مملکت خراسان محسوب میشود. ولایت خراسان برچهار بلوک محتویست: اول طخارستان، دویم مرو شایجهان، سیم نشابور، چهارم هرات ...

پوشیده نماند که لفظ خور در لغت فرس خورشید را گویند و سان محل و مکانرا نامند. چون آنکشور سمت مشرق ایران افتاده لهذا آنملک را خراسان نام نهاده اند یعنی محل برآمدن آفتاب ...

درسنه 129 هجری ابومسلم مروزی از نژاد گودرز و از داعیان دولت بنی عباس خروج و بر اورنگ امارت عروج فرمود و آنولایت را از مروانیان استرداد نمود. درزمان خلافت مامون ابن هارون ملوک طاهریه ظهورکردند و تمامت خراسان را در تصرف آوردند. در سنه 277 هجری ملوک سامانیه در آنولایت کوس استقلال زدند و در زمان المطیع لامرالله بن المقتدربالله سنه 357 هجری سلاطین غزنویه در غزنین و بلخ و نواحی آن ظهورنمودند و درزمان الطایع بالله بن المطیع بالله جمع خراسانرا مسخرکردند ودر اوقات خلافت القایم بالله بن القادربالله درسنه 438 هجری آل سلجوق بکشورخراسان استیلا یافتند و درهنگام خلافت المقتضی بالله بن المستظهر بالله در سنه 543 هجری ملوک غور براکثر بلاد آندیار مستولی شدند و درزمان المستنجد بالله بن المقتضی بالله در سنه 551 هجری خوارزم شاهیه آنملک را مسخر نمودند ودرروزگارالطاهربالله بن الناصربالله در 617 هجری چنگیزخان ازجیحون گذشته و آنولایت را بکشود و اکثر اهالی خراسانرا قتل نمود و درایام دولت المستنصربالله بن الطاهربالله درسنه 641 هجری ملوک کرت بحکم آل چنگیز در بلدۀ هرات ونواحی آن مقتدرگردیدند و درسنه 737 هجری امرای سربداران در سبزوار و توابع آن بامارت رسیدند ودر سنه مذکور بطغیان تیموریان در جرجان و مضافات آن خروج کردند و در سنه هفت صد وشصت و اند هجری امرای جغتائی دربلاد بلخ و نواحی آن ظهورنمودند و در سنه 781 آل تیمور در آندیار مستقل شدند و در 923 هجری شاهی بیک خان ازبک آنملک را مسخر کرد و در 926 هجری شاه اسمعیل صفوی از تصرف ازبکان برآورد و بعد از چندگاه عبید خان و عبدالله خان و عبداللطیف خان از جماعت ازبکان بحکم آنکه هرکسی پنجروزه نوبت اوست، چند سال علی سبیل الاختلال حکومت نمودند، آنگاه اولیای صفویه تصرف نمودند.

بعد از انقراض دولت ایشان هرج و مرج تمام باحوال اهالی آنمقام راه یافت. آخرالامر نادرشاه ابن امامقلی بیک افشاردر حدود سنه 1145 با هزاران زحمت و رنج آنملک را تصرف نمود.

بعد ازانقراض دولت نادری تا حال که سنه 1247 هجریست امرای آندیار بطریق ملوک الطوایف مسلوک دارند و چندین طایفه در آنملک حکومت گذارند: اول اولیای دولت قاجاریه از بسطام الی مشهد مقدس، دویم جماعت افغان در هرات و نواحی آن، سیم ترکمان در بادغیس و سرخس و غیره، چهارم ازبکیه در بلخ و توابع آن، پنجم جماعت افشار دراندخوند و شبرغان، ششم فرقۀ جلایر در کلات، هفتم حکام بخاری در مرو و توابع آن، هشتم طایفه قرائی در تربت جام حیدریه، نهم قوم هزاره در باخزر، دهم تیموری در خواف و لواحق آن، یازدهم قبایل عرب در تون و طبس و فرقۀ در قاین ، دوازدهم طایفۀ کرد در خبوشان و چناران، سیزدهم جمعی در غورو غرجستان، چهاردهم گروهی ازبک درخلم و قندز،

پانزدهم از ترکمان در مهنه و نسا و جمعی دیگر از هزاره در جبال هرات و غیره. ازاینها که مذکورشد درگوشه و کنار بسیارند که سراطاعت بهیچکس فرو نیارند. فقیرگوید خراسان همواره مرکز سلاطین جم شوکت و مقر خواقین فریدون حشمت بوده و جمعی از اصحاب ائیمه اطهارند که از آندیار ظهورنموده اند چندان حکمای عظام و عرفای کرام و علمای ذوی الاحترام و شعرای عالیمقام از آنجا ظهور کرده اند که زیاده از چند و چون و از شماره بیرونست.

ص 124: مخفی و پوشیده نماند که قدیم الزمان ایران را پارس گفتندی، چه که پارس ابن پهلو ابن سام ابن نوح آن ملک را آباد نموده و باسم خویش موسوم کرد و عربان پا را بفا مبدل نموده فارس گفتند. جمعی از مورخان گویند فارس ابن طهمورث ابن کیومرث آنملک را عمارت کرد وعموم اهل سیردرخصوص اینخبر متفقند که چون فریدون مملکت خود را بسه قسمت تقسیم نمود ملک ماوراالنهر را که بتوران شهرت دارد و جانب شرقی ایران واقع شده بتور عنایت فرمود و مرزبوم روم که سمت غربی ایران اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و کشور ایرانرا بکف کفایت ایرج گذاشت بدانجهت بایران موسوم گشت. قدیم الایام وسعت آنمقام از لب فرات تا کنار جیحون طولا و ازباب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضا بوده و بمرور دهور و کرور شهور هرولایتی باسم صاحب ایالتی مسمی گردید.

آندیار مشتمل است بر اقلیم دویم وسیم و چهارم وپنجم و مربی اکثر بلادش آفتابست و درآنمکان جبال و تلال بیشتر ازدشت و بیابانست و محدود است از طرف مشرق بولایت توران و کابلستان و از سمت جنوب بدریای عمان و از جانب مغرب بملک عرب و شام و روم و ازجهت شمال بجبال البرز و بحر خزر و مشتملست بر22 ولایت. بدینموجب اول آذبایجان، دویم اران، سیم ارمن، چهارم جیلان، پنجم خراسان، ششم خوزستان، هفتم زابلستان، هشتم سجستان، نهم شیروان، دهم طبرستان، یازدهم طالش، دوازدهم عراق عجم، سیزدهم عراق عرب، چهاردهم فارس، پانزدهم قهستان، شانزدهم کرمان، هفدهم گرجستان، هجدهم کردستان، نوزدهم کوه کیلویه، بیستم موغان، بیست و یکم مفازه، بیست و دویم مکران و هریک از ولایات مذکور مشتملست بر بلاد معمور و قصبات مشهور و مواضع خوب ومراتع مرغوب وجبال بسیار و تلال بیشماروصحاری پر نخجیر و براری دلپذیر. گویند ملک دیاربکر و داغستان و بلوچستان بلکه تا حد ارزنجان روم از کشور ایرانست.

**سفرنامۀ گادفری(غزنی، کابل و افغانستان) – انگلیسی: 1256 ق/1840 م {60}**

ص 102 – 104: ما در دوازدهم جون آخرین صعود را نموده و بر سرکوه خیمه زدیم که بلند ترین نقطه کوتل دربین دیرهبند و غزنی است ... هوا با نباتات خوشبو معطرشده بود. یکتعداد درختها اینطرف و آنطرف پراگنده بود که عمدتا زیتونهای

وحشی و بته های کوهی بودند. منظرۀ صعود چنین بود. نسیم دلآویزی از سمت شمال میوزید، ناگاه یک پتان فریاد زد: "خراسان! خراسان!" و افزود: "صاحب! صاحب! یک رایحۀ این نسیم ارزش یک لک روپیه در هندوستان دارد". من با او کاملا موافقت کردم.

ما بعدا آخرین سرچشمۀ دریای گومل را دیدیم که تقریبا یک جویچه بود. من از قلۀ کوه گذشته و از نوشیدن آب جویباری که رو بپائین و بطرف غرب جریان داشت، لذت بردم. همه "خراسان! خراسان!" فریاد زده و قرارمعلوم همه افراد کاروان می دانستند که منظرۀ آن کشور در پیشروی شان قرار دارد. باید متذکر شوم که منظور لوهانیها در بحث خراسان، محدودۀ خراسان اصلی نیست، اما این نامگذاری را مثل دورۀ بابر، تا دامنه های غربی کوههای سلیمان گسترش میدهند.

اولین و برجسته ترین نما در مقابل ما سلسله کوههای نارواه در شمالغرب قرار داشت که قله های آن پوشیده از برف بود. جهت کابل و غزنی بطرف غرب، کندهار بطرف جنوبغرب و تخت سلیمان و دیرهبند در جنوبشرق قرارداشت. معلوم میشد که یک مسافرت یک روزه کافی است تا ما را به جلگه غزنی برساند؛ در ماورای آن سلسله های کم ارتفاع چشم ما را به افقهای غربی رهنمائی میکرد. ترمامیتر در نیمه روز نشان دهندۀ 84 درجه در سایه بوده و نقطۀ غلیان آن یک ارتفاع حدود 8 هزارفت را بدست میداد.

### آریانای ویلسن – انگلیسی: 1257 ق / 1841 م {61}

ص 119 - 122: نام آریانا شاید بندرت با دقتی که شایسته آنست توسط نویسندگان قدیمی و یا مفسرین معاصر آن استعمال شده باشد. این نام توسط هر دو منبع غالبا بطور نادرست با نام آریا مغشوش گردیده؛ و یا گهگاه درمواردیکه تفاوت آن درک شده، بازهم بطور دقیق نشان داده نشده است. ازاینکه این نام در زمان های اولیه برای یونانیان شناخته شده باشد، مورد شک و تردید است. آریانا توسط هیرودوتس تذکر داده نشده، باوجودیکه او دربارۀ اری صحبت میکند: بآنهم معلوم میشود که او آگاهی ناقصی دربارۀ این نام دارد، ... طوریکه او میگوید که پارسیان قبلا خود را بنام ارتای نامیده و مادها اصلا اری میباشند. درزمانهای بعدی تشخیص بهتری صورت میگیرد، با وجودیکه پتولیمی ذکری از اریانا ندارد، بطور کامل توسط سترابو توضیح شده و پلینی میگوید که دربرگیرندۀ اری با مردمان دیگر است. لذا میتوان استنباط کرد که این موضوع برای مقامات ذیصلاح، راویان معاصرتهاجم الکساندرمعلوم بوده و آنها این نام را از بومیان کشوراشتقاق نموده اند که همیشه در بین آنها واضح بوده و در واقعیت، همان ایران یعنی نام اصلی پرشیای کهن است.

باوجودیکه بعضی اشکالاتی در متن سترابو بارتباط مرزهای اریانا وجود دارد، بآنهم آنها بسیار زیاد مهم نبوده، وسعت عمومی و موقعیت کشور نام نهاد را متاثر نمیسازد. در مرزهای شرقی و جنوبی عدم توافقی وجود ندارد. مرز شرقی اریانا اندوس و جنوبی آن بحرهند است از دهانه اندوس تا خلیج فارس. مرز غربی در جائی گفته میشود که یک خط فرضی کشیده شده از دروازۀ کسپین تا کرمانیا است. در جای دیگر از قول ایراتوستینیز گفته میشود که یک خط جدا کنندۀ پارتینی از مادها و کرمانیا از پاریتاکینی و پرشیا - که دربرگیرندۀ تمام یزد و کرمان باستثنای پارس میشود. گفته میشود که مرزهای شمال، کوههای پاروپامیزان و یا همان کوه های است که ادامۀ آن مرزشمالی هند را میسازد. در جای دیگری گفته میشود که ... این نام دربرگیرندۀ بعضی حصص پرشیا و مادها و همچنان تا شمال بکتریانها و سغدیانها بوده و بطور مشخص گفته میشود که بکتریانا یک بخش اصلی اریانا است ... یک دلیل آشکار برای سترابو جهت شامل ساختن حصص شرقی پارسیان، بکتریان و سغدیان با مردمان اریانای جنوب هندوکش عبارت از وابستگی زبان آنهاست"چون دراکثریت موارد دارای زبان واحد اند"... بدون تردید زبان مردمان اکثریت این مناطق تا اندازۀ زیادی یکسان بوده و درواقعیت، آنها باشندگان بومی کشور واحدی اند.

حالا نمیتوان تردید داشت که اریا و اریانا و یکتعداد نامهای قدیمی که اریا عنصر متشکلۀ آنست، ... با واژۀ هندی اریا ... ربط دارد. مطابق مانو، اریاورته ... در بین کوههای هیمالیا و ویندهای ... تا بحیرۀ غربی قراردارد ...

لذا گفته میتوانیم که ایَریا و ایَریانا واژه های کهن پارسی میباشد که بشکل اریا در نامگذاری مناطق هندوها، بشکل ایران درسکه های شهزادگان ساسانی و بشکل اریانا توسط یونانی های عهد الکساندر ثبت و استعمال شده اند.

**سفرنامه کابل بُرنِس – انگلیسی: 1258 ق / 1842 م {62}**

ص 54 – 55: شکارپور یکی از شهرهای درجه اول در تجارت اندوس{رود سند}بشمارمیرود... این شهربه فاصله 28 میل درغرب اندوس و نزدیک مرز شمالی سند قرارداشته وفاصله آن از بندر بوکُر نیز همین حدود است. این شهر بطرف مرز شمالی سند تا روزان در مسیر راه کندهار و کلات از طریق کوتل مشهور بولان وسعت دارد: طوریکه تاجران همیشه از شکارپور و دیرۀ غازی خان (شهری بالاتر از آن)، بنام "دروازه های خراسان" یاد میکنند، نامی که در اینجا مشخصۀ سلطنت کابل است.

ص 80: درواقعیت دیرۀ غازی خان و شکارپور، طوریکه قبلا گفتم، همیشه توسط مردم بحیث دو "دروازۀ خراسان" شناخته میشوند.

**تاریخ احمد – فارسی: 1266 ق / 1850 م {63}**

ص 5 – 7: دربیان جلوس فرمودن احمد شاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان ... چون احمد شاه از انتظام ملک قندهارو کابل وپشاور وبعضی از ملک خراسان فراغت حاصل کرد قصد تسخیر هندوستان پیش نهاد ...

ص 54: بوقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نبیرهٔ فتح علیخان قاجار پادشاه ایران بر هرات که دروازهٔ شهر خراسان است بقصد تسخیر آنشهر شجاع الملک را بموجب درخواست او افواج کثیره همراه کرده درکابل و قندهار فرستاد و بعد رسیدن درآنجا سرداران انگریزیها او را برتخت سلطنت خراسان بدین سبب که ملکش موروثیست نشانید و ازطرف او درتمام آنملک عمل نمودند ...

**فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها – انگلیسی: 1270 ق/ 1854 م {64}**

ص 210 (ج اول): آریانا نه در تاریخ هیرودوتس {425 ق م} ذکر گردیده، نه در گزارش تاریخی ارین {146 م}، نه در جغرافیای پتولیمی {168 م} و نه در فرهنگ جغرافیای ستیفانوس بیزنتینوس {قرن 6 م}. آریانا بطور کامل توسط سترابو {24 م} توضیح گردیده و پلینی {79 م} هم میگوید که {آریانا} شامل اری با قبایل دیگر است.

برداشت سترابو از وسعت و قلمرو آریانا را میتوان از مقایسه نظرات متفاوت او در بارهٔ آن بدست آورد. او در مورد مرزهای شرقی و جنوبی آریانا نظر واحد دارد: مرز شرقی را اندوس {سند} و مرز جنوبی را بحر هند از دهانه اندوس تا خلیج فارس میداند. اما در مورد مرز غربی دو نظر دارد: در مورد اول مرز غربی را یک خط فرضی از دروازه کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم مرز غربی را (از ایراتوستینز، 194 ق م، نقل میکند) یک خط جدا کنندهٔ پارتینی از میدیا، و کرمانیا از پاریتاسینی و فارس میداند (که شامل تمام یزد و کرمان معاصر باستثنای فارس میشود).

در مورد مرزهای شمالی نیز دو نظرمیدهد: در مورد اول مرزهای شمالی آریانا را کوههای پاروپامیزانها {هندوکش} میداند که ادامه آن مرزهای شمالی هند را میسازد. در مورد دوم، مطابق اپولودوروس (120 ق م) نام آریانا را نه تنها شامل بعضی مناطق فارسها و مادها، بلک شامل بکتریانها و سغدیانها در شمال نیز میداند. چون باشندگان تمام این مناطق تقریبا با یک زبان واحد صحبت میکنند. پلینی چهار ایالت غرب رود سند یعنی گیدروزیا، اراکوزیا، اریا و پاروپامیزوس را مربوط هند میداند درحالیکه سترابو آنها را متعلق به آریانا میداند.

**ظفرنامه خسروی – فارسی: 1279 ق / 1862 م {65}**

ص 176: گفتاردربیان یورش امیرصاحبقران ظفرقرین معدلت آیین کرت سوم از پایتخت توران زمین به جانب ممالک فرغانه زمین و فتح نمودن ملک خوقند و خجند و اندجان و مرغینان و کاسان و شهر خان مع توابع و لواحق آن تا به سرحد ولایتهای کاشغر و یارکند و به آسانی به دست آمدن دارالملک بلاد تاشکند و ترکستان و سراپای دشت قپچاق تا به سرحد شرق قرغیز مع ایلاتیه قرغیز و قزاق و قلماق تا حدود مملکت روس.

ص 221: شاه طهران درآن اوان جعفرنام سرهنگ خود را سرآمد نموده، به همراهی بیست هزارلشکربه جانب ولایت سرخس فرستاد. لشکر فرمودۀ آن آمده سرخس را محاصره نموده به تنگ آورده بود که کلانان تکه عهد و پیمان نموده برآمده، جعفرخان را دیده بیلاکات وافره کشیدند. با وجود آن عهد وپیمان سردار لشکر چندی از کلان شوندگان نام آور جماعت تکه را آق اویلی نموده کوچانیده گرفته به جانب ایران زمین مراجعت فرمود.

**تاریخ سلطانی – فارسی: 1281 ق / 1864 م {66}**

ص 10 – 13: افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منیع دربین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده و دولت روس و انگلیس و ایران بدان روی تسخیرنهاده ... چون سرحد شمال این ولایت جبل هندوکش است ... و این کوه سربلند بسان سد سکندری فاصل ترکستان و افغانستان گردیده ... دارالملک این ولایت شهرکابل است که مابین دوکوه واقع شده است جمعیتش به پنجاه هزار نفس میرسد درجنب شمالش امیرشیرعلیخان شهری مسمی بشیرپور بنیاد نهاده است که تا حال ناتمام افتاده است ... دیگرقندهاراست ... جمعیتش ازافغان و ملل غریبه بچهل هزار میرسد ... دیگر هرات ... بیست و هشت هزارجمعیت دارد ...

**حیات افغانی حیات خان – انگلیسی (فارسی:1282 ق/1865 م): 1291 ق /1874 م {67}**

ص 1 – 3: ازافغانستان درکتب قدیم هندوان بنام بلهیک- دیس یاد میشود. پارسیان آنرا بنام زابلستان وکابلستان وپس ازاشغال یونانیان بنام باختر یا بکتریا نامیده شده است. فاتحین مسلمان قسمت غرب کابل و قندهار را بنام خراسان (که اصلا توسط انوشیروان گذارده شده است) نامیده اند که هرات مرکز آن بوده و قسمت شرقی آنرا بنام روه یا "کوهستان" یاد کرده اند ... نام کشوربصورت واضح از نام قوم غالب (حاکم) در آن اشتقاق شده ... مرزشمالی آنرا سلسله کوههای هندوکش از

ترکستان جدا میکند، درغرب آن فارس قرار دارد، جنوب آن بلوچستان است ...در شرق توسط دریای سند ازپنجاب جدا شده است...هزارستان شامل افغانستان نیست

**یادداشتهای راورتی – انگلیسی: 1293 ق / 1876 م {68}**

ص 329 – 330: این سلسله کوههای بزرگ {سلیمان} که در بین کندهار و دیره جات قراردارد طولا از درهٔ خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دادر در جنوب حدود 300 کروه بوده و پهنای آن حدود 100 کروه میباشد. دراین محدوده که ساحهٔ وسیعی را دربرمیگیرد، دره ها وجلگه های متعددی وجود دارد؛ در اینجا و بخصوص درمجاورت و اطراف کاسی – غر یا شیوال بود که قبایل افغان مطابق به عنعنهٔ ایشان، اولا مسکن گزیده و متعاقبا بتمام جهات گسترش یافتند. همین محدودهٔ فوق الذکر عبارت از افغانستان اصلی میباشد ... نام اصلی منطقهٔ افغان از نقطهٔ بنام تیراه و کاسی-غر ایجاد شده است، جائیکه زیارت حضرت سلیمان قرار دارد کوه ها بسیار بلند بوده و بطورمداوم پوشیده از برف است. در مسیرهای مجاورآن بطرف غرب، جنوب وشرق ونزدیک به ساحات پوشنگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کمیاب، زراعت غیرکافی و باشندگان آن کم میباشد...

مولف تذکرت الملوک بطور دقیق میگوید که: "افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت کندهار وسعت دارد، طوریکه در تشکیلات سلطنت صفویه قرارداشت".

ص 469 – 470: افغانها منطقهٔ قسمت غربی سلسله کوه مهترسلیمان را همیشه بنام خراسان یاد کرده اند؛ ما دراینمورد شهادت گادفری را در سفرنامهٔ "غزنی، کابل و افغانستان" در اختیار داریم ... منظور نوهارنیها و لوهارنیها اینستکه، طوریکه او نشان میدهد، تا پای سلسله، او بعدا ایستاده شده و خراسان را مینگرد، طوریکه از فریاد های تمام جوانب باثبات میرسد، وقتیکه تقریبا به قله میرسند و از افغانِ که خیز زده و میخواهد اولین منظرهٔ آنرا مشاهده کند. محل "کوههای پشتو، یا مطابق بومیان، مرز خراسان و هند" چندین منزل قبل از رسیدن به سرکوه یا قلهٔ کوهها قرار دارد ... کتاب ممالک و مسالک و یکتعداد آثار دیگر نشان میدهند که غزنین و ساحات آن ... شامل خراسان بوده است، و درنقشه های خراسان و غور موجود دراین اثر، یک ساحهٔ وسیع شرق دریای هیرمند، و در جنوبشرق تا سیوی مناطقی اند که دربین خراسان و هند قرار دارند.

مولف متذکره میگوید که غزنین مثل کابل دروازهٔ هندوستان است. مرزطبیعی شمال خراسان از زمانهای قدیم اکسوس بوده است ... درزمانهای قدیم، بسیارپیش از ظهور اجداد قبایل افغان، این محل {زابل} یکی از جبهات مستحکم جانب هند بوده است؛ و در زمان اولادهٔ قیس- عبدالرحمن با نام فامیلی پتان که تعداد شان به چند صد نفر نمیرسید و حالا به صدها هزارمیرسد، رو به زوال رفته و متروک

میشود(مانند پکتویس، گنداری، اپاریتای، ستاگیدای و دادیکای. اززمان هیرودوتس که قصه های جالب شرق دور را از سربازان مزدور و بیسواد موجود در ارتش پارسیان شنیده، چه تعداد قبیله بخصوص در این محل نابود شده و یا چه تعداد ظهورنموده، شگوفان شده، پوسیده، بیجا شده و یا منقرض گردیده، واقعیتی است که متاسفانه نمیتوان به آسانی رد پای آنها را گرفت!).

**تبارشناسی افغانستان بیلیو – انگلیسی: 1308 ق / 1891 م {69}**

ص 9 - 10: منطقه ایکه حالا افغانستان نامیده میشود آریانای قدیم یونانیها است ... نام افغانستان طوریکه بمناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربُرد دارد ... این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب درآن داده شده ... خراسان نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکارمیبرند درحالیکه خارجیها آنرا افغانستان میخوانند ...پتولیمی آریانا را به هفت ولایت مارگیانا (مرغاب یا مرو)، باکتریانا (بلخ و بدخشان و حالا ترکستان افغانی)، آریا (هرات)، پاروپامیزوس (هزاره و کابل تا اندوس بشمول کافرستان و دردستان)، درنگیانا (سیستان و کندهار)، اراخوزیا (غزنی و کوههای سلیمان تا اندوس) و گیدروزیا (کاچ و مکران یا بلوچستان) تقسیم میکند.

تبصره: تقسیم بندی آریانا به هفت ولایت توسط بیلو در مقالهٔ "آریانای جعلی و افغانستان خیالی ..." مورد بحث قرار گرفته و رد گردیده است {70}.

**سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج– انگلیسی: 1323 ق/1905 م {71}**

ص 409: خراسان درزبان قدیم فارسی بمعنی خاورزمین است. این اسم دراوایل قرون وسطی بطورکلی برتمام ایالات اسلامی که درسمت خاورکویرلوت تا کوه های هند واقع بودند اطلاق می گردید وباینترتیب تمام بلاد ماورالنهر را درشمال خاوری باستثنای سیستان و قهستان شامل میگردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین وپامیر وازسمت هند جبال هندوکش بود ولی بعدها این حدود هم دقیقتر وکوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران درقرون وسطی بود ازسمت شمال خاوری اررود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد...

ایالت خراسان دردورهٔ اعراب یعنی درقرون وسطی به چهارقسمت یعنی چهارربع تقسیم میگردید وهرربعی بنام یکی از چهارشهربزرگی که در زمان های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشابور و مرو وهرات و بلخ خوانده میشد. پس ازفتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو

و بلخ بود ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را بناحیهٔ باختربرده نیشابور را که شهرمهمی درغربی ترین قسمتهای چهار گانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.

**تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان – عربی: 1332 ق / 1914 م {72}**

ص 47 (ج 2): درزمان مامون به 20 اقلیم (استان) شرقی و هفت اقلیم غربی تقسیم میشده: هفت اقلیم یا مملکت و استان غربی: دیار عرب (عربستان) جزایر و نواحی خلیج فارس، دیار مغرب (ممالک شمالی افریقا)، مصر، شام، جزایر مدیترانه وسواحل آن جزیزه. بیست اقلیم شرقی: عراق، خوزستان(اهواز)، فارس، کرمان، مکران، و بلاد جبل (عراق عجم)، دیلم (گیلان)، طبرستان (مازندران)، جرجان (گرگان)، قومس (سمنان و دامغان)، طوران سند، آذربایجان، بلاد آران (قسمتی از قفقاز)، خراسان، سیستان، ماورالنهر(آنطرف جیحون)، خوارزم.

ص 58: خراسان بزرگترین و حاصل خیز ترین اقلیم های (استانها) مشرق میباشد، ازشمال شرقی بماورالنهر، ازجنوب شرقی بسند و سیستان، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان)، ازجنوب بکویر خراسان و فارس و از مغرب بقومس محدود میباشد. خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین آن نیشاپور، مرو، هرات، بلخ، کوهستان، طوس، نسا، ابیورد، سرخس، اسفراین، بوشنگ، بادغیس، گنج رستاق، مرورود، گوزگان، طخارستان، زم و آمل است. حاکم نشین آن نیشاپور بزرگترین شهرخراسان است و آنرا ابرشهر هم مینامند.

**جغرافیای افغانستان محمد حسین – فارسی: 1341 ق / 1923 م {73}**

ص 4 - 6: آریانه – علاقه وسیعه بوده و پای تخت آنمقام هرات و کابل گاهی درین داخل و گاهی ازین علیحده میشد ... درسلطنت اسلامیه علاقه از کابل و قندهار و هرات تا طوس خراسان مشهور بود و حصهٔ مشرقی روه ...

**افغانستان محمد علی خان – فارسی: 1346 ق / 1927 م {74}**

ص 57: ملک افغانستان به یونانیها معلوم بوده ولی اسم آن در آنوقت آریانا بود. و حصهٔ شرقی مملکت عظیم ایران شمرده می شد.

**جغرافیای تاریخی ایران بارتولد – روسی: 1348 ق؟ / 1929 م {75}**

ص 1 - 7: ایران ازلحاظ مفهوم جغرافیائی نه منطبق با سرزمینی است که ایرانیان مثل یک واحد نژادی سکونت داشتند و نه با خطهٔ که نفوذ تمدن ایران بسط داشته و

نه با صفحهٔ که زبان فارسی یعنی زبان ادبی ایران رواج یافته بود ... کلمهٔ "ایران" و "توران" درعلم جغرافیا بکلی یک معنی دیگری پیدا کرده است. مراد از ایران فلاتی بوده که عبارت از حوضهٔ داخلی و سرحد آن درشمال حوضهٔ بحر خزر و ارال و درجنوب و غرب و شرق حوضهٔ اقیانوس هند بین دجله و هند بوده است و مقصود از "توران" حوضهٔ دریای ارال ... بالاخره وسیعتر ازاینها سرزمینی بوده که زبان ادبی عمده ایران که بزبان "فارسی جدید" موسوم و در دوره اسلام تشکیل شده انتشاریافته بود در صفحات وولایاتی که از حدود ایران (ازلحاظ زبان) بس دور افتاده بود بفارسی نگارش میکردند یعنی از اسلامبول گرفته ... تا کلکته و بلاد ترکستان چین نگارش فارسی رواج داشت.

## نتیجه گیری

قبل ازنتیجه گیری باید دونکته را خاطرنشان کرد: اول - ذکرموقعیت ها، محدوده ها و فواصل درمنابع کهن تاریخی از یکطرف بعلت نبودن مرزهای مشخص و از طرف دیگر بعلت نبودن وسایل (اندازه گیری و جهت یابی)، نمیتوانست از دقت امروزی برخوردار باشد. دوم - مفهوم و محدودهٔ مناطق کهن جغرافیائی (مانند کابل، زابل، بلخ وغیره) با مفهوم و محدودهٔ امروزی آنها تفاوت زیاد دارد.

آنچه دراینجا ازمنابع پس ازاسلام رونویس وتقدیم علاقمندان وپژوهشگران گردیده دربرگیرندهٔ معلومات زیادی است (مانند اسمای شهرهای کهن، محدودهٔ آنها، زبان پارسی وغیره). اما به ارتباط موضوع مورد بحث و باوربه آنچه دراین منابع آمده، باوجود تفاوتهای کم وبیش میتوان به نتیجه گیریهای عمومی زیر رسید:

### ایران

پیش از روزگارفریدون، صحبت از شاهان "جهان" است. برای بار اول، فریدون، جهان را بین سه پسر خود تقسیم میکند: پارهٔ شرقی (یا ترکستان و چین) را به تور میدهد (که بنام توران مسمی میشود)، پارهٔ غربی (یا روم و مصر) را به سلم میدهد و پارهٔ میانگین یا وسط جهان (عراق، خراسان و هندوستان) را به ایرج میدهد (که بنام ایران) یاد میگردد (نقشهٔ 1 دیده شود):

| | |
|---|---|
| نهفته چو بیرون کشید از نهان | به سه بخش کرد آفریدون جهان |
| یکی روم وخاوردگر ترک و چین | سیم دشت گردان و ایران زمین |
| نخستین به سلم اندرون بنگرید | همه روم و خاور مراو را سزید |
| دگرتور را داد توران زمین | ورا کرد سالار ترکان و چین |
| ازایشان چو نوبت به ایرج رسید | مراو را پدر شاه ایران گزید |

این ایران مرزهای دقیقی ندارد. اما اکثریت شهرهای ایران متذکره در شهنامهٔ فردوسی (مانند فاریاب، بلخ، اندراب، پنهجهیر، بامیان، گوزگانان، بدخشان، کابل، قندهارو...) درافغانستان کنونی قراردارند. بعدها با هجوم تورانیان، رود آمو قسما بحیث مرز ایران و توران شناخته میشود. در هر صورت، افغانستان امروزی قلب ایران اسطورهٔ و بلخ پایتخت آن بوده است!

اردشیربابکان "ایران" را به چهاراستان تقسیم میکند که هر یک توسط یک سپهبد یا سپاهسالار اداره میشود: 1. استان مشرق یا سپهبد خراسان، 2. استان عراق یا سپهبد مغرب، 3. استان شمال (قهستان) یا سپهبد آذربایجان و 4. استان جنوب (کرمان و فارس) یا سپهبد نیمروز (نقشهٔ 1 دیده شود):

چو نوشین روان این سخن برگرفت — جهانی ازو مانده اندر شگفت
شهنشاه دانندگان را بخواند — سخنهای گیتی سراسر براند
جهان را ببخشید بر چار بهر — وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازو یاد کرد — دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زان بد قم و اصفهان — نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذربادگان — که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل — بپیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر — ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم — چنین پادشاهی و آباد بوم




نقشهٔ 1. محدودهٔ تخمینی **ایـــران** و تقسیم آن به چهار استان خراسان (مشرق)، آذربایجان (شمال)، نیمروز (جنوب) و عراق (مغرب) از زمان اردشیر بابک

باساس مجمل التواریخ و جامع التواریخ همدانی: تا زمان فریدون زمین ایران را هنیره میگفتند، در زمان فریدون ایران خوانده شده و در زمان اردشیر بابک زمین پارسیان گفته میشود و حد آن بین جیحون، آذربایجان، فرات، خلیج پارس، مکران، کابل و طخارستان میباشد. از قول بیرونی (درمعجم البلدان) ایرانشهر شامل کشور های عراق، فارس، کوهستان و خراسان میباشد. حافظ ابرو در زبدت التواریخ نیز ایرانشهر را مابین آب آمویه و آب فرات میداند. قزوینی در نزهت القلوب ایران را شامل 20 باب میخواند که دربرگیرندۀ عراقین، آذربایجان، گرجستان، کردستان، خوزستان، فارس، کرمان، مکران، قهستان، نیمروز و خراسان میباشد. یا بعبارۀ دیگر شرق آن سند و کابل و صغانیان ماورالنهر و خوارزم، غرب آن ولایات روم و نیکسار و سیس شام (دشت قبچاق)، جنوب آن بیابان نجد، دریای فارس و هند میباشد. شیروانی حد ایران را در بستان السیاحه چنین میگوید: در شرق به توران و کابلستان، درجنوب به دریای عمان، درغرب به ملک عرب و شام و روم و در شمال به جبال البرز و بحرخزر محدود بوده و دارای 22 ولایت است.

باین ترتیب ارزیابی کرونولوژیکی منابع پیش ازاسلام و پس از آن نشان میدهد: واژۀ زیبای "ایران" (با سابقۀ تاریخی حدود 1800 ساله) از واژه های "اریا"ی ریگویدای هند (با سابقۀ تاریخی حدود 3500 ساله)، "اِییَریا"ی اویستای ایران شرقی (یا افغانستان کنونی) (با سابقۀ تارخی حدود 3000 ساله)، "اریيا"ی کتیبه های ایران غربی (یا ایران کنونی) (با سابقۀ تاریخی حدود 2500 ساله) و "اریانا"ی یونان (با سابقۀ تاریخی حدود 2300 ساله) مشتق شده، مفهوم **زبانی-فرهنگی** داشته و از سدۀ سوم میلادی بدینسو نام قلمروی وسیعی از آسیای میانه تا شرق میانه بوده است! این قلمرو با هجوم عربها ازغرب، ترکها ازشرق، استعمار سیاه انگلیس ازجنوب واستعمارسرخ روس از شمال توته و پارچه گردیده، ولی ازسال 1935 م بدینسو در محدودۀ کوچک ایران کنونی زنده مانده است!

### فارس

ابن بلخی درفارسنامه میگوید: درروزگار ملوک فارس که پارس دارالملک ایشان بود، ازحد جیحون تا آب فرات را بلاد فرس میگفتند. پس ازظهوراسلام و تسخیر پارس آنرا ازمضافات عراق گرداندند. حافظ ابرو نیز درجغرافیای خود میگوید که در روزگار پیش از اسلام، از جیحون تا فرات را بلاد فارس میگفتند.

### خراسان

اردشیر بابکان، خراسان را نیز چهار بخش میکند وهریک را مرزبانی میگمارد: 1. مروشاهجان، 2. بلخ و تخارستان، 3. هرات و پوشنگ و بادغیس و سجستان و

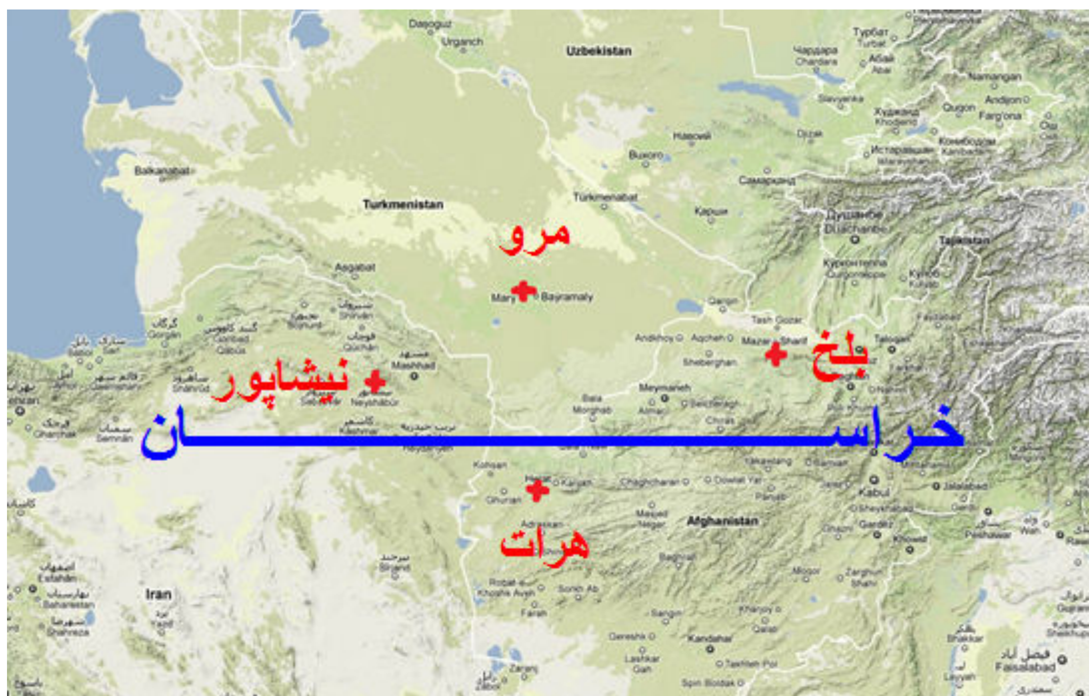
4. ماورالنهر. بلخ وسط خراسان پنداشته میشود که تا فرغانه، خوارزم، ری {تهران}، کرمان، سیستان، کندهار، ملتان، کابل و کشمیر 30 منزل فاصله دارد (نقشهٔ 2 دیده شود) .




نقشهٔ 2. قلمرو **خراسان** (با چهار مرزبان بلخ و تخارستان، هرات و سجستان، ماورالنهرومروشاهجان) اززمان اردشیربابک تا قرن چهارم هجری قمری

طوریکه دیده میشود خراسان درتمام آثارعربی (مانند ابن خردادبه، بلاذری، ابن فقیه، طبری و مسعودی) تا نیمهٔ قرن چهارم هجری قمری با محدودهٔ فوق الذکر شناخته شده است. اما ازحوالی نیمهٔ سده چهارم هجری قمری ببعد یکتعداد علمای اسلامی (مانند اصطخری، ابن حوقل و مقدسی) درمورد تقسیم دایرهٔ اسلام، هفت اقلیم و محدودهٔ خراسان تجدید نظرنموده؛ عموما ماورالنهر و بعضا سگستان را شامل خراسان ندانسته و خراسان را بصورت عام بنام چهار شهرعمدهٔ آن یعنی بلخ، مرو، هرات و نیشابور معرفی میکنند (نقشهٔ 3 دیده شود) که بازتاب آنرا میتوان دراولین یا کهن ترین جغرافیای زبان پارسی "حدود العالم" (وسایرمنابع پس ازآن) مشاهده کرد: شرق آن هند، غرب آن گرگان و بیابان، شمال آن جیحون و ترکستان و جنوب آن بیابان سند و کرمان گفته میشود. خراسان در جغرافیای حافظ ابرومملکتی است که حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کابل، حد غربی آن بیابان خوارزم تا قومس و ری {تهران}، شمال آن جیحون و جنوب آن سند، کابل و غزنین و سجستان و بیابان بین کرمان و فارس میباشد.

در **مرو** پریر لاله آتش انگیخت     دی نیلوفر به **بلخ** در آب گریخت
امروز گل از خاک **نیشاپور** دمید     فردا به **هری** باد سمن خواهد بیخت




نقشهٔ 3. قلمرو **خراسان** (با چهارشهرمشهور بلخ، هرات، مرو و نیشاپور) پس از نیمهٔ قرن چهارم هجری قمری

محدودهٔ جنوبی خراسان در منابع سدهٔ نزدهم وسیعت بیشتر پیدا میکند: طورمثال الفنستون در گزارش سلطنت کابل، مناطق سیوستان (درپاکستان کنونی) را داخل خراسان میداند. شیروانی حدود خراسان را چنین شرح میدهد: شرق آن زابل و توران، غرب آن عراق و طبرستان، جنوب آن کرمان، قاین و سیستان وشمال آن خوارزم وجرجان بوده وچهاربلوک آن طخارستان، مروشاهجان، نشابور وهرات میباشد. به قول بُرنِس، شکارپور و دیرهٔ غازی خان (در پاکستان کنونی) بحیث "دروازه های خراسان" شناخته میشوند. راورتی هم در یادداشت های خود میگوید که افغانها منطقه قسمت غربی سلسله کوههای مهتر سلیمان را همیشه بنام خراسان یاد کرده اند.

باین ترتیب بررسی کرونولوژیکی منابع پیش از اسلام و پس از آن نشان میدهد: گلواژهٔ زیبای "خراسان" که به معنی سرزمین آفتاب و دارای سابقهٔ تاریخی حدود 1600 سال است، حدود 500 سال (ازسدهٔ پنجم تا دهم میلادی) با چهاراستان مهم وحدود 1000 سال (ازسده دهم تا نزدهم میلادی) با چهار شهرمشهور، نام افتخار آفرینی برای عموم مردم، دانشمندان، امیران و سلاطین این سرزمینها (صرفنظر

از وابستگی قومی آنها) بوده است. درسده نزدهم مرزهای جنوب آن وسیعترشده و به سیوستان، شکارپور و دیره غازی خان در کنار رود سند میرسد. چنانکه در هندوستان به هرغیرهندوستانی، خراسانی گفته میشود! اما سوگمندانه درسدۀ بیستم با ظهوردولتهای قومی"اوغان" ستان توسط انگلیسها و "ترکمن" ستان، "ازبک" ستان، "تاجک" ستان، "قرغز" ستان و "قزاق" ستان توسط روسها، نام تاریخی خراسان از بین رفته و حالا فقط در نام یک استان کوچک در شمالشرق کشور ایران کنونی زنده مانده است.

با درنظرداشت تمام منابع و مقایسۀ نام های تاریخی ایران و خراسان، میتوان باین نتیجه گیری نیز رسید: **همانطورکه ایرانیان در دورۀ پیش از اسلام صاحب شکوه و جلال، بنیان گذار تخت و تاج و پرچمدار علم، فرهنگ و تمدن در"جهان" بوده اند، در دورۀ پس از اسلام، این افتخارات بر تارک نگین خراسانیان در"شرق" میدرخشد!** شاید به همین علت باشد که خوشحال بابا هم چنین ناله و افغان میکند :{**2**}

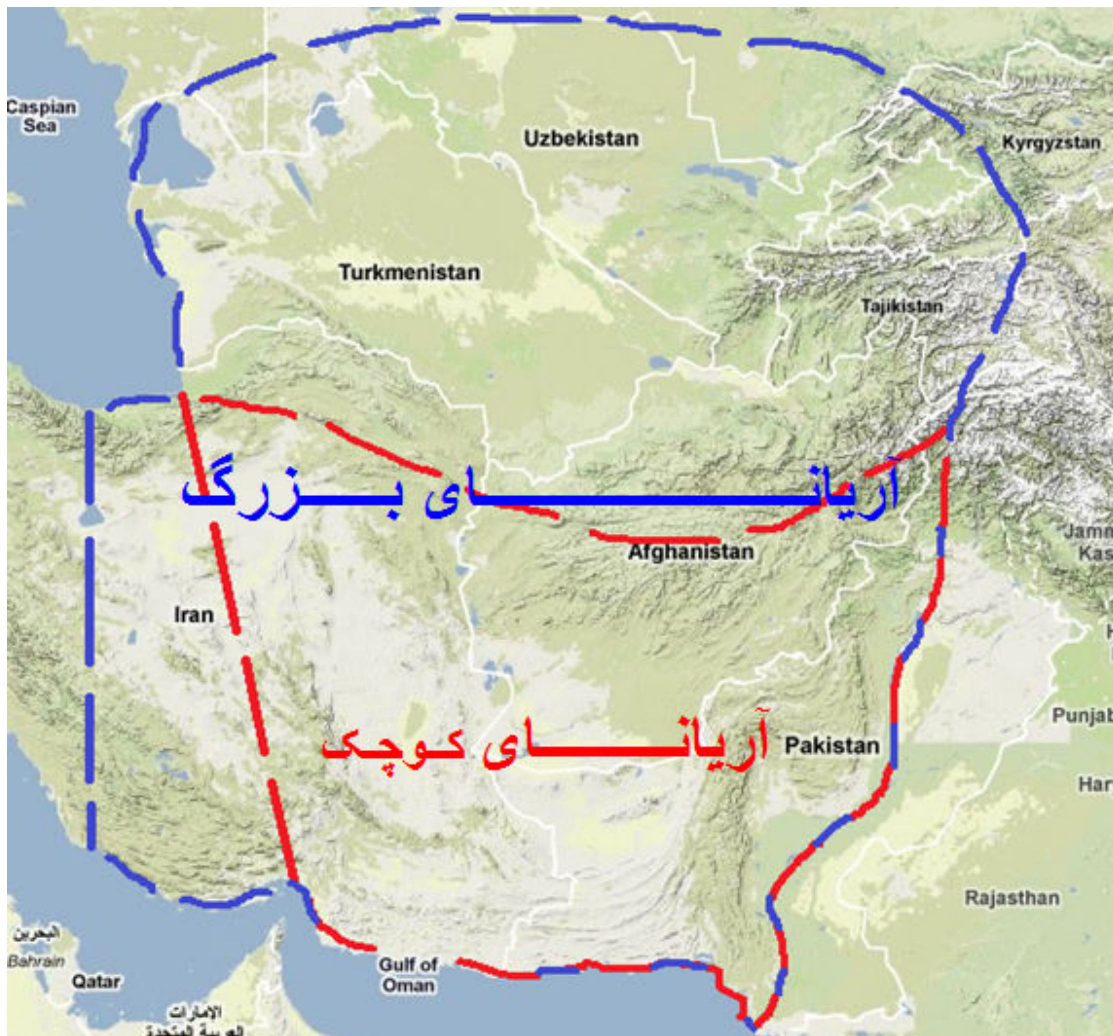
درست جهان په ناپوهانو سره دک دی ولی زیات په کشی وگوری افغان دی
هوشیاران یگان یگان په هرمکان شته چه کثرت ئی دی په ملک د خراسان دی

### آریانا

واژۀ اریانا بار اول درسال 1841 م توسط ویلسن از منابع یونانی به منابع انگلیسی راه پیدا میکند: مرز شرقی اندوس و مرز جنوبی بحرهند، از دهانه اندوس تا خلیج پارس میباشد. در مورد مرز غربی دو نظر وجود دارد: در مورد اولی، یک خط فرضی از دروازۀ کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم یک خط جدا کنندۀ پارتینی از مادها و کرمانیا از پاریتاکینی{اصفهان}و پارس که دربرگیرندۀ تمام یزد و کرمان باستثنای پارس میشود. در بارۀ مرزهای شمالی نیز دو نظر دارد: در مورد اول کوه های پاروپامیزان{هندوکش}، مرزهای شمالی اریانا است ولی درمورد دوم اریانا را نه تنها شامل بعضی حصص فارس و ماد بلکه شامل بکتریانا و سغدیانا درشمال نیز میداند(بنا به وحدت زبانی مردمان باشندۀ این سرزمین ها) (نقشۀ 4 دیده شود).

فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها نیز این موضوع را تصدیق نموده و تاکید میکند که محدودۀ اریانا فقط توسط سترابو (ازقول ایراتوستینیز) توضیح گردیده است. اما بیلیو درسال 1891 م نقل قول نادرستی از زبان پتولیمی درمورد اریانا مینماید که در مقالۀ "آریانای جعلی و افغانستان خیالی..."{**70**}مفصلا وضاحت داده شده است.

واژۀ اریانه بار اول درسال 1923 م توسط محمد حسین در"جغرافیای افغانستان" و بعدا درسال 1927 م توسط محمدعلی خان در"افغانستان" وارد مطبوعات کشور میشود. اما پسانها (1942 م) توسط تاریخ سازان سرکاری و درباری (مانند کهزاد، حبیبی وغیره) بشکل نادرستی مورد تجارت سیاسی و قومی قرار گرفته، بحیث قدیم ترین نام کشورافغانستان قلمداد میشود{70}.




نقشۀ 4. محدودۀ تخمینی آریانای بزرگ (آبی) و آریانای کوچک (سرخ)

## نوت

دراین پژوهش، دو اثر مهم عربی بنام های تاریخ کامل ابن اثیر که پس ازسالهای 600 ق تالیف شده و تاریخ ابن خلدون که درحوالی 800 ق تالیف شده و مطالب آنها تا اندازۀ زیادی تکرار منابع قبلی بودند، حذف گردیدند. اگر دوستان، منابع معتبردیگری را سراغ داشته باشند که دراین پژوهش ذکرنشده ویا مطالب مهمی

ازاین منابع بازمانده و رونویس نگردیده باشد، لطف فرموده، بنده را در جریان بگذارند؛ کمال امتنان خواهد بود.

## منابع


1. پروفیسور لعل زاد. به ادامهٔ بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمینهای اریائیها، پارس، اریانا، ایران و خراسان (درمنابع قبل از اسلام). لندن. فبروری 2010.
http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad06.pdf

http://koofi.net/fileadmin/PDF_Files/Abdul_Lal_Aryana.pdf

2. پروفیسور لعل زاد. پاسخ به مقاله محترم حفیظ الله خالت تحت عنوان "دشنام نامه علیه افغان و افغانستان". لندن. سپتمبر 2008.

http://www.khorasanzameen.net/politics/alalzad03.html

http://lalzadabdul.blogfa.com/post-17.aspx

3. میرغلام محمد غبار. خراسان. دلو 1323 خورشیدی.

http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=118

4. احمد علی کهزاد. خراسان از نظر معنی لغوی، جغرافیائی و تاریخی. سنبله 1337.
http://mehdizadeh-kabuly.blogspot.com/2007/12/blog-post_9268.html

5. پوهاند عبدالحی حبیبی. پنجاه مقاله دربارهٔ جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل. 1362.

6. علی بن حامد کوفی. فتحنامه سند معروف به چچ نامه. تهران. 1384.

7. ابن خردادبه. مسالک و ممالک. ترجمهٔ سعید خاکرند. تهران. 1371.

8. احمد بن یحیی البلاذری. فتوح البلدان. ترجمهٔ دکترآذرتاش آذرنوش. تهران. 1346.

9. احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی). تاریخ یعقوبی. جلد اول. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1382.

10. احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی). البلدان. ترجمۀ محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1387.

11. ابن فقیه. ترجمۀ مختصر البلدان. ترجمۀ ح – مسعود. تهران. 1349.

12. محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک. ترجمۀ ابوالقاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران. 1375.

13. ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی. تاریخ بلعمی. تکمله و ترجمه تاریخ طبری. چاپ سوم. تهران. 1385.

14. ابوبکرنرشخی. تاریخ بخارا (322 ش). ترجمۀ ابونصرقباوی (507 ش) و تلخیص محمد ابن زفرابن عمر(557 ش).

15. علی بن حسین مسعودی. مروج الذهب و معادن الجوهر. جلد اول. ترجمۀ ابوالقاسم پاینده. تهران. 1382.

16. ابواسحاق ابراهیم اصطخری. مسالک و ممالک. بکوشش ایرج افشار. تهران. 1340.

17. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی. التنبیه و الاشراف. ترجمۀ ابوالقاسم پاینده. تهران. 1381.

18. رضا زاده ملک زاده، رحیم، دیباچه شهنامه منصوری، در: نامه انجمن آثار ملی، بهار 1383.
http://www.aariaboom.com/content/view/1517/371/

19. ابن حوقل. صورت الارض. ترجمۀ دکترجعفر شعار. تهران. 1345.

20. حدود العالم (تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب). از مولف ناشناخته. چاپ دوم. تهران. 1372.

21. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی. احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم. ترجمۀ دکتر علینقی منزوی. چاپ دوم. تهران. 1385.

22. حکیم ابوالقاسم فردوسی. شهنامه (براساس نسخه مسکوومقابله با نسخه ژول مول). چاپ پنجم. تهران. 1386.

23. ابوریحان بیرونی. التفهیم. چاپ پنجم. تهران. 1386.

24. ابوریحان بیرونی. آثارالباقیه. ترجمهٔ اکبردانا سرشت. چاپ پنجم. تهران. 1386.

25. محمد بن عبدالجبارعتبی. ترجمهٔ تاریخ یمینی. ترجمهٔ ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی. تهران. چاپ چهارم. تهران. 1382.

26. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی. زین الاخبار. تهران. 1384.

27. تاریخ سیستان از مولف ناشناخته. چاپ دوم. تهران. 1387.

28. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر. تاریخ بیهقی (در سه جلد). چاپ یازدهم. تهران. 1386.

29. ابن بلخی. فارسنامه. تهران. 1385.

30. مجمل التواریخ و القصص از مولف ناشناخته. تهران. 1383.

31. شیخ عبدالرحمن فامی هروی. تاریخ هرات (دستنوشتی نو یافته). تهران. 1387.

32. واعظ بلخی. فضایل بلخ. ترجمهٔ حسینی بلخی. تهران. 1350.

33. یاقوت حموی بغدادی. معجم البلدان. ترجمهٔ دکترعلینقی میزوی. تهران. 1380.

34. منهاج سراج. طبقات ناصری (تاریخ کامل ایران و اسلام). تهران. 1363.

35. عطاملک جُوینی. تاریخ جهانگشای جوینی. چاپ دوم. تهران. 1386.

36. زکریا بن محمد بن محمود القزوینی. آثارالبلاد و اخبارالعباد. ترجمهٔ عبدالرحمن شرفکندی (هژار). تهران. 1366.

37. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ (تاریخ هندوسندوکشمیر). تهران. 1384.

38. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخنامۀ هرات. چاپ دوم. تهران. 1385.

39. ابوالفدا. تقویم البلدان. ترجمۀ عبدالمحمد آیتی. تهران. 1349.

40. حمدالله مستوفی قزوینی. نزهت القلوب. تهران. 1381.

41. ابن بطوطه. سفرنامۀ ابن بطوطه. ترجمۀ دکترمحمد علی موحد. تهران. 1348.

42. شمس سراج عفیف. تاریخ فیروزشاهی. تهران. 1385.

43. حافظ ابرو. زبدت التواریخ. تهران. 1380.

44. شهاب الدین عبدالله خوافی مشهوربه حافظ ابرو. جغرافیای حافظ ابرو.

45. یحیی بن احمد بن عبدالله السیهرندی. تاریخ مبارک شاهی. تهران. 1382.

46. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی. مطلع سعدین و مجمع بحرین. تهران. 1383.

47. معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجناب فی اوصاف مدینه هرات. تهران. 1338.

48. محمد بن خاوند شاه بن محمود "میرخواند". تاریخ روضت الصفا فی سیرت الانبیا و الملوک و الخلفا. تهران. 1380.

49. خوندامیر. تاریخ حبیب السیر. چاپ چهارم. تهران. 1380.

50. بابرنامه موسوم به توزک بابری.

The Baburnama, Memoirs of Babur, Prince and Emperor. Translated by Wheerler M. Thackston. New York, 2002.

51. بایزید بیات. تذکرۀ همایون واکبر. تهران. 1382.

52. سید محمد معصوم بکری. تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی. تهران. 1382

53. محمد قاسم هندوشاه استرآبادی. تاریخ فرشته. تهران. 1387.

54. محمد یوسف منشی. تذکره مقیم خانی (سیرتاریخی، فرهنگی و اجتماعی ماورالنهر درعهد شیبانیان و اشترخانیان). تهران. 1380.

55. میرزا مهدی خان استرآبادی. جهانگشای نادری. تهران. 1377.

56. محمود حسینی جامی. تاریخ احمد شاهی. تهران. 1384.

57. مونت استوارت الفنستون. افغانان (گزارش سلطنت کابل). ترجمهٔ آصف فکرت. مشهد. 1376.

58. سرجان ملکم. تاریخ ایران(1829). ترجمه حیرت. تهران. 1383.

Sir John Malcom. The History of Persia, from the most early period to the present time. London. 1952.

59. حاج زین العابدین شیروانی. بستان السیاحه یا سیاحت نامه. دستنویس. از انتشارات کتابخانه سنائی.

60. Godfrey T. Vigne. A Personal Narrative of a Visit to Ghazni, Kabul and Afghanistan. London. 2005.

61. Wilson, H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of the Antiquities and Coins of Afghanistan. London. 1841.

62. Alexander Burnes. Cabool: a personal narrative of a journey to and residence in that city, in the years 1836 – 38. London. 1842.

63. عبدالکریم. تاریخ احمد. 1266 ق.

64. Smith, W., Dictionary of Greek and Roman Geography in Two Volumes. Boston, 1854.

65. ظفرنامهٔ خسروی از مولفی ناشناخته (شرح حکمروائی سید امیرنصرالله بهادرسلطان بن حیدر 1277 – 1242 ق در بخارا و سمرقند). تهران. 1377.

66. سلطان محمد خان ابن موسی خان درانی. کتاب مسمی بتاریخ سلطانی. بمبی. 1298 ق.

67. Mohamad Hayat Khan. Afghanistan and its Inhabitants (Hayat-I-Afghan, 1865). Translated by Henry Priestley (1874). Lahore. 1981.

68. Henry George Raverty. Notes on Afghanistan and Baluchistan. Lahore. 2001.

69. هنری والتر بیلیو. پژوهشی دربارهٔ اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان (1891 م). ترجمهٔ سهیل سبزواری. 2009.

http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari03.pdf

70. پروفیسورلعل زاد. آریانای جعلی و افغانستان خیالی. لندن. جنوری 2010.

http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad05.pdf

http://www.khawaran.com/images/pdf/lalzad_arianai_jali.pdf

71. گای لسترنج. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی (1905 م). ترجمهٔ محمود عرفان. چاپ ششم. تهران. 1383.

72. جرجی زیدان. تاریخ تمدن اسلامی. ترجمهٔ علی جواهرکلام. تهران. 1336.

73. محمد حسین. جغرافیای افغانستان. 1301.

74. محمد علی خان. افغانستان. لاهور. 1306.

75. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران. ترجمهٔ حمزه سردادور(طالب زاده). تهران. 1308.